



مائو تسہ دون

چهار رسالہ فلسفی

پروژه‌های سراسر جهان متحد شوید !

www.KetabFarsi.com



毛泽东

www.KetabFarsi.com

مائو تسه دون

چهار رساله فلسفی

www.KetabFarsi.com

اداره نشریات زبانهای خارجی

پکن ۱۹۷۱

۱۹۶۷	چاپ اول
۱۹۶۹	چاپ دوم (با تجدید نظر)
۱۹۷۱	چاپ سوم

توضیح ناشر

ترجمه حاضر « چهار رساله فلسفی مائوتسه دون » منطبق است با متن چینی که از طرف اداره نشریات « مردم » در مارس ۱۹۶۶ در پکن منتشر شده و تجدید نظری در یادداشت‌هایش بعمل در آمده است .

طبع و نشر جمهوری توده‌ای چین

فهرست

۱	درباره پراتیک
۲۳	درباره تضاد
۲۴	۱ — دو جهان بینی
۳۰	۲ — عام بودن تضاد
۳۵	۳ — خاص بودن تضاد
۵۱	۴ — تضاد عمده و جهت عمده تضاد
۶۰	۵ — همگونی و مبارزه اضداد
۶۹	۶ — مقام آنتاگونیسم در تضاد
۷۲	۷ — نتیجه گیری
۷۷	درباره مسئله حل صحیح تضادهای درون خلق
۷۷	۱ — دو نوع تضاد خصلتاً متفاوت
۹۵	۲ — مسئله سرکوب ضد انقلابیون
۹۹	۳ — مسئله کنوپراتیوه کردن کشاورزی
۱۰۴	۴ — مسئله صاحبان صنایع و بازرگانان
۱۰۶	۵ — مسئله روشنفکران
۱۱۰	۶ — مسئله اقلیتهای ملی

- ۷ - نقشه کشی همه جانبه و تنظیم مناسب ۱۱۱
- ۸ - درباره "بگذار صد گل بشکفتد، بگذار صد مکتب باهم رقابت کند" و "همزیستی طویل‌المدت و کنترل متقابل" ۱۱۳
- ۹ - درباره مسئله اشتیاقات بوسیله عدم قلیلی از مردم ۱۲۲
- ۱۰ - آیا ممکن است امر بد به امر نیک مبدل گردد؟ ۱۲۵
- ۱۱ - درباره صرفه جوئی ۱۲۸
- ۱۲ - راه صنعتی کردن چین ۱۳۰
- ایده‌های صحیح انسان از کجا سرچشمه میگیرند؟ ۱۳۵

در باره پراتیک

درباره رابطه شناخت و پراتیک ، دانستن و عمل کردن

(ژوئیه ۱۹۳۷)

ماتریالیسم پیش از مارکس مسئله شناخت را جدا از خصلت اجتماعی انسان و تکامل تاریخی بشریت ملاحظه میکرد و از اینرو نمیتوانست وابستگی شناخت را به پراتیک اجتماعی ، یعنی وابستگی شناخت را به تولید و مبارزه طبقاتی درك کند .

مارکسیستها قبل از هر چیز بر این عقیده‌اند که فعالیت تولیدی بشر اساسی‌ترین فعالیت عملی و تعیین‌کننده هر نوع فعالیت دیگر اوست ، شناخت انسانها بطور عمده به فعالیت آنها در تولید مادی وابسته است ؛ در جریان این فعالیت تولیدی انسانها رفته رفته پدیده‌های طبیعت ، خواص و قانونمندیهای طبیعت و مناسبات میان انسان و طبیعت را درك میکنند ؛

در حزب ما گروهی از رفقا ، دگماتیستها ، بودند که مدت مدیدی تجارب انقلاب چین و نیز این حقیقت را که "مارکسیسم دگم نیست ، بلکه راهنمای عمل است" ، نفی میکردند ، و با لغات و جملاتی که از اینجا و آنجای آثار مارکسیستی جدا کرده و بهم چسبانده بودند ، در دل مردم هول و هراس می افکندند . غیر از این ، باز گروه دیگری از رفقا ، امپیریستها ، بودند که مدتی دراز فقط به تجربه شخصی و محدود

آنها در عین حال از طریق فعالیت تولیدی خود بتدریج و باندازه‌های گوناگون روابط معین بین انسانها را می‌شناسند . هیچیک از این معلومات نمیتواند جدا از فعالیت تولیدی کسب شود . در جامعه بدون طبقه هر فرد بمثابة عضوی از این جامعه با سایر اعضای جامعه تشریک مساعی میکند ، یا آنها مناسبات تولیدی معینی برقرار می‌سازد و به فعالیت تولیدی در جهت حل مسایل زندگی مادی انسانها می‌پردازد . در تمام جوامع طبقاتی اعضای طبقات مختلف جامعه نیز باشکال گوناگون با یکدیگر مناسبات تولیدی معینی برقرار می‌سازند و به فعالیت تولیدی در جهت حل مسایل زندگی مادی انسانها می‌پردازند . اینست سرچشمه اصلی تکامل شناخت بشر .

پراتیک اجتماعی انسان فقط به فعالیت تولیدی محدود نمیشود ، بلکه دارای اشکال متعدد دیگری نیز میباشد : مبارزه طبقاتی ، زندگی سیاسی ، فعالیت علمی و هنری — در یک کلام ، انسان بمثابة یک موجود اجتماعی در کلیه شئون زندگی عملی جامعه شرکت میکند . از اینرو انسان نه فقط در زندگی مادی بلکه در زندگی سیاسی و فرهنگی (که با زندگی مادی پیوند نزدیک دارد) نیز باندازه‌های گوناگون بدرک مناسبات مختلف بین انسانها دست می‌یابد . در بین این انواع پراتیک اجتماعی ، بویژه مبارزه طبقاتی در اشکال گوناگونش بر تکامل شناخت انسان عمیقاً تأثیر می‌گذارد . در جامعه طبقاتی هر فرد بمثابة عضوی از یک طبقه معین زندگی

خود چسبیده بودند و اهمیت تئوری را برای پراتیک انقلابی نمیشناختند و نمیتوانستند موقعیت انقلاب را در مجموع آن دریابند و علیرغم کوششی که بخرج میدادند ، کورکورانه کار میکردند . نظرات نادرست این دو گروه از رفقا ، بخصوص نظرات دگماتیستها ، به انقلاب چین در سالهای ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۴ زیانهای فراوانی وارد آوردند ، ودگماتیستها که خود را در جامعه مارکسیسم پنهان کرده بودند ، بسیاری از رفقا را دچار سردرگمی کردند . رفیق مائو سه دون « درباره پراتیک » را باین علت نگاشته تا از دیدگاه تئوری

میکند و هیچ فکر و اندیشه‌ای نیست که بر آن مهر طبقاتی نخورده باشد .
 مارکسیستها برآنند که فعالیت تولیدی جامعه انسانی قدم بقدم از يك
 سطح دانی يك سطح عالی تکامل می‌یابد ، و بدین سبب شناخت بشر نیز ،
 چه درباره طبیعت و چه درباره جامعه ، قدم بقدم از يك سطح دانی يك
 سطح عالی ، یعنی از سطح به عمق و از یکجانبه به چند جانبه رشد می‌یابد .
 در طول يك دوره تاریخی بسیار طولانی ، بشر تاریخ جامعه را فقط بطور
 یکجانبه میتوانست درك کند ، زیرا که از يكسو تعصب مغرضانه طبقات
 استثمارگر پیوسته موجب تحریف تاریخ جامعه میگردید و از سوی دیگر حجم
 نازل تولید افق دید انسان را محدود میساخت . تنها زمانی که پرولتاریای
 مدرن همراه با نیروهای عظیم مولده - صنایع بزرگ - با بعرضه وجود
 گذاشت ، بشر توانست درکی همه‌جانبه و تاریخی از تکامل تاریخ جامعه بیابد
 و شناخت خود را از جامعه به علم مبدل سازد . این علم مارکسیسم است .
 مارکسیستها برآنند که فقط پراتیک اجتماعی انسان معیار درستی
 شناخت او از دنیای خارجی محسوب میگردد . وضع واقعی چنین است :
 صحت شناخت انسان تنها زمانی ثابت میشود که انسان در پروسه پراتیک
 اجتماعی (تولید مادی ، مبارزه طبقاتی و آزمونهای علمی) به نتایج پیش‌بینی
 شده دست یابد . اگر انسان بخواهد در کار خود موفقیت حاصل کند ،
 یعنی بنتایج پیش‌بینی شده دست یابد ، باید حتماً ایده‌های خود را با

شناخت مارکسیستی اشتباهات سوژکتیویستی دگماتیسم و امپیریسم در درون حزب -
 بخصوص اشتباهات دگماتیسم - را افشا نماید . از آنجا که وزنه سنگین این اثر بر
 افشای دگماتیسم - یعنی سوژکتیویسمی که به پراتیک کم بها میدهد - نهاده شده ،
 لذا باین مقاله عنوان « درباره پراتیک » داده شده است . نظراتی که در این مقاله از
 طرف رفیق مائو تسه دون ارائه میشوند ، در درسهای او در آکادمی سیاسی - نظامی ضد
 ژاپنی ین ان بیان شده‌اند .

قانونمندیهای دنیای خارجی عینی منطبق سازد ؛ اگر این ایده‌ها با قانونمندیهای دنیای خارجی عینی منطبق نگردند ، انسان در پراتیک با شکست مواجه خواهد شد . انسان پس از مواجه شدن با شکست درس میگیرد ، ایده‌های خود را برای انطباق با قانونمندیهای دنیای خارجی تصحیح میکند و بدینسان میتواند شکست را به پیروزی بدل سازد ؛ این حقیقت در ضرب‌المثل‌های ”شکست مادر پیروزی است“ و ”ضرر آدمی را عاقل میکند“ مصداق می‌یابد . تئوری شناخت ماتریالیسم دیالکتیک ، پراتیک را در درجه اول قرار میدهد و بر این نظر است که شناخت بشر بهیچوجه نمیتواند از پراتیک مجزا گردد ، و کلیه تئوریهای نادرست را که اهمیت پراتیک را نفی و شناخت را از پراتیک جدا میکنند ، رد مینماید . لنین میگوید : ”پراتیک بالاتر از شناخت (تئوریک) است ، زیرا نه فقط دارای ارزش عام است ، بلکه ارزش واقعیت بلاواسطه را نیز دارا میباشد .“ (۱) فلسفه مارکسیستی ، ماتریالیسم دیالکتیک ، دارای دو ویژگی کاملاً بارز است : ویژگی اول ، خصلت طبقاتی آنست — این فلسفه بصراحت اعلام میدارد که ماتریالیسم دیالکتیک در خدمت پروتاریاست ؛ ویژگی دوم ، خصلت پراتیک آنست — این فلسفه تأکید میکند که تئوری وابسته به پراتیک است ، پراتیک پایه و اساس تئوری را میسازد ، و تئوری بنوبه خود به پراتیک خدمت مینماید . اینکه آیا یک شناخت یا تئوری با حقیقت وفق میدهد ، بوسیله احساس ذهنی معین نمیشود ، بلکه توسط نتایج عینی پراتیک اجتماعی معلوم میگردد . معیار منجش حقیقت فقط میتواند پراتیک اجتماعی باشد . نظر پراتیک اولین و اساسی‌ترین نظر تئوری شناخت ماتریالیسم دیالکتیک است (۲) .

پس بالاخره شناخت بشر از پراتیک چگونه حاصل میشود و این شناخت

بنوبه خود چگونه به پراتیک خدمت میکند ؟ برای درك این موضوع کافی است که به پروسه تکامل شناخت نظر بیافکنیم .

انسان در پروسه پراتیک در نظر اول فقط ظواهر و جوانب جداگانه و روابط خارجی اشیاء و پدیده‌های گوناگون را می‌بیند . فی‌المثل گروهی برای يك سفر تحقیقی از خارج به بن آن می‌آیند ، در یکی دو روز اول موقعیت جغرافیائی شهر ، خیابانها و خانه‌ها را می‌بینند ، با مردم بسیاری تماس پیدا میکنند ، در ضیافتها ، جلسات شبانه و میتینگهای توده‌ای شرکت می‌جویند ، صحبت‌های گوناگون می‌شنوند و اسناد مختلف را مطالعه میکنند ؛ همه اینها ظواهر و جوانب جداگانه اشیاء و روابط خارجی اشیاء و پدیده‌ها هستند . این مرحله از پروسه شناخت را مرحله شناخت حسی ، یعنی مرحله احساسها و تصورات مینامند . بسخن دیگر این اشیاء و پدیده‌های جداگانه در بن آن بر ارگانهای حسی اعضای هیئت تحقیقی اثر می‌گذارند ، در آنها احساسهای معینی را بر میانگیزند و بدین ترتیب در مغز آنها يك سلسله تصورات و يك رابطه خارجی تقریبی بین این تصورات بوجود می‌آورند . این اولین مرحله شناخت است . در این مرحله انسان هنوز قادر به ساختن مفاهیم عمیق و یا اخذ نتایج منطقی نیست .

ادامه پراتیک اجتماعی باعث می‌گردد که اشیاء و پدیده‌هایی که در جریان پراتیک در انسان ایجاد احساس و تصور میکنند ، بدفعات تکرار شوند ؛ سپس در مغز انسان تغییری ناگهانی (یعنی جهشی) در پروسه شناخت بوجود می‌آید — مفاهیم ساخته میشوند . مفاهیم دیگر ظواهر ، جوانب جداگانه و روابط خارجی اشیاء و پدیده‌ها نیستند ، بلکه ماهیت و بطن ، مجموع و بالاخره روابط درونی اشیاء و پدیده‌ها را دربر می‌گیرند ، بین مفهوم و احساس نه فقط از نظر کمی بلکه از نظر کیفی

نیز تفاوت هست . چنانچه در این جهت پیشرفت بیشتری گردد و متد
 قضاوتی و نتیجه گیری بکار رود ، سرانجام میتوان به اخذ نتایج منطقی توفیق
 یافت . اصطلاح "ابروانتان را در هم کشید تا در مغزتان ایده‌ای ایجاد
 گردد" در « داستان سه امپراطوری » و یا "بگذار کمی فکر کنم"
 در صحبت روزمره بدین معنی است که انسان در مغزش با مفاهیم کار
 میکند تا بتواند حکم صادر کند و نتیجه گیری نماید . این دومین مرحله
 شناخت است . اعضای هیئت تحقیقی پس از جمع‌آوری مفروضات مختلف
 و "تفکر و تأمل" در آنها قادر به صدور چنین حکمی خواهند شد ؛ "حزب
 کمونیست در سیاست جبهه متحد ملی ضد ژاپنی خود پیگیر ، صمیمی و صادق
 است" ؛ و پس از آنکه چنین حکمی صادر نمودند ، هرگاه در امر وحدت و نجات
 میهن نیز صادق باشند ، میتوانند گامی فراتر نهند و به نتیجه زیر برسند ؛
 "جبهه متحد ملی ضد ژاپنی میتواند پیروز شود ." این مرحله مفاهیم ،
 احکام و نتیجه گیریها در سراسر پروسه شناخت انسان از يك شیئی یا پدیده
 مرحله مهمتری را تشکیل میدهد ؛ این مرحله شناخت تعقلی است . وظیفه
 واقعی شناخت اینستکه از احساس به تفکر برسد ، بانجا برسد که پله به
 پله از تضادهای درونی اشیاء و پدیده‌های عینی ، از قانونمندیهای
 آنها ، از رابطه درونی بین این و آن پروسه آگاهی یابد ، عبارت دیگر به
 شناخت منطقی برسد . تکرار میکنیم : وجه تمایز شناخت منطقی از شناخت حسی
 در اینستکه شناخت حسی جوانب جداگانه ، ظواهر و رابطه خارجی اشیاء
 و پدیده‌ها را شامل میشود ، حال آنکه شناخت منطقی قدم بزرگی به پیش
 برمیدارد و به مجموع و ماهیت اشیاء و پدیده‌ها و روابط درونی بین آنها ،
 به کشف تضادهای درونی محیط میرسد و بنابر این میتواند بر تکامل محیط
 در مجموع آن ، در روابط درونی تمام جوانب آن تسلط یابد .

این تئوری ماتریالیستی - دیالکتیکی پروسه تکامل شناخت که بر اساس پراتیک مبتنی است و از سطح به عمق نفوذ میکند ، تا قبل از پیدایش مارکسیسم از طرف هیچکسی بیان نیافته بود . اولین بار ماتریالیسم مارکسیستی این مسئله را بطور صحیح حل کرد و بطور ماتریالیستی و دیالکتیکی حرکت تعمیق شناخت را نشان داد و معلوم نمود که چگونه انسان بمشابه یک موجود اجتماعی طی پراتیک پیچیده تولید و مبارزه طبقاتی که دائماً در حال تکرار است ، از شناخت حسی بسوی شناخت منطقی حرکت میکند . لنین میگوید : "تجربید ساده و قانون طبیعت ، تجربید ارزش و غیره ، خلاصه همه تجربیات علمی (صحیح و جدی ، نه پوچ و بیمعنی) طبیعت را ژرفتر ، درستتر و کاملتر بازتاب میکنند . " (۳) مارکسیسم - لنینیسم معتقد است که صفت مشخصه دو مرحله پروسه شناخت در اینست که شناخت در مرحله پائین تر بمشابه شناخت حسی و در مرحله بالاتر بمشابه شناخت منطقی تظاهر میکند ؛ معذک این هر دو مرحله ، مراحل مختلف پروسه واحد شناخت را تشکیل میدهند . حسی و تعقلی خصلتاً با یکدیگر فرق میکنند ، ولی از هم جدا نیستند ، بلکه براساس پراتیک یک واحد کل تبدیل میشوند . پراتیک ما ثابت میکند : آنچه که بطور حسی برداشت میشود ، نمیتواند بلافاصله از طرف ما مفهوم شود و فقط آنچه که مفهوم شده است ، میتواند عمیقتر حس شود . احساس فقط مسئله ظواهر خارجی را حل میکند ، در صورتیکه تنها تئوری میتواند مسئله ماهیت و بطن را حل کند . حل این مسایل بهیچوجه نمیتواند جدا از پراتیک انجام گیرد . برای هر کسی که بخواهد پدیده‌ای را بشناسد ، راه دیگری نیست جز اینکه شخصاً با آن پدیده در تماس بیاید ، یعنی زندگیش (پراتیک) را در محیط آن پدیده بگذراند . در جامعه فئودالی غیرممکن بود که بتوان از پیش قانونمندیهای جامعه سرمایه‌داری را

شناخت ، زیرا در آن زمان هنوز سرمایه‌داری پدید نگشته بود و پراتیک آن موجود نبود . مارکسیسم فقط می‌توانست محصول جامعه سرمایه‌داری باشد . مارکس در دوره سرمایه‌داری لیبرال نمی‌توانست بعضی از قانونمندیهای ویژه عصر امپریالیسم را قبلاً بطور مشخص بشناسد ، زیرا که امپریالیسم — آخرین مرحله سرمایه‌داری — هنوز پدید نگشته بود و پراتیک آن هنوز موجود نبود ؛ تنها لنین و استالین توانستند این وظیفه را بعهده گیرند . علت اینکه مارکس ، انگلس ، لنین و استالین موفق به تدوین تئوریهای خود گردیدند ، — برغم نبوغ خود — بطور عمده شرکت شخصی آنها در پراتیک مبارزه طبقاتی و آزمونهای علمی آنزمان بود . بدون شرط اخیر هیچ نابغه‌ای نمی‌توانست به موفقیت انجامد . ضرب‌المثلی که می‌گوید : ”مرد حکیم از هر چه که در دنیا می‌گذرد ، بدون آنکه خانه‌اش را ترک کند ، یا خبراست“ ، در گذشته ، یعنی زمانی که سطح رشد تکنولوژی هنوز نازل بود ، جمله‌ای توخالی بیش نبود . با وجود اینکه این ضرب‌المثل برای عصر کنونی — عصر رشد تکنولوژی می‌تواند معتبر باشد ، افراد دارای معلومات واقعی شخصی آشنائی هستند که در دنیا مشغول پراتیک‌اند . فقط زمانی که این افراد در پراتیک خود معلومات کسب کنند و این معلومات از طریق نوشته و وسایل تکنیکی به ”مرد حکیم“ تحویل داده شود ، آن ”مرد حکیم“ می‌تواند بطور غیرمستقیم ”از هر چه که در دنیا می‌گذرد با خبر گردد“ . اگر شخصی بخواهد يك یا چند پدیده معین را مستقیماً بشناسد ، باید شخصاً در مبارزه عملی بمنظور تغییر واقعیت و تغییر آن يك یا چند پدیده شرکت جوید ؛ چه فقط از این طریق است که می‌تواند با ظواهر خارجی آن يك یا چند پدیده تماس حاصل نماید و تنها با شرکت شخصی در يك چنین مبارزه عملی بمنظور تغییر واقعیت است که امکان می‌یابد باهیت و بطن آن يك یا چند پدیده را عیان سازد

و آنرا درك نماید . این طریقی است که در حقیقت هر انسان در رسیدن به شناخت میپیماید ؛ منتها فقط مطلب در اینجا است که بعضی ها حقیقت را عمداً قلب و ادعای عکس آنرا مینمایند . مضحکترین افراد در جهان آن "عقل کل هائی" هستند که از اینجا و آنجا بعضی معلومات بریده و تصادفی کسب کرده اند و به خود لقب "اولین شخصیت در دنیا" را میدهند ؛ این فقط نمودار آنستکه آنها توانائی خود را نمیشناسند . معلومات — این علم است و در اینجا دیگر نه جای قلب و دغل بازی است و نه جای تکبر و خودبینی ، بلکه بعکس قطعاً صداقت و تواضع لازم می آید . اگر بخواهی دانش بیاندوزی ، باید در پراتیک تغییر واقعیت شرکت کنی . اگر بخواهی مزه گلایی را بدانی ، باید آنرا تغییر دهی ، یعنی آنرا بجوی . اگر بخواهی ساختمان و خواص اتم را بشناسی ، باید آزمایشهای فیزیکی و شیمیائی انجام دهی ، یعنی باید وضع اتم را تغییر دهی . اگر بخواهی تئوری و متدهای انقلاب را بشناسی ، باید در انقلاب شرکت کنی . تمام معلومات واقعی از تجربه مستقیم سرچشمه میگیرند . ولی انسان نمیتواند همه چیز را خود مستقیماً تجربه کند ؛ در واقع قسمت عمده معلومات ما نتیجه تجربه غیرمستقیم است ، مثلاً تمام معلوماتی که از زمانهای گذشته و کشورهای خارجی بما رسیده اند . این معلومات برای پیشینیان ما و برای خارجیان محصول تجربه مستقیم است . اگر این معلومات که در جریان تجربه مستقیم از طرف پیشینیان ما و یا خارجیان بدست آمده است ، با شرط "تجريد علمی" لنین منطبق باشد و واقعیت عینی را بطور علمی بازتاب کند ، قابل اطمینان است ، در غیر اینصورت موثق نیست . بدینجهت معلومات انسان تنها از دو بخش تشکیل میشود : تجربه مستقیم و تجربه غیرمستقیم . بعلاوه ، آنچه که برای من تجربه غیرمستقیم است ، برای دیگران تجربه مستقیم است . لذا اگر معلومات را

در مجموع در نظر بگیریم ، هیچ معلوماتی نیست که از تجربه مستقیم جدا باشد . سرچشمه همه معلومات احساسهائی هستند که ارگانهای حسی فیزیکی انسان از دنیای خارجی عینی دریافت میکنند . هرکس که این احساسها را نفی کند ، تجربه مستقیم را انکار نماید و شرکت شخصی در پراتیک تغییر واقعیت را رد کند ، ماتریالیست نیست . باین علت است که ”عقل کل ها“ چنین مضحك بنظر می آیند . يك ضرب المثل قدیمی چینی میگوید : ”بدون رفتن بدرون مغاك ببر ، چطور میتوان بچه ببر را شكار كرد ؟“ این ضرب المثل حقیقتی را بازگو میکند که هم برای پراتیک انسان و هم برای تئوری شناخت معتبر است . شناخت جدا از پراتیک غیرممکن است .

برای توضیح حرکت ماتریالیستی - دیالکتیکی شناخت که بر اساس پراتیک تغییردهنده واقعیت پدید می آید - برای توضیح حرکت تعمیق تدریجی شناخت - چند مثال مشخص ذیل را میآوریم :

پرولتاریا در آغاز دوره پراتیک خود - دوره تخریب ماشین آلات و مبارزه خود بخودی - از نظر معرفت بر جامعه سرمایه داری هنوز در مرحله شناخت حسی قرار داشت و فقط جوانب جداگانه و روابط خارجی پدیده های گوناگون سرمایه داری را میشناخت . پرولتاریا در آنزمان هنوز باصطلاح يك ”طبقه در خود“ بود . ولی زمانیکه پرولتاریا به دومین دوره پراتیک خود ، به دوره مبارزه اقتصادی و سیاسی آگاهانه و متشکل رسید ، براساس پراتیک ، براساس تجاربی که از مبارزات طولانی جمع آوری کرده بود - تجارب گوناگونی که مارکس و انگلس آنها را بطور علمی تعمیم دادند و از این طریق تئوری مارکسیستی را بوجود آوردند و بدانوسیله پرولتاریا را آموزش دادند - توانست ماهیت جامعه سرمایه داری ، مناسبات استثماري موجود میان طبقات جامعه و همچنین رسالت تاریخی خود را درك نماید . و فقط

آنگاه بود که پرولتاریا يك "طبقه برای خود" مبدل گشت . شناخت خلق چین از امپریالیسم نیز چنین سیری را گذرانده است . مرحله اول ، مرحله شناخت سطحی و حسی بود ، مانند مبارزات جنبشهای تای پین و ای حه توان و غیره که بطور کلی علیه خارجیان تظاهر میکرد . تنها در مرحله دوم یعنی در مرحله شناخت تعقلی بود که خلق چین به تضادهای گوناگون داخلی و خارجی امپریالیسم پی برد و کنه این مطلب را شناخت که امپریالیسم در اتحاد با بورژوازی کمپرادور و طبقه فئودال چین توده‌های وسیع خلق چین را مورد ستم و استثمار قرار میدهد . این شناخت تقریباً از زمان جنبش ۴ مه سال ۱۹۱۹ شروع شد .

حال نظری بمسئله جنگ بیافکنیم . اگر آنهایی که جنگ را رهبری میکنند ، فاقد تجربه جنگی باشند ، در مرحله اول قادر به فهم قانونمندیهای ژرف هدایت يك جنگ مشخص (فی‌المثل جنگ انقلاب ارضی ده سال گذشته ما) نخواهند شد . آنها در مرحله اول فقط با شرکت شخص خود نبردهای متعددی را تجربه میکنند و در ضمن شکستهای فراوانی متحمل میشوند . ولی این تجارب (تجارب پیروزیها و بخصوص تجارب شکستها) به آنان امکان میدهد تا آنچه را که ذاتی مجموع جنگ است ، یعنی قانونمندیهای آن جنگ مشخص را دریابند ، استراتژی و تاکتیک آنها بفهمند و بدین ترتیب جنگ را با اطمینان هدایت کنند . در این هنگام اگر فرماندهی بدست يك شخص بی‌تجربه بیافتد ، او فقط پس از آنکه دچار يك سری شکست شد (تجربه یافت) ، میتواند قانونمندیهای واقعی جنگ را دریابد .

اغلب از رفقائی که در قبول يك کار معین تأمل میکنند ، می‌شنویم که میگویند : "من مطمئن بانجام این کار نیستم ." چرا آنها بخود اطمینان ندارند ؟ زیرا که آنها فاقد فهم سیستماتیک از مضمون و شرایط آن کار

میباشند ، و یا هیچگاه و یا خیلی بندرت با کاری شبیه آن سروکار داشته‌اند ، و از ایتروست که درك قوانین آن کار خارج از حیطه توانائی آنها قرار میگیرد . ولی بعد از تحلیل دقیق در وضع و شرایط آن کار اندکی بخود اطمینان یافته و تمایل خود را برای انجام آن کار اعلام مینمایند . اگر آنها مدتی مشغول اینکار باشند و تجربه پیدا کنند و هرگاه وضع موجود را بدون پیشداوری مورد بررسی قرار دهند ، نه اینکه آنرا ذهنی ، یکجانبه و سطحی ملاحظه نمایند ، آنگاه شخصاً در مورد طرز انجام آن کار به نتیجه خواهند رسید و اطمینانشان بکار بمراتب بیشتر خواهد شد . تنها کسانی که با مسایل بطور ذهنی ، یکجانبه و سطحی برخورد مینمایند ، پس از رسیدن به محل جدیدی بدون اطلاع از وضع محل ، بدون ملاحظه کار در مجموع (گذشته آن و مجموع وضع فعلی آن) و بدون رفتن به بطن و ماهیت کار (خصیلت و روابط درونی آن با کارهای دیگر) ، بلافاصله با قحطروشی شروع به صدور دستورات و قرامین میکنند - چنین اشخاصی محکوم به سقوط و لغزش‌اند .

بنابر این میتوان ملاحظه کرد که نخستین گام در پروسه شناخت ، تماس با پدیده‌های دنیای خارج است - مرحله احساسها . گام دوم ، سنتز داده‌های ناشی از احساسها ، تنظیم و تغییر آنهاست - مرحله مفاهیم ، احکام و نتیجه‌گیریها . تنها وقتی که داده‌های ناشی از احساسها بطور فراوان (نه بریده بریده و ناقص) در دست باشند و با واقعیت تطبیق کنند (نه اینکه خیالی باشند) ، میتوان براساس آن داده‌ها ، مفاهیم صحیح ساخت و نتایج منطقی گرفت .

در اینجا باید دو نکته مهم را بویژه خاطر نشان ساخت . به نکته اول در بالا اشاره شد ، ولی اینجا دوباره لازم به تکرار است - و آن مسئله وابستگی شناخت تعقلی به شناخت حسی است . هرکس بر این نظر باشد که شناخت تعقلی لازم نیست از شناخت حسی ناشی شود ، ایده‌آلیست است . در تاریخ

فلسفه مکتبی وجود دارد موسوم به مکتب "راسیونالیسم" که فقط واقعیت عقل را قبول دارد و واقعیت تجربه را نفی میکند و بر این عقیده است که تنها عقل قابل اعتماد است، تجربه حسی قابل اعتماد نیست؛ اشتباه این مکتب در اینست که حقایق را وارونه جلوه میدهد. اعتبار شناخت عقلی درست بدینجهت است که از ادراک حسی سرچشمه میگیرد، در غیر اینصورت، شناخت عقلی جویباری بدون سرچشمه، درختی بدون ریشه و فقط مخلوقی ذهنی و غیر قابل اعتماد خواهد بود. از نظر سیر توالی در پروسه شناخت، تجربه حسی تقدم می یابد؛ ما اهمیت پراتیک اجتماعی را در پروسه شناخت درست باینجهت تأکید میکنیم که تنها پراتیک اجتماعی است که میتواند موجب گردد بشر شروع به معرفت یابی کند و از دنیای خارجی عینی تجربه حسی بگیرد. اگر شخصی چشم و گوش خود را ببندد و خویشتن را از جهان خارجی عینی کاملاً جدا سازد، دیگر برایش صحبتی از شناخت نمیتواند در میان باشد. شناخت با تجربه آغاز میشود - اینست ماتریالیسم تئوری شناخت.

نکته دوم لزوم تعمیق شناخت، یعنی لزوم رشد مرحله حسی شناخت به مرحله عقلی شناخت است - اینست دیالکتیک تئوری شناخت (۴). تصور اینکه شناخت میتواند در مرحله دانی یعنی مرحله شناخت حسی بماند و فقط شناخت حسی قابل اعتماد و شناخت عقلی غیر قابل اعتماد است، بمعنای تکرار اشتباهات مکتب "امپیریسم" در تاریخ میباشد. اشتباهات این نظریه در عدم درک این مطلب است که گرچه داده های ادراک حسی بازتاب برخی از واقعیات جهان خارجی عینی هستند (من در اینجا به بحث امپیریسم ایده آلیستی که تجربه را فقط به باصطلاح معاینه نفس برمیگرداند، وارد نمیشوم)، معیناً فقط یکجانبه و سطحی میباشند؛ چنین بازتابی ناکامل است، بازتاب ماهیت اشیاء و پدیده ها نیست. برای

انعكاس كامل اشياء و پدیده‌ها ، برای انعكاس ماهیت و قانونمندیهای درونی آنها باید با تعمق درباره آنها به تغییر داده‌های فراوان ادراك حسی پرداخت، یعنی گاه را از گندم جدا ساخت ، آنچه را که نادرست است حذف و آنچه را که درست است حفظ نمود ، از یکی بدیگری حرکت کرد و از برون به درون نفوذ نمود و بدین ترتیب سیستمی از مفاهیم و تئوریه‌ها بوجود آورد — یعنی باید جهشی از شناخت حسی به شناخت عقلی انجام داد . شناختی که چنین ساخته و پرداخته شده باشد ، دیگر بیشتر میان تهی و غیر قابل اعتماد نخواهد بود ، بلکه برعکس هر آنچه که در پروسه شناخت برپایه پراتیک بطور علمی ساخته و پرداخته شده باشد ، به گفته لنین واقعیت عینی را ژرفتر ، درستتر و کاملتر منعکس میسازد . درست همین حقیقت را پراتیسین‌های عامی درك نمیکنند ؛ آنها به تجربه پربها میدهند ، ولی به تئوری توجه نمیکنند و از اینرو قادر نیستند يك پروسه عینی کامل را از آغاز تا انتها در نظر بگیرند . آنها سمت گیری روشن و افق دید وسیع ندارند و از موفقیت‌های اتفاقی خود و درك گوشه‌ای از حقیقت نشئه میشوند . اگر چنین اشخاصی انقلاب را رهبری کنند ، انقلاب را به بن بست خواهند کشانید .

شناخت عقلی به شناخت حسی وابسته است ، شناخت حسی باید به شناخت عقلی تکامل یابد — اینست تئوری شناخت ماتریالیسم دیالکتیک . در فلسفه ، نه ”راسیونالیسم“ و نه ”امپیریسم“ هیچکدام خصلت تاریخی یا دیالکتیکی شناخت را نمیفهمند ، و گرچه هر يك از این مکاتب دربرگیرنده جایی از حقیقت است (در اینجا از راسیونالیسم و امپیریسم ماتریالیستی گفتگو میکنیم ، نه از راسیونالیسم و امپیریسم ایده‌آلیستی) ، معینا از نظر تئوری شناخت در مجموع ، هر دو نادرستند . حرکت ماتریالیستی - دیالکتیکی شناخت از حسی به عقلی هم در مورد يك پروسه كوچك شناخت

(فی المثل شناخت شیئی یا کاری) صادق است و هم در مورد يك پروسه بزرگ شناخت (مثلاً شناخت يك جامعه یا يك انقلاب) .

ولی حرکت شناخت باینجا پایان نمی یابد . اگر حرکت ماتریالیستی - دیالکتیکی شناخت در شناخت تعقلی باز میایستاد ، فقط نیمی از مسئله حل میشد که از نظرگاه فلسفه مارکسیستی بهیچوجه نیم مهمترین نیست . فلسفه مارکسیستی بر آنستکه مهمترین مسئله درك قانونمندیهای جهان عینی برای توضیح جهان نیست ، بلکه استفاده از شناخت این قانونمندیهای عینی برای تغییر فعال جهان است . از دیدگاه مارکسیسم تئوری دارای اهمیت است و اهمیت آن در این تزلزینی کاملاً بیان یافته است : ” بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمیتواند وجود داشته باشد . “ (۵) اما مارکسیسم اهمیت تئوری را درست و فقط باین علت تأکید میکند که تئوری میتواند رهنمای عمل باشد . اگر ما تئوری صحیحی داشته باشیم ، ولی فقط درباره آن پرحرفی کنیم ، آنرا در قفس حبس نمائیم و بعمل در نیآوریم ، آنگاه این تئوری هر اندازه هم که خوب باشد ، بی اهمیت خواهد شد . شناخت با پراتیک آغاز میگردد ، و شناخت تئوریک از طریق پراتیک کسب میشود و باید دوباره به پراتیک باز گردد . نقش فعال شناخت نه فقط در جهش فعال از شناخت حسی به شناخت تعقلی بیان می یابد ، بلکه — و این مهمتر است — باید در جهش از شناخت تعقلی به پراتیک انقلابی نیز بیان یابد . پس از آنکه انسان قانونمندیهای جهان را شناخت ، این شناخت باید دوباره به پراتیک تغییر جهان باز گردد ، دوباره در پراتیک تولید ، در پراتیک مبارزه طبقاتی انقلابی و مبارزه ملی انقلابی و در پراتیک آزمونهای علمی بکار برده شود — اینست پروسه آزمایش و تکامل تئوری ، ادامه تمام پروسه شناخت . این مسئله که آیا تئوری با واقعیت عینی میخواند یا نه ، در حرکت شناخت از حسی به

تعقلی — که ما در بالا از آن سخن راندیم — کاملاً حل نمیشود و نیز نمیتواند کاملاً حل شود . یگانه راه حل کامل این مسئله اینست که شناخت تعقلی را به پراتیک اجتماعی بازگردانیم ، تئوری را در پراتیک بکار بندیم و ببینیم که آیا این تئوری ما را به هدف مورد نظر میرساند یا نه . درستی بسیاری از تئوریهای علوم طبیعی نه فقط در زمان تدوین آنها از طرف دانشمندان علوم طبیعی بثبوت رسید ، بلکه صحت این تئوریه‌ها بعدها نیز در پراتیک علمی تصدیق گشت . بهمین ترتیب مارکسیسم - لنینیسم نه فقط در زمانیکه از طرف مارکس ، انگلس ، لنین و استالین بطریق علمی آورده شد ، بعنوان يك حقیقت شناخته شد ، بلکه در پراتیک بعدی مبارزه طبقاتی انقلابی و مبارزه ملی انقلابی نیز صحت آن بثبوت رسید . ماتریالیسم دیالکتیک حقیقت عام است ، چه هیچ پراتیک انسانی قادر به گریختن از حوزه آن نیست . تاریخ شناخت بشر بما نشان میدهد که صحت بسیاری از تئوریه‌ها ابتدا ناکامل است ، اما این ناکاملی بعداً از طریق آزمایش در پراتیک از بین میرود . بسیاری از تئوریه‌ها اشتباه اند ، اما از طریق آزمایش در پراتیک اشتباه آنها اصلاح میشود . درست بهمین علت است که پراتیک معیار سنجش حقیقت و ” نظرگاه زندگی و پراتیک باید اولین و اساسی‌ترین نظرگاه تئوری شناخت باشد ” (۶) . استالین خیلی بجا میگوید : ”...تئوری هرگاه با پراتیک انقلابی توأم نگردد ، چیز بی‌موضوعی خواهد شد ، همانطور که پراتیک نیز اگر راه خویشتن را با پرتو تئوری انقلابی روشن نسازد ، کور و نابینا میگردد . ” (۷)

آیا حرکت شناخت را میتوان تا اینجا پایان یافته تلقی کرد ؟ ما جواب میدهیم : حرکت شناخت هم پایان یافته و هم پایان نیافته است . وقتیکه افراد جامعه به پراتیک تغییر پروسه عینی (چه پراتیک تغییر پروسه طبیعی

و چه پراتیک تغییر پروسه اجتماعی) در مرحله معینی از تکامل آن دست زنند، میتوانند در نتیجه انعکاس پروسه عینی در مغز خود و فعالیت ذهنی خویش شناخت خود را از حسی به تعلقی تکامل دهند، و ایده‌ها، تئوریه‌ها، نقشه‌ها و یا پروژه‌هایی بیافرینند که بطور کلی با قانونمندیهای این پروسه عینی مطابقت کند. سپس آنها این ایده‌ها، تئوریه‌ها، نقشه‌ها و یا پروژه‌ها را در پراتیک همین پروسه عینی بکار می‌بندند و اگر به‌هدف مورد نظر خود دست یابند، یعنی اگر ایده‌ها، تئوریه‌ها، نقشه‌ها و یا پروژه‌هایی که قبلاً تهیه شده‌اند، در پراتیک همین پروسه بعمل درآیند و یا بطور کلی تحقق یابند، حرکت شناخت این پروسه مشخص را میتوان پایان یافته تلقی کرد. در پروسه تغییر طبیعت مثلاً تحقق یک نقشه مهندسی، اثبات یک فرضیه علمی، خلق یک مکانیسم، محصول یک کولتور کشاورزی، یا در پروسه تغییر جامعه مثلاً موفقیت در یک اعتصاب، پیروزی در یک جنگ یا اجرای یک نقشه آموزشی — همه اینها را میتوان بمثابة نیل به‌هدف مورد نظر تلقی کرد. اما بطور کلی، چه در پراتیک تغییر طبیعت و چه در پراتیک تغییر جامعه، بندرت پیش می‌آید که ایده‌ها، تئوریه‌ها، نقشه‌ها و یا پروژه‌هایی که در اصل توسط انسانها تهیه شده‌اند، بدون کوچکترین تغییری تحقق یابند. زیرا انسانهایی که به تغییر واقعیت می‌پردازند، اغلب در معرض محدودیتهای بسیاری قرار می‌گیرند؛ آنها نه فقط بوسیله شرایط علمی و تکنیکی موجود، بلکه بوسیله تکامل خود پروسه عینی و درجه بیان آن (جوانب مختلف و ماهیت پروسه عینی هنوز بطور کافی آشکار نشده است) نیز محدود میشوند. در چنین وضعی، از آنجا که در جریان پراتیک موارد پیش‌بینی نشده‌ای پیش می‌آیند، معمولاً ایده‌ها، تئوریه‌ها، نقشه‌ها و یا پروژه‌ها بایستی بطور جزئی و حتی در مواردی بکلی عوض شوند. به بیان

دیگر ، گاهی اتفاق می افتد که آن ایده ها ، تئوریها ، نقشه ها و یا پروژه ها بطور جزئی یا کامل با واقعیت عینی تطبیق نمیکنند ، بدین معنی که قسمتی یا همه آنها نادرست میباشند . در بسیاری موارد انسان ابتدا پس از تکرار چندین باره ناکامیها موفق میشود شناخت اشتباه آمیز خود را تصحیح کند و به انطباق با قانونمندیهای پروسه عینی دست یابد و باین ترتیب ذهنی را به عینی مبدل سازد ، به سخن دیگر ، در پراتیک به نتایج پیش بینی شده نایل آید . در هر حال در این لحظه حرکت شناخت بشر را از يك پروسه عینی معین در مرحله معینی از تکاملش میتوان پایان یافته تلقی کرد .

ولی درباره پیشرفت پروسه باید گفت که حرکت شناخت بشر پایان نیافته است . هر پروسه ، چه در طبیعت و چه در جامعه ، بعلت تضادهای درونی و مبارزه درونی به پیش میرود و تکامل مییابد و حرکت شناخت بشر نیز باید در امتداد آن پیش رود و تکامل یابد . آنچه مربوط به حرکت جامعه میشود ، اینستکه رهبران واقعی انقلابی همانطور که در بالا گفته شد ، نه تنها باید قادر باشند اشتباهاتی را که احتمالا در ایده ها ، تئوریها ، نقشه ها و یا پروژه ها رخ میدهد ، تصحیح کنند ، بلکه باید بتوانند هنگامیکه يك پروسه عینی معین از يك مرحله تکامل بمرحله تکامل دیگر پیشرفت و تغییر میکند ، شناخت ذهنی خود و کلیه شرکت کنندگان در انقلاب را همپای آن پیشرفت و تغییر دهند ، عبارت دیگر ، آنها باید وظایف جدید انقلابی و برنامه جدید کار را مطابق با تغییرات نوین اوضاع مطرح کنند . در يك دوره انقلابی وضعیت خیلی سریع تغییر می یابد ؛ اگر شناخت انقلابیون یا این تغییرات سریع همگام نگردد ، آنها نخواهند توانست انقلاب را به پیروزی برسانند .

بعهدا اغلب پیش می آید که فکر از واقعیت عقب میماند ؛ این ناشی از آنستکه شناخت انسان در اثر شرایط مختلف اجتماعی محدود میشود . ما

در صفوف انقلابی خود علیه محافظه کاران افراطی مبارزه میکنیم ، زیرا فکر آنها نمیتواند همگام با وضع عینی تغییر یافته پیش رود ؛ این در تاریخ بمثابه اپورتونیزم راست تظاهر کرده است . این افراد نمی بینند که مبارزه تضادها پروسه عینی را به پیش رانده است ، در حالیکه شناخت آنها در همان مرحله قدیمی ثابت مانده است . این یکی از ویژگیهای تفکر همه محافظه کاران افراطی است . فکر آنها از پراتیک اجتماعی جدا شده است ، آنها نمیتوانند در پیشاپیش عرابه جامعه حرکت کنند و هدایتش نمایند ، بلکه فقط بدنبال آن میدوند و از اینکه اینقدر سریع به پیش میرود ، غرغر میکنند و میکوشند آنها بعقب بکشانند و در جهت عکس منحرف سازند .

ما علیه قافیه بافان ” چپ “ نیز مبارزه میکنیم . فکر آنها از روی مراحل معین تکامل پروسه های عینی می جهد ؛ برخی از آنها تصورات واهی خود را حقیقت میپندارند و برخی دیگر تلاش میکنند تا قبل از موقع به آرمانهائی تحقق بخشند که فقط در آینده میتوانند تحقق یابند . آنها خود را از پراتیک جاری اکثریت مردم و از واقعیات روز جدا میکنند و بدین ترتیب در عمل به اجراجوئی میگیرند .

صفت مشخصه ایده آلیسم و ماتریالیسم مکانیکی ، اپورتونیزم و آوانتوریزم شکاف بین ذهن و عین ، جدائی شناخت از پراتیک است . تئوری شناخت مارکسیستی - لنینیستی که صفت مشخصه آن پراتیک اجتماعی علمی است ، باید با قاطعیت تمام علیه اینگونه نظرات نادرست مبارزه کند . مارکسیستها معترفند که در پروسه مطلق و عمومی تکامل عالم ، تکامل هر پروسه مشخص نسبی است و از اینرو در سیر لایزال حقیقت مطلق ، شناخت انسان از هر پروسه مشخص در مراحل معین تکاملش فقط حقایق نسبی را دربر میگیرد . حاصل جمع حقایق نسبی بیشمار حقیقت مطلق را میسازد (۸) .

تکامل يك پروسه عینی تکاملی پر از تضاد و مبارزه است ؛ تکامل حرکت شناخت انسان نیز تکاملی پر از تضاد و مبارزه است . هر حرکت دیالکتیکی جهان عینی قادر است دیر یا زود در شناخت انسان انعکاس یابد . پروسه پیدایش ، تکامل و زوال در پراتیک اجتماعی پروسه‌ای است بی‌پایان ؛ پروسه پیدایش ، تکامل و زوال در شناخت انسان نیز پروسه‌ای است بی‌پایان . از آنجا که پراتیک انسان که واقعیت عینی را طبق ایده‌ها ، تئوریها ، نقشه‌ها و یا پروژه‌های معین تغییر میدهد ، پیوسته گام به‌گام پیشرفت میکند ، شناخت بشر از واقعیت عینی نیز بدینسان همواره عمیقتر و عمیقتر میشود . حرکت تغییر جهان واقعی عینی هرگز پایانی ندارد ، شناخت انسان از حقیقت در جریان پراتیک نیز بی‌پایان است . مارکسیسم - لنینیسم بهیچوجه بحقیقت پایان نداده است ، بلکه برعکس در جریان پراتیک برای شناخت حقیقت لاینقطع راه‌های تازه‌ای می‌گشاید . نتیجه‌گیری ما وحدت مشخص تاریخی ذهن و عین ، تئوری و پراتیک ، دانستن و عمل کردن ، و همچنین مبارزه با همه نظرات نادرست ”چپ“ یا راست جدا شده از تاریخ مشخص می‌باشد .

در دوران کنونی تکامل جامعه ، تاریخ مسئولیت شناخت درست جهان و تغییر آنرا بر عهده پرولتاریا و حزب آن نهاده است . این پروسه ، پروسه پراتیک تغییر جهان که بوسیله شناخت علمی تعیین شده است ، اکنون در چین و در سراسر جهان به لحظه‌ای تاریخی رسیده — لحظه بسیار مهمی که تاریخ تاکنون بخود ندیده است ، بدین معنی که تاریکی بطور کلی از جهان و چین رخت خواهد بست و این جهان به جهانی تابناک که هیچگاه تاکنون نظیرش نبوده است ، مبدل خواهد شد . مبارزه پرولتاریا و خلقهای انقلابی برای تغییر جهان ، وظایف ذیل را برعهده دارد : تغییر جهان عینی و در عین حال تغییر جهان ذهنی خود — تغییر استعداد معرفت جوی خود ، تغییر مناسبات

جهان ذهنی و عینی . هم اکنون در قسمتی از کره زمین — در اتحاد شوروی — اینگونه تغییرات در جریان است و انسانها در آنجا پروسه این تغییرات را تسریع مینمایند . هم اکنون خلق چین و خلقهای سراسر جهان یا چنین پروسه‌ای را طی میکنند و یا در آینده طی خواهند کرد . جهان عینی که باید تغییر یابد و در اینجا از آن سخن میرود ، همه مخالفان این تغییرات را نیز دربر میگیرد . آنها قبل از آنکه بتوانند بمرحله تغییر آگاهانه قدم گذارند ، باید يك دوران تغییر اجباری را طی کنند . عصر کمونیسم زمانی در سراسر جهان فرا خواهد رسید که بشریت خود و جهان را آگاهانه تغییر دهد .

بوسیله پراتیک حقیقت را کشف کردن و باز در پراتیک حقیقت را اثبات کردن و تکامل دادن ؛ فعالانه از شناخت حسی به شناخت تعقلی رسیدن و سپس از شناخت تعقلی به هدایت فعال پراتیک انقلابی برای تغییر جهان ذهنی و عینی روی آوردن ؛ پراتیک ، شناخت ، باز پراتیک و باز شناخت — این شکل در گردش مارپیچی بی‌پایانی تکرار میشود و هر بار محتوی مارپیچ‌های پراتیک و شناخت به سطح بالاتری ارتقا مییابد . اینست تمام تئوری شناخت ماتریالیسم دیالکتیک ، اینست تئوری ماتریالیستی — دیالکتیکی وحدت دانستن و عمل کردن .

یادداشتها

- ۱ - لنین : « خلاصه از "علم منطقی" هگل » .
- ۲ - مراجعه شود به مارکس : « تذهائی درباره فویرباخ » ، ولنین : « ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم » فصل ۲ ، بخش ۶ .
- ۳ - لنین : « خلاصه از "علم منطقی" هگل » .

۴ - مراجعه شود به لنین : « خلاصه از ”علم منطق“ هگل » که میگوید :
”بمنظور درك کردن باید درك و مطالعه را بطور تجربی آغاز نمود ، از تجربی به عامیت
ارتقا یافت .“

- ۵ - لنین : « چه باید کرد ؟ » فصل اول ، بخش ۴ .
- ۶ - لنین : « ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم » فصل ۲ ، بخش ۶ .
- ۷ - استالین : « درباره اصول لنینیسم » قسمت ۳ .
- ۸ - مراجعه شود به لنین : « ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم » فصل ۲ ،
بخش ۵ .

در باره تضاد

(اوت ۱۹۳۷)

قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده‌ها ، یا قانون وحدت تضاد ، اساسی‌ترین قانون دیالکتیک ماتریالیستی است . لنین میگوید : «دیالکتیک بمعنای واقعی کلمه ، مطالعه تضاد در خود جوهر اشیاء و پدیده‌هاست .» (۱)

لنین این قانون را اغلب جوهر دیالکتیک ، و همچنین هسته دیالکتیک می‌نامید (۲) . از اینرو ما در مطالعه این قانون نمیتوانیم از برخورد با موضوعات گوناگون ، از برخورد با یک سری مسائل فلسفی خودداری ورزیم . چنانچه ما این مسائل را روشن بسازیم ، دیالکتیک ماتریالیستی را از اساس خواهیم فهمید . این مسائل بدینقرارند : دو جهان بینی ؛ عام بودن تضاد ؛ خاص بودن تضاد ؛ تضاد عمده و جهت عمده تضاد ؛ همگونی و مبارزه تضاد ؛ مقام آنتاگونیسم در تضاد .

اثر حاضر یکی از رساله‌های فلسفی رفیق مائو تسه دون است که بعد از نگارش «در باره پراتیک» بهمان منظور یعنی برای برطرف ساختن نظرات دگماتیستی که بطور جدی در درون حزب بروز کرده بود ، برشته تحریر در آورد . رفیق مائو تسه دون اثر حاضر را ابتدا بصورت نطقی در آکادمی نظامی و سیاسی ضد ژاپنی ین ان ایراد نمود و بعدها هنگام تنظیم «منتخب آثار مائو تسه دون» در آن قدری تجدید نظر کرد .

انتقادی که طی سالهای اخیر از طرف محافل فلسفی اتحاد شوروی بر ایده‌آلیسم مکتب دبورین وارد شده ، توجه ما را بشدت بسوی خود جلب کرده‌است . ایده‌آلیسم دبورین در حزب کمونیست چین تأثیر بسیار زیانبخشی گذاشته است و نمیتوان ارتباط نظرات دگماتیستی درون حزب ما را با متدولوژی این مکتب نادیده گرفت . بدینجهت ریشه کن کردن نظرات دگماتیستی باید هدف عمده تحقیقات فلسفی کنونی ما باشد .

۱ - دو جهان بینی

در تاریخ شناخت بشر همواره دو برداشت از قانون تکامل عالم وجود داشته‌است : یکی برداشت متافیزیکی و دیگری برداشت دیالکتیک است که دو جهان بینی متضاد را تشکیل میدهند . لنین میگوید :

دو برداشت اساسی (یا دو برداشت ممکن ؟ یا دو برداشتی که در تاریخ دیده میشود ؟) از تکامل (اولوسیون) عبارتست از : تکامل بمشابه کاهش و افزایش ، بمشابه تکرار ، و تکامل بمشابه وحدت اضداد (تقسیم يك واحد به اضداد دافع یکدیگر و روابط متقابل آنها) . (۳)

لنین در اینجا درست از همین دو جهان بینی مختلف سخن میگوید . متافیزیک را در زبان چینی ”شوان شوه“ مینامند . این شیوه تفکر ، چه در چین و چه در اروپا ، طی يك دوره تاریخی بسیار طولانی متعلق به جهان‌بینی ایده‌آلیستی بود و در فکر انسانها موضع مسلطی را اشغال میکرد . در اروپا ماتریالیسم در اوان پیدایش بورژوازی نیز متافیزیکی بود . ولی از آنجا که يك سری از کشورهای اروپائی در طول تکامل اجتماعی - اقتصادی

خود به مرحله کاپیتالیسم پرورش گام نهادند و نیروهای مولده ، مبارزه طبقاتی و علوم به سطح بی نظیری در تاریخ رسیدند ، و همچنین از آنجا که پروتاریای صنعتی به عظیم ترین قوه محرکه تکامل تاریخ بدل گشت ، جهان بینی دیالکتیکی - ماتریالیستی مارکسیستی پدید آمد . از آن پس ، علاوه بر ایده آلیسم ارتجاعی آشکار و کاملاً عریان ، اولوسیونیسم عامیانه بمثابة ضد دیالکتیک ماتریالیستی نیز در میان بورژوازی نمودار گردید .

جهان بینی متافیزیکی یا اولوسیونیستی عامیانه جهان را منفرد ، ساکن و یکجانبه می بیند . این جهان بینی کلیه اشیاء و پدیده های جهان ، اشکال و انواع آنها را بطور ابدی منفرد از یکدیگر و لایتغیر ملاحظه میکند . و اگر هم در اینجا صحبتی از تغیر در میان باشد ، منظور فقط افزایش یا کاهش کمی و تغیر مکان است . بعلاوه ، علل چنین افزایش یا کاهش و تغیر مکانی در درون اشیاء و پدیده ها نهفته نیست ، بلکه این علل را باید در بیرون اشیاء و پدیده ها یعنی در تأثیر نیروهای خارجی یافت . متافیزیسینها بر این نظرند که انواع گوناگون اشیاء و پدیده های جهان و همچنین خواصشان از بدو پیدایش لایتغیر می ماند و تغیرات آتی آنها فقط افزایش یا کاهش کمی است . متافیزیسینها باز بر این عقیده اند که هر شیئی یا پدیده الی الابد فقط میتواند نوع خود را تجدید کند ، ولی قادر نیست به شیئی و یا پدیده دیگری بدل گردد . بعقیده آنها استثمار سرمایه داری ، رقابت سرمایه داری ، ایدئولوژی اندیویدوالیستی جامعه سرمایه داری و غیره — همه اینها در جامعه بردگی آنتیک و حتی در جامعه اولیه وجود داشته اند و بطور جاودانی و لایتغیر باقی خواهند ماند . متافیزیسینها علل تکامل جامعه را به شرایط خارجی جامعه ، مانند اوضاع جغرافیائی ، آب و هوا و غیره نسبت میدهند . آنها علل تکامل اشیاء و پدیده ها را بطور ساده در خارج آنها میجویند و تز

دیالکتیک ماتریالیستی را مبنی بر اینکه اشیاء و پدیده‌ها در اثر تضادهای درونی خود تکامل می‌یابند، انکار مینمایند. از اینرو آنها نه قادر به توضیح تنوع کیفی اشیاء و پدیده‌ها هستند و نه میتوانند تغییر یک کیفیت را به کیفیت دیگر توجیه کنند. در اروپا این شیوه تفکر طی قرون هفدهم و هجدهم تحت عنوان ماتریالیسم مکانیکی و در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بمشابه اولوسیونیسم عامیانه رواج داشت. در چین شیوه تفکر متافیزیکی که در این جمله بیان می‌یافت: "سپهر تغییرناپذیر است، تائو نیز تغییرناپذیر است" (۴) مدتی مدید از طرف طبقه پوسیده فئودال حاکم پشتیبانی میشد. ولی ماتریالیسم مکانیکی و اولوسیونیسم عامیانه که در صد سال اخیر از اروپا وارد شده، مورد پشتیبانی بورژوازی قرار میگیرد.

جهان بینی دیالکتیک ماتریالیستی، برخلاف جهان بینی متافیزیکی، بر آنستکه پژوهش تکامل یک شیئی یا پدیده را باید از درون آن، از روابط آن با اشیاء و پدیده‌های دیگر شروع کرد؛ به بیان دیگر تکامل اشیاء و پدیده‌ها باید بمشابه حرکت جوهری و ضرور آنها ملاحظه گردد، البته با توجه باینکه هر شیئی یا پدیده در جریان حرکت خود با اشیاء و پدیده‌های محیط در ارتباط می‌آید و متقابلاً بر یکدیگر اثر مینهند. علت اساسی تکامل هر شیئی یا پدیده در بیرون آن نیست، بلکه در درون آن است، در سرشت متضاد اشیاء و پدیده‌ها نهفته است. سرشت متضاد ذاتی هر شیئی یا پدیده است و از همین جاست که حرکت و تکامل اشیاء و پدیده‌ها ناشی میشود. سرشت متضاد یک پدیده علت اساسی تکامل آنست، حال آنکه رابطه و تأثیر متقابل آن با پدیده‌های دیگر علل ثانوی را تشکیل میدهد. بدینسان دیالکتیک ماتریالیستی تئوری علل خارجی یا انگیزه خارجی ماتریالیسم مکانیکی متافیزیکی و اولوسیونیسم عامیانه متافیزیکی را قطعاً رد میکند. بدیهی است که علل

خارجی ناب فقط میتواند مسبب حرکت مکانیکی اشیاء و پدیده‌ها بشود ، یعنی فقط تغییری در مقیاس و کمیت پدید آورد ، ولی نمیتواند توضیح دهد که چرا اشیاء و پدیده‌ها از نظر کیفی بی‌نهایت متنوع اند و متقابلاً یکدیگر بدل میگردند . در حقیقت حتی حرکت مکانیکی تحت تأثیر نیروهای خارجی نیز ناشی از سرشت متضاد اشیاء و پدیده‌هاست . رشد ساده ، نشو و نماي کمی در نباتات و حیوانات هم بطور عمده در اثر تضادهای درونی صورت میگیرد . بهمین ترتیب رشد و تکامل جامعه بطور عمده ناشی از علل خارجی نیست ، بلکه در اثر علل درونی جامعه صورت میگیرد . بسیاری از کشورهایی که دارای شرایط جغرافیائی و آب و هوائی تقریباً مساوی هستند ، در درجه تکاملی خود با یکدیگر تفاوت و ناموزونی بزرگی نشان میدهند . حتی در يك کشور واحد بدون آنکه در وضع جغرافیائی و آب و هوائی آن تغییراتی صورت گیرد ، تحولات اجتماعی عظیمی رخ میدهد . روسیه امپریالیستی به اتحاد شوروی سوسیالیستی تغییر یافت ، ژاپن فتودالی که تمام درها را بروی خود بسته ، ژاپن امپریالیستی شد ، ولی تغییری در وضع جغرافیائی و آب و هوائی این کشورها رخ نداد . چین که مدت مدیدی تحت سلطه نظام فتودالی قرار داشت ، طی صد سال اخیر تحولات شگرفی یافته و اکنون در جهت ایجاد چین نوین آزاد و از بند رسته تغییر می‌یابد ، معهذا در اوضاع جغرافیائی و آب و هوائی آن تغییری حاصل نشده است . البته شرایط جغرافیائی و آب و هوائی کره ارض در مجموع و در قسمتهای مختلف آن نیز در تغییر است ، ولی این تغییرات در مقایسه با دگرگونیهای اجتماعی چندان قابل اهمیت نیستند . در حالیکه برای تظاهر تغییرات جغرافیائی و آب و هوائی به دهها ، صدها و یا میلیونها هزار سال احتیاج است ، برای تظاهر تغییرات اجتماعی چند هزار سال ، چند صد سال ، چند ده سال و یا حتی گاهی فقط

چند سال یا چند ماه (در زمان انقلاب) بیشتر لازم نیست. از دیدگاه دیالکتیک ماتریالیستی تغییرات طبیعت بطور عمده در اثر تکامل تضادهای درونی طبیعت صورت میگیرد. دیگر گونیهای اجتماعی بطور عمده در اثر تکامل تضادهای درونی جامعه، یعنی در اثر تکامل تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، تضاد میان طبقات و تضاد میان نو و کهنه رخ میدهد؛ تکامل این تضادهاست که جامعه را به پیش میراند و سرانجام منجر به نشستن جامعه نوین بر جای جامعه کهن میگردد. آیا دیالکتیک ماتریالیستی علل خارجی را حذف میکند؟ بهیچوجه. دیالکتیک ماتریالیستی بر آنستکه علل خارجی شرط تحول و علل داخلی اساس تحولاند، در عین اینکه علل خارجی بوسیله علل داخلی مؤثر واقع میشوند. تخم مرغ تحت حرارت مناسب به جوجه بدل میشود، ولی هیچ حرارتی قادر به آفرینش جوجه از سنگ نیست، زیرا اساس تحول ایندو متفاوت است. خلقهای کشورهای مختلف دائماً بر یکدیگر تأثیر مینهند. در دوران سرمایه‌داری و بویژه در دوران امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی تأثیر و نفوذ کشورها بر یکدیگر در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی فوق‌العاده زیاد است. انقلاب سوسیالیستی اکتبر نه فقط در تاریخ روسیه بلکه در تاریخ جهان نیز عصر نوینی را گشود و در تحولات داخلی کشورهای دیگر جهان و بطریق اولی تأثیر بسیار ژرفی بر تحولات داخلی چین نهاد. معذک این تحولات توسط قانونمندیهای داخلی خود این کشورها و منجمله چین صورت گرفته‌اند. در جنگ بین دو ارتش یکی پیروز میشود و دیگری مغلوب؛ در اینجا پیروزی و شکست هر دو توسط علل داخلی تعیین میگردند. پیروزی نتیجه نیرومندی ارتش و یا فرماندهی صحیح آنست، حال آنکه شکست از ضعف و یا از اشتباه فرماندهی ناشی میشود؛ علل خارجی بوسیله علل داخلی مؤثر واقع میشوند. در چین شکست پرولتاریا توسط بورژوازی بزرگ در سال

۱۹۲۷ بعلت اپورتونیسمی بود که در میان خود پرولتاریا (در درون حزب کمونیست چین) تظاهر کرد . وقتی که ما با این اپورتونیسیم تسویه حساب کردیم ، انقلاب چین پیشرفت خود را از سر گرفت . ولی کمی بعد ، انقلاب چین دوباره بطور جدی تحت ضربات دشمن قرار گرفت — این بار بعلت بروز آوانتوریسم در درون حزب ما بود . و سپس هنگامیکه ما با این آوانتوریسم تسویه حساب کردیم ، امر ما رونق و اعتلائی نوین یافت . بنابر این ملاحظه میشود که يك حزب سیاسی بخاطر رهبری کردن انقلاب بسوی پیروزی باید به صحت مشی سیاسی و استحکام سازمانی خود متکی باشد .

جهان بینی دیالکتیکی چه در چین و چه در اروپا ، در عهد باستان بوجود آمده است . ولی دیالکتیک عهد باستان خصلتی خود بخودی و ابتدائی داشت و بعلت شرایط اجتماعی — تاریخی آنزمان هنوز نمیتوانست شکل يك سیستم تئوریک بخود بگیرد و از اینرو قادر به توضیح کامل جهان نبود و بعد بوسیله متافیزیک از صحنه خارج شد . فلسوف شهیر آلمان ، هگل که از اواخر قرن هجدهم تا اوایل قرن نوزدهم میزیست ، سهم بسیار ارزندهای در رشد دیالکتیک ادا نمود ، ولی دیالکتیک او ایدهآلیستی بود . تنها زمانی که مارکس و انگلس — این قانددین کبیر جنبش پرولتاریائی — دستاوردهای مثبت تاریخ شناخت بشر را تعمیم دادند و بخصوص عناصر راسیونل دیالکتیک هگل را بطور انتقادی اقتباس کرده و تئوری کبیر ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی را خلق نمودند ، انقلاب عظیم بی سابقه ای در تاریخ شناخت بشر رخ داد . این تئوری کبیر سپس از طرف لنین و استالین تضج و قوام یافت . بمجرد اینکه این تئوری به چین راه پیدا کرد ، تحول شگرفی در جهان تفکر چین پدید آورد .

این جهان بینی دیالکتیکی قبل از هر چیز بما میآموزد که باید حرکت

تضادها را در اشیاء و پدیده‌های گوناگون بخوبی نظاره و تحلیل کنیم و بر اساس این تحلیل متدهای حل تضادها را نشان دهیم. از اینرو برای ما درك كنكرت قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده‌ها دارای اهمیت فوق‌العاده است.

۲ - عام بودن تضاد

من بخاطر سهولت در تشریح مطلب ابتدا عام بودن تضاد و سپس خاص بودن تضاد را مورد بررسی قرار میدهم. زیرا پس از آنکه بنیان‌گذاران و ادامه‌دهندگان کبیر مارکسیسم - مارکس، انگلس، لنین و استالین - جهان بینی دیالکتیک ماتریالیستی را کشف کردند و دیالکتیک ماتریالیستی را با موفقیت عظیمی در تحلیل بسیاری از جنبه‌های تاریخ بشر و تاریخ طبیعت و همچنین در مورد دگرگونی بسیاری از جنبه‌های جامعه و طبیعت (مثلاً در اتحاد شوروی) بکار بستند، عام بودن تضاد مورد قبول عده زیادی قرار گرفت و بدینجهت ما فقط بتوضیح مختصری در این باره بس می‌کنیم؛ حال آنکه بعکس خاص بودن تضاد را هنوز بسیاری از رفقای ما و بخصوص دگماتیکیها بروشنی درك نمی‌کنند. آنها در نمی‌یابند که عام بودن تضاد درست در خاص بودن تضاد نهفته است و همچنین متوجه نیستند که مطالعه خاص بودن تضاد ذاتی اشیاء و پدیده‌های مشخص زمان ما دارای چه اهمیت عظیمی در هدایت جریان پراتیک انقلابی میباشد. بنابراین باید مطالعه خاص بودن تضاد را تأکید کنیم و این مسئله را بطور جامع توضیح دهیم. باینجهت ما تحلیل قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده‌ها را با تحلیل مسئله عام بودن تضاد آغاز می‌کنیم و سپس مسئله خاص بودن تضاد را با دقت و تأکید بیشتری مورد تحلیل قرار می‌دهیم و در آخر باز به مسئله عام بودن تضاد باز می‌گردیم.

عام بودن یا مطلق بودن تضاد معنای دوگانه دارد : اول اینکه ، تضاد در پروسه تکامل کلیه اشیاء و پدیده‌ها موجود است ؛ دوم اینکه ، حرکت تضاد از ابتدا تا انتهای پروسه تکامل هر شیئی و پدیده دیده میشود . انگلس میگوید : "حرکت خودش تضاد است ." (۵) لنین قانون وحدت تضاد را اینطور تعریف میکند : "تصدیق (کشف) گرایشهای متضاد ، دافع یکدیگر ، متقابل در کلیه پدیده‌ها و پروسه‌های طبیعت (منجمله روح و جامعه)" (۶) . آیا این تزاها صحیح اند ؟ بلی ، صحیح اند . وابستگی متقابل و مبارزه تضاد ذاتی هر شیئی یا پدیده حیات کلیه اشیاء و پدیده‌ها را تعیین میکند و تکامل آنها را به پیش میراند . هیچ شیئی یا پدیده‌ای نیست که در درون خود تضادی نهفته نداشته باشد ؛ بدون تضاد عالمی موجود نبود .

تضاد اساس اشکال بسیط حرکت (مانند حرکت مکانیکی) و بطریق اولی اساس اشکال مرکب حرکت است . انگلس عام بودن تضاد را چنین شرح میدهد :

وقتیکه حرکت انتقالی مکانیکی ساده تضادی در درون داشته باشد ، این حقیقت بطریق اولی درباره اشکال عالتر حرکت ماده و علی‌الخصوص حیات آلی و تکاملش صادق است . . . زندگی درست قبل از هر چیز عبارت از آنستکه يك موجود در هر لحظه خود و چیز دیگری است . زندگی بنابر این نیز تضادی است که در خود اشیاء و پروسه‌ها موجود است و دائماً در حال زایش و فرسایش میباشد ؛ بمحض اینکه این تضاد قطع شود ، زندگی نیز پایان مییابد و سرگ ظاهر میگردد . بهمین ترتیب دیدیم که در حیطه تفکر نیز نمیتوانیم از تضاد بگریزیم و فی‌المثل تضاد بین استعداد معرفت‌جوی درونی و بی‌حد انسانی و

وجود حقیقی آن در انسانهایی که از نظر خارجی محدود و دارای معرفت محدودند ، طی نسلهای متوالی پی پایان — حد اقل عملاً برای ما — ، طی پیشرفت پی نهایت حل میشود .

... یکی از اصول اساسی ریاضیات عالی تضاد است . . .

ولی حتی ریاضیات ابتدائی نیز مملو از تضاد است . (۷)

لنین عام بودن تضاد را چنین توصیف میکند :

در ریاضیات : + و - ؛ مشتق و تابع اولیه .

در مکانیک : عمل و عکس العمل .

در فیزیک : برق مثبت و منفی .

در شیمی : ترکیب و تجزیه اتمها .

در علم الاجتماع : مبارزه طبقاتی . (۸)

در جنگ ، تعرض و تدافع ، پیشروی و عقب نشینی ، پیروزی و شکست —

اینها همه پدیده‌های متضادند . یک جهت بدون جهت دیگر نمیتواند وجود

داشته باشد . مبارزه دو جهت و رابطه متقابل آنها مجموعه واحد جنگ را

میسازد ، تکامل جنگ را به پیش میراند و مسئله جنگ را حل میکند .

هرگونه تفاوتی در مفاهیم انسان باید بمشابه انعکاس تضادهای عینی

تلقی شود . انعکاس تضادهای عینی در تفکر ذهنی حرکت متضاد مفاهیم را

میسازد ؛ این حرکت ، تکامل تفکر انسان را به پیش میراند و مسایلی را

که در تفکر انسان پیدا میشود ، پیوسته حل میکند .

در درون حزب مقابله و مبارزه بین نظرات مختلف دائماً در جریان است ؛

این در درون حزب انعکاسی است از تضاد بین طبقات در جامعه و تضاد بین

نو و کهنه . چنانچه در حزب تضاد و مبارزه ایدئولوژیک برای حل آن

وجود نداشته باشد ، زندگی حزب پایان می‌یابد .

بدینسان معلوم شد که در همه جا و در کلیه پروسه‌ها — چه در اشکال بسیط یا مرکب حرکت و چه در پدیده‌های عینی یا فکری — تضاد موجود است. ولی آیا تضاد در مراحل اولیه هر پروسه نیز یافت می‌شود؟ آیا حرکت تضاد از ابتدا تا انتهای پروسه تکامل هر شیئی یا پدیده دیده می‌شود؟

چنانچه از مقالات فلاسفه شوروی در انتقاد از مکتب دبورین بر می‌آید، این مکتب معتقد است که تضاد در آغاز هر پروسه ظاهر نمی‌شود، بلکه زمانی پدید می‌آید که آن پروسه به مرحله تکاملی معینی رسیده باشد. اگر چنین باشد، پس ناگزیر علت تکامل پروسه را قبل از رسیدن به آن مرحله معین باید خارجی دانست نه داخلی. از اینجا مشاهده می‌شود که دبورین به تئوری متافیزیکی علل خارجی و مکانیسم انحراف یافته است. مکتب دبورین با تحلیل مسایل مشخص از این دیدگاه نتیجه می‌گیرد که در شرایط موجود اتحاد شوروی میان کولاکها و توده دهقانی تضادی موجود نیست، بلکه بین آنها فقط تفاوت هست؛ از اینرو ملاحظه می‌شود که مکتب دبورین با نظرات بوخارین انطباق کامل دارد. این مکتب در تحلیل انقلاب فرانسه بر این نظر است که قبل از انقلاب در میان صنف سوم که از کارگران، دهقانان و بورژوازی تشکیل می‌شد، فقط تفاوت موجود بوده ولی بهیچوجه تضادی دیده نمی‌شده است. این نظرات مکتب دبورین ضد مارکسیستی است. این مکتب درک نمی‌کند که در هر تفاوتی که در جهان یافت شود، تضادی نهفته است و تفاوت همان تضاد است. درست از همان لحظه ای که پرولتاریا و بورژوازی — این دو طبقه پدید گشتند، با یکدیگر در تضاد قرار گرفتند؛ منتهی این تضاد هنوز حدت نیافته بود. حتی در شرایط اجتماعی موجود اتحاد شوروی نیز میان کارگران و دهقانان تفاوت وجود

دارد ، و این تفاوت خود تضادی است که برخلاف تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نمیتواند تا درجه آنتاگونیسم حدت یابد و شکل مبارزه طبقاتی بخود بگیرد ؛ کارگران و دهقانان در جریان ساختمان سوسیالیسم اتحاد مستحکمی با یکدیگر برقرار ساخته‌اند و تضاد میان آنان در پروسه تکامل سوسیالیسم به کمونیسم بتدریج حل خواهد شد . در اینجا صحبت بر سر گوناگونی تضادهاست نه بر سر بودن و یا نبودن تضادها. تضاد عام و مطلق است و در کلیه پروسه‌های تکامل اشیاء و پدیده‌ها وجود دارد و در هر پروسه، از ابتدا تا انتها ، نفوذ میکند .

پیدایش يك پروسه جدید یعنی چه ؟ یعنی اینکه يك واحد کهنه با اضداد متشکله خود برای يك واحد نو با اضداد متشکله‌اش جا باز میکند و بدینسان پروسه جدیدی پدید می‌آید که جایگزین پروسه قدیم میگردد . پروسه قدیم پایان می‌یابد ، پروسه جدید آغاز میشود . پروسه جدید نیز دارای تضادهای نوینی خواهد بود و تاریخ تکامل تضادهای خود را شروع میکند .

لنین خاطر نشان می‌سازد که مارکس این حرکت اضداد را که از ابتدا تا انتهای پروسه تکامل اشیاء و پدیده‌ها جریان دارد ، در « سرمایه » بوجهی نمونه‌وار تجزیه و تحلیل کرده‌است . این اسلوبی است که باید برای مطالعه پروسه‌های تکامل هر شیئی یا پدیده بکار برده شود . خود لنین نیز این اسلوب را بطور صحیح بکار بست و در کلیه آثار خود از آن پیروی نمود .

مارکس در « سرمایه » ابتدا ساده‌ترین ، عادی‌ترین ، اساسی‌ترین و عمومی‌ترین مناسبات جامعه بورژوائی (کالائی) را که میتوان همه روزه و بیلیاردها بار مشاهده کرد ، تحلیل میکند — تبادل کالا .

تحلیل در این ساده‌ترین پدیده (در این « سلول » جامعه بورژوائی) کلیه تضادهای (و همینطور نطفه‌های کلیه تضادهای) جامعه مدرن

را مکشوف میسازد . توضیحات بعدی تکامل (هم رشد و هم حرکت)
این تضادها و این جامعه را در Σ یکایک تجزایش ، از ابتدا تا
انتها بما نشان میدهد .

لنین بلافاصله متذکر میشود : ” این شیوه باید همچنین اسلوب توضیح
(یا مطالعه) دیالکتیک بطور اعم باشد . . . “ (۹)

کمونیستهای چین باید این اسلوب را بیاموزند ؛ آنها فقط در
اینصورت است که میتوانند تاریخ و اوضاع کنونی انقلاب چین را بطور
صحیح تحلیل کنند و آینده آن را بدرستی پیشبینی نمایند .

۳ - خاص بودن تضاد

تضاد در پروسه تکامل کلیه اشیاء و پدیدهها موجود است و در پروسه
تکامل هر شیئی یا پدیده از ابتدا تا انتها نفوذ میکند ؛ اینست عام بودن
و مطلق بودن تضاد که ما در پیش از آن سخن راندیم . اینک به بررسی خاص
بودن و نسبی بودن تضاد بپردازیم .

این مسئله را باید در سطوح مختلف مورد مطالعه قرار داد .
اول اینکه ، تضاد در هر شکل حرکت ماده دارای خصیلت خاص خود است .
معرفت بشر بر ماده ، معرفت بر اشکال حرکت ماده است ، زیرا در جهان
هیچ چیزی بجز ماده متحرك یافت نمیشود و این حرکت ماده ناگزیر اشکال
معینی بخود میگیرد . در مطالعه هر يك از اشکال حرکت ماده باید وجوه
مشترك آنها با سایر اشکال حرکت ماده در نظر گرفت . ولی بخصوص مهمتر
و ضرورتر - و این اساس معرفت ما را بر اشیاء و پدیدهها تشکیل میدهد -
آنستکه ویژگی این شکل حرکت ماده را در نظر بگیریم ، یعنی تفاوت کیفی

میان این شکل حرکت ماده و اشکال دیگر حرکت را در نظر بگیریم . فقط از این طریق است که میتوان اشیاء و پدیده‌های گوناگون را از یکدیگر تشخیص داد . هر شکل حرکت حاوی تضاد خاص خود است . این تضاد خاص ماهیت ویژه‌ای را تشکیل میدهد که يك پدیده را از پدیده‌های دیگر متمایز می‌سازد . اینست علت درونی و یا به بیان دیگر اساس تنوع لایتناهی اشیاء و پدیده‌ها در جهان . در طبیعت اشکال حرکت فراوانی دیده میشود : حرکت مکانیکی ، صوت ، نور ، حرارت ، برق ، تجزیه ، ترکیب والی آخر . این اشکال حرکت ماده همگی متقابلاً یکدیگر وابسته‌اند ، مع هذا هر کدام ماهیتاً از دیگری متمایز است . ماهیت ویژه هر شکل حرکت ماده بوسیله تضاد خاص خود این شکل حرکت معین میشود . این حقیقت نه تنها در مورد طبیعت ، بلکه در مورد پدیده‌های اجتماعی و ایدئولوژیک نیز صادق است . هر شکل اجتماعی و هر شکل ایدئولوژیک دارای تضاد خاص خود و ماهیت ویژه میباشد . علوم درست بر اساس تضاد خاصی که ذاتی موضوعات گوناگون مورد تحقیق است ، از یکدیگر متمایز میگردند . بنابر این تضادی که فقط متعلق به حوزه يك پدیده معین است ، موضوع پژوهش این یا آن علم را تشکیل میدهد . فی‌المثل ، اعداد مثبت و منفی در ریاضیات ؛ عمل و عکس‌العمل در مکانیک ؛ برق منفی و مثبت در فیزیک ؛ تجزیه و ترکیب در شیمی ؛ نیروهای مولده و مناسبات تولیدی ، مبارزه يك طبقه علیه طبقه دیگر در علم الاجتماع ؛ تعرض و تدافع در علم نظام ؛ ایده‌آلیسم و ماتریالیسم ، بینش متافیزیکی و بینش دیالکتیکی در فلسفه و قس علیهذا — همه اینها موضوعات پژوهش علوم مختلفه‌اند ، زیرا هر کدام دارای تضاد خاص خود و ماهیت ویژه‌ای است . البته بدون درك عام بودن تضاد نمیتوان علل عمومی و یا اساس عمومی حرکت یا تکامل اشیاء و پدیده‌ها را باز شناخت ؛ مع ذلك بدون

مطالعه خاص بودن تضاد نمیتوان ماهیت ویژه‌ایکه يك شیئی یا پدیده را از دیگری متمایز می‌سازد ، معین نمود و همین‌طور کشف علل خصوصی یا اساس خصوصی حرکت یا تکامل اشیاء و پدیده‌ها ، تمیز اشیاء و پدیده‌ها از یکدیگر و تعیین حدود حوزه‌های تحقیقات علمی غیر ممکن خواهد بود .

راجع به سیر توالی حرکت شناخت انسان باید گفت که حرکت شناخت انسان پیوسته از طریق معرفت بر اشیاء و پدیده‌های منفرد و خاص تدریجاً به معرفت بر اشیاء و پدیده‌های عام رشد می‌یابد . انسان تنها پس از آنکه ماهیت ویژه اشیاء و پدیده‌های متنوع فراوان را باز شناخت ، میتواند به تعمیم دادن بپردازد و ماهیت مشترك اشیاء و پدیده‌ها را بشناسد . انسان زمانی که بر این ماهیت مشترك معرفت یافت ، در پرتو این معرفت گامی فزاینده مینهد و بمطالعه اشیاء و پدیده‌های مشخص متنوع که تاکنون مورد تحقیق قرار نگرفته‌اند و یا تحقیقات کافی درباره آنها بعمل نیامده‌است ، می‌پردازد و ماهیت ویژه آنها را پیدا مینماید ؛ فقط در چنین صورتی است که انسان میتواند معرفت بر ماهیت مشترك اشیاء و پدیده‌ها را کامل و غنی سازد و آنرا رشد و توسعه دهد و از پژمردگی و انجماد این معرفت جلوگیری نماید . پس دو پروسه معرفت عبارتند از : اول — حرکت از خاص به عام ؛ دوم — حرکت از عام به خاص . معرفت انسان همواره بشکل مارپیچی حرکت میکند و هر يك از مارپیچ‌ها (البته تا زمانی که اسلوب علمی دقیقاً مراعات شود) معرفت انسان را به مرحله عالی‌تری ارتقا میدهد و بان پیوسته ژرفش بیشتری می‌بخشد . اشتباه دگماتیك‌های ما در این مسئله اینست که آنها از يكسو درك نمی‌کنند که عام بودن تضاد و ماهیت مشترك اشیاء و پدیده‌های مختلف را فقط زمانی میتوان کاملاً شناخت که قبلاً در خاص بودن تضاد تحقیق شده و ماهیت ویژه اشیاء و پدیده‌های منفرد شناخته

شده باشد ؛ و از سوی دیگر آنها در نمی‌یابند که پس از شناخت ماهیت مشترك اشیاء و پدیده‌ها باید گامی قراتر نهند و آن اشیاء و پدیده‌های مشخصی را مطالعه کنند که تا کنون دقیقاً مورد تحقیق قرار نگرفته‌اند و یا برای اولین بار ظاهر میشوند . دگماتیك‌های ما مردمان تنبلی هستند ؛ آنها در کار تحقیقی درباره اشیاء و پدیده‌های مشخص هیچگونه زحمتی بخود نمیدهند ، حقایق عام را بمشابه چیزهای خداداد فرض میکنند ، آنها را به فرمولهای نامفهوم و صرفاً تجربیدی بدل میسازند و در نتیجه سیر توالی عادی نیل انسان به شناخت حقیقت را کاملاً نفی و وارونه مینمایند . آنها علاوه بر این ارتباط متقابل میان دو پروسه شناخت انسان — یعنی حرکت از خاص به عام و از عام به خاص — را درك نمیکنند . آنها تئوری شناخت مارکسیستی را اصلاً نمیفهمند .

نه فقط باید تضاد خاص هر سیستم بزرگ اشکال حرکت ماده و ماهیت این سیستم را که توسط این تضاد خاص معین میشود ، بررسی کرد ، بلکه باید تضاد خاص و ماهیت هر پروسه را در جریان طولانی تکامل هر شکل حرکت ماده نیز مورد مطالعه قرار داد . در کلیه اشکال حرکت ، هر پروسه تکامل واقعی ، نه موهومی ، از نظر کیفی با دیگری متفاوت است . ما باید در کار تحقیقی خود توجه خاصی به این نکته مبذول داریم و حتی آنرا مبداء حرکت خود قرار دهیم . تضادهائی که از نظر کیفی گوناگونند ، فقط با اسالیبی میتوانند حل شوند که از نظر کیفی متفاوتند . فی‌المثل : تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی با اسلوب انقلاب سوسیالیستی حل میشود ؛ تضاد میان توده‌های عظیم مردم و نظام فئودالی با اسلوب انقلاب دموکراتیک حل میشود ؛ تضاد میان مستعمرات و امپریالیسم با اسلوب جنگ انقلابی ملی حل میشود ؛ تضاد میان طبقه کارگر و طبقه دهقان در جامعه سوسیالیستی با اسلوب

کلکتیوه کردن و مکانیزه کردن کشاورزی حل میشود ؛ تضاد درون حزب کمونیست با اسلوب انتقاد و انتقاد از خود حل میشود ؛ و تضاد میان جامعه و طبیعت با اسلوب تکامل نیروهای مولده حل میشود . پروسه‌ها تغییر می‌یابند ، پروسه‌ها و تضادهای قدیم ناپدید میگردند ، پروسه‌ها و تضادهای جدید ظاهر میشوند و بنابر این اسالیب حل تضادها نیز تغییر می‌کنند . تضادهائیکه بوسیله انقلاب فوری و انقلاب اکتبر روسیه حل شدند و همینطور اسالیب حل این تضادها اساساً با یکدیگر متفاوت بودند . حل تضادهای مختلف با اسالیب گوناگون اصلی است که مارکسیست - لنینیستها باید دقیقاً از آن پیروی کنند . ولی دگماتیك‌ها این اصل را مراعات نمیکنند و در نمی‌یابند که شرایط در انقلابهای گوناگون متفاوت است ، و در نتیجه درك نمیکنند که تضادهای مختلف باید با اسالیب گوناگون حل شوند ؛ بعکس آنها فرمول قالبی خود را که لایتغیر میانگارند ، در همه جا بطور مکانیکی بکار می‌بندند که در نتیجه فقط میتواند به ناکامی انقلاب و یا پزیان امریکه آینده تابناك و درخشانی در پیش دارد ، منجر شود .

بمنظور آشکار ساختن خصلت خاص تضادها در پروسه تکامل اشیاء و پدیده‌ها - در مجموع و یا در روابط متقابل آنها - یعنی بمنظور معلوم نمودن ماهیت این پروسه تکامل باید خصلت خاص دو جهت هر يك از تضادهای این پروسه را آشکار ساخت ؛ در غیر اینصورت کشف ماهیت پروسه غیر ممکن خواهد بود . ما باید در کار تحقیقی خود باین نکته نیز توجه زیاد مبذول داریم . پروسه تکامل یک شیئی یا يك پدیده دارای ابعاد بزرگ ، تضادهای متعددی دربردارد . فی‌المثل در پروسه انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین تضاد بین طبقات ستمدیده مختلف جامعه چین و امپریالیسم ، تضاد بین توده‌های عظیم مردم و نظام فئودالی ، تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی ، تضاد میان دهقانان

و خرده بورژوازی شهری از یکسو و بورژوازی از سوی دیگر ، تضاد بین گروه‌های مختلف هیئت حاکمه ارتجاعی والی آخر ؛ وضع در اینجا فوق‌العاده بغرنج‌است . این تضادها نه فقط دارای خصلت خاص خود هستند و لذا نمیتوانند بطور یکسان مورد بررسی واقع شوند ، بلکه دو جهت هر تضاد نیز بعلت دارا بودن ویژگیهای خود نمیتواند یکسان مورد مطالعه قرارگیرد . ما که دست اندر کار انقلاب چین هستیم ، نه فقط باید خصلت خاص این تضادها را در مجموع آنها ، یعنی در روابط متقابل آنها بفهمیم ، بلکه باید دو جهت هر تضاد را نیز بمثابة یگانه وسیله درك آن تضاد در مجموع مورد مطالعه قرار دهیم . منظور از درك دو جهت يك تضاد اینستکه در یایم هر يك از این جهات چه مواضع مخصوصی اشغال میکند و چه اشکال مشخصی در وابستگی متقابل یکدیگر و در تضاد با ضد خود میگیرد و هنگام وابستگی متقابل و ضدیت و همچنین پس از گسستگی این وابستگی متقابل با کدام اسلوب مشخص علیه ضد خود مبارزه میکند . مطالعه این مسایل دارای اهمیت فراوان است . منظور لنین درست همین بود وقتی که گفت : جوهر و روح زنده مارکسیسم تحلیل مشخص از اوضاع مشخص است (۱۰) . دگماتیسمهای ما آموزشهای لنین را نقض کرده‌اند و هیچگاه مغز خود را برای تحلیل مشخص اشیاء و پدیده‌ها بکار نمی‌اندازند ، بلکه در مقالات و سخنرانیهای خود پیوسته عبارات توخالی و قالبی را تکرار میکنند و بدین ترتیب در حزب ما سبك کار بسیار ناپسندی را وارد مینمایند .

در مطالعه هر مسئله باید از ذهنیگری ، یکجانبه‌گری و سطحی بودن پرهیز نمود . ذهنیگری یعنی مسایل را بطور عینی ملاحظه نکردن ، یا عبارت دیگر ، عدم بررسی مسایل از دیدگاه ماتریالیستی . من در این مورد در مقاله « درباره پراتیک » صحبت کردم . یکجانبه‌گری بمعنای ندیدن

همه جوانب يك مسئله است . مثلاً فقط چين را دیدن ولی ژاپن را از نظر دور داشتن ؛ فقط حزب کمونیست را دیدن ولی گومیندان را از نظر دور داشتن ؛ فقط پرولتاریا را دیدن ولی بورژوازی را از نظر دور داشتن ؛ فقط دهقانان را دیدن ولی مالکان ارضی را از نظر دور داشتن ؛ فقط شرایط مساعد را دیدن ولی شرایط سخت را از نظر دور داشتن ؛ فقط گذشته را دیدن ولی آینده را از نظر دور داشتن ؛ فقط جزء را دیدن ولی کل را از نظر دور داشتن ؛ فقط کمبودها را دیدن ولی موفقیتها را از نظر دور داشتن ؛ فقط مدعی را دیدن ولی متهم را از نظر دور داشتن ؛ فقط کار انقلابی مخفی را دیدن ولی کار انقلابی علنی را از نظر دور داشتن ، والی آخر . در يك كلام : درك نکردن ویژگیهای دو جهت يك تضاد . این درست بمعنای برخورد یکجانبه بمسایل ، یا دیدن جزء و ندیدن کل ، دیدن درختان و ندیدن جنگل است . از این راه غیر ممکن است که بتوان اسلوب حل تضادها را پیدا کرد ، وظایف انقلاب را بانجام رساند ، امور محوله را بنحو احسن انجام داد و مبارزه ایدئولوژیک درون حزبی را بطور صحیح بسط و توسعه داد . سون زی ضمن بحث درباره علم نظام میگوید : ” چنانچه دشمن و خودت را بشناسی ، صد بار سيجنگی ، بخطر نمی‌افتی . “ (۱۱) او در اینجا از دو طرف جنگ صحبت میکند . وی جن (۱۲) نیز که در دوره سلسله تان میزیسته ، با آگاهی بنادرستی یکجانبه‌گری میگوید : ” اگر بسخنان هر دو طرف گوش فرا دهی ، دنیا بروی تو روشن خواهد شد ؛ ولی هر گاه فقط بگفته‌های یکطرف توجه کنی ، آنوقت در جهل و تاریکی خواهی ماند . “ ولی برخی از رفقای ما مسایل را اغلب بطور یکجانبه ملاحظه میکنند و از اینرو غالباً سرشان بسنگ می‌خورد . سون جیان قهرمان رمان « شوی هو جوان » سه بار به قصیده جو هجوم برد (۱۳) ، ولی بعلمت عدم اطلاع از وضع محل

و نادرستی اسلوب عمل دو بار شکست خورد . اما وقتی اسلوب عمل خود را تغییر داد و با عملیات اکتشافی از پیچ و خم کوره راهها مطلع شد ، اتحاد میان قصبات لی ، حو و جو را برهم زد و با تاکتیکی شبیه تاکتیک "اسب ترویان" که در افسانه خارجی آمده است ، نیروهای خود را به درون اردوگاه دشمن فرستاد تا در کمین بنشینند — آنگاه حمله سوم او قرین موفقیت شد . در رمان « شوی هو جوان » نمونه های زیادی از چگونگی بکار بستن دیالکتیک ماتریالیستی میتوان یافت که هجوم سه گانه به قصبه جو یکی از بهترین آنهاست . لنین میگوید :

برای شناختن واقعی يك موضوع ، باید بر کلیه جوانب ، کلیه روابط و "واسطه های" آن محیط شد و آنها را مورد تحقیق قرار داد . ما هرگز بطور کامل چنین توفیقی نخواهیم یافت ، ولی همه جانبه گری را طلب کردن ما را از اشتباه و تعجر مصون میدارد . (۱۴)

ما باید این سخنان لنین را همیشه در مد نظر داشته باشیم . برخورد سطحی یعنی عدم توجه به ویژگیهای مجموع تضادها ، عدم توجه به ویژگیهای هر يك از جهات تضادها ، انکار ضرورت ژرفش در اشیاء و پدیده ها و تحقیق و بررسی دقیق ویژگیهای تضاد آنها ، و بعکس اشیاء و پدیده ها را فقط از دور ملاحظه کردن و پس از افکندن نظری اجمالی بر خطوط خارجی تضادها بلافاصله سعی در حل آنها نمودن (سئوالات را پاسخ دادن ، اختلاف نظرات را حل کردن ، کارها را ترتیب دادن یا عملیات نظامی را هدایت کردن) — چنین شیوه ای بناچار نتایج ناگواری ببار خواهد آورد . آن رفقای چینی که به دگماتیسم و امپریسم گرفتارند ، باین علت دچار اشتباه شده اند که اشیاء و پدیده ها را بطور ذهنی ، یکجانبه و سطحی مینگرند . یکجانبه گری و سطحی بودن در عین حال سوپرکتیویسم نیز هست .

زیرا که کلیه اشیاء و پدیده‌های عینی در واقع متقابلاً بیکدیگر مربوطند و هر يك واحد قانونمندیهای درونی خود میباشد ، ولی بعضی‌ها بجای آنکه اشیاء و پدیده‌ها را همانطور که واقعاً هستند، منعکس نمایند، به اشیاء و پدیده‌ها فقط بطور یکجانبه یا سطحی مینگرند و روابط متقابل و قانونمندیهای درونی آنها را درك نمیکنند ؛ بنابر این چنین متدی سوېژکتیویستی است .

ما نه فقط باید بویژگیهای حرکت اضداد سراسر پروسه تکامل اشیاء و پدیده‌ها — در روابط متقابل اضداد و در وضع هر يك از این جهات — توجه کنیم ، بلکه باید ویژگیهای هر مرحله تکامل پروسه را نیز در نظر بگیریم . تضاد اساسی پروسه تکامل يك شیئی یا پدیده و ماهیت پروسه که بوسیله این تضاد اساسی معین میشود ، تا زمانیکه پروسه پایان نیافته ، ناپدید نميگردد ؛ مع الوصف در هر مرحله از این پروسه طولانی تکامل وضع معمولاً متفاوت است . زیرا با اینکه خصلت تضاد اساسی پروسه تکامل يك شیئی یا پدیده و ماهیت پروسه تغییر نمیکنند ، تضاد اساسی در هر مرحله تکاملی این پروسه طولانی بتدریج اشکال حادثتری بخود میگیرد . بعلاوه ، از میان تضادهای بزرگ و كوچك متعدد که بوسیله تضاد اساسی تعیین میشوند و یا تحت تأثیر آن قرار میگیرند ، بعضی‌ها حدث مییابند و برخی بطور موقتی و یا جزئی حل و یا از حدثشان کاسته میشود و پاره‌ای دیگر نیز تازه پدید می‌آیند . از اینجاست که مراحل مختلف پروسه نمایان میشود . چنانچه انسان به مراحل مختلف پروسه تکامل اشیاء و پدیده‌ها توجه نکند ، نمیتواند تضادهای ذاتی اشیاء و پدیده‌ها را بطور مناسب حل نماید .

مثلاً با تکامل سرمایه‌داری عصر رقابت آزاد به امپریالیسم در خصلت طبقاتی دو طبقه‌ایکه با یکدیگر اساساً در تضادند — پرولتاریا و بورژوازی — و در ماهیت سرمایه‌داری جامعه موجود هیچ تغییری حاصل نشد ؛ ولی

تضاد بین آیندو طبقه حدت یافت ، تضاد میان سرمایه انحصاری و سرمایه غیر انحصاری ظاهر شد ، تضاد میان قدرتهای استعماری و مستعمرات حاد گردید و تضاد میان کشورهای سرمایه‌داری که در نتیجه رشد و تکامل ناموزون این کشورها بوجود آمده‌است ، با حدت خاصی تجلی کرد و بدین ترتیب مرحله خاصی در سرمایه‌داری پدید آمد ؛ مرحله امپریالیسم .

لنینیسم درست بدینجهت مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی شده‌است که لنین و استالین این تضادها را بدرستی توضیح داده‌اند و تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریائی را برای حل این تضادها بطور صحیح تدوین نموده‌اند .

اگر پروسه انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین را که با انقلاب ۱۹۱۱ آغاز شد ، در نظر بگیریم ، در اینجا نیز به چند مرحله خاص برسیم .

بخصوص دوره‌ایکه بورژوازی در رأس انقلاب قرار داشت ، و دوره‌ایکه پرولتاریا انقلاب را رهبری میکرد ، دو مرحله فوق‌العاده مختلف تاریخی را نشان میدهند . عبارت دیگر رهبری پرولتاریا سیمای انقلاب را بطور اساسی دگرگون ساخت ، منجر به صف بندی جدید طبقات ، گسترش پدیده انقلاب دهقانی و پیگیری در انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی گردید و امکان گذار انقلاب دموکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی فراهم ساخت و غیره .

همه اینها در دوره‌ایکه بورژوازی در رأس انقلاب قرار داشت ، از جمله لامحالات بودند . با اینکه در خصیلت تضاد اساسی مجموعه پروسه ، یعنی در خصیلت این پروسه بمثابه يك انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی - ضد فئودالی (جهت دیگر این تضاد خصیلت نیمه مستعمره و نیمه فئودالی کشور است) بهیچوجه تغییری حاصل نشده‌است ، معینا این پروسه در طول مدتی بیش از بیست سال از مراحل متعدد تکاملی گذشته‌است ؛ در ظرف این مدت طولانی

وقایع مهم بسیاری رخ داده‌اند — مانند شکست انقلاب ۱۹۱۱ و استقرار حکومت دیکتاتورهای نظامی شمال ؛ تشکیل اولین جبهه متحد ملی و انقلاب ۱۹۲۴ — ۱۹۲۷ ؛ تلاشی جبهه متحد و الحاق بورژوازی به اردوگاه ضد انقلاب ؛ جنگهای دیکتاتورهای نظامی جدید با یکدیگر ؛ جنگ انقلاب ارضی ؛ تشکیل مجدد جبهه متحد ملی و جنگ مقاومت ضد ژاپنی . مختصات این مراحل عبارتند از تشدید بعضی از تضادها (مانند جنگ انقلاب ارضی و هجوم ژاپن به چهار استان شمال شرقی چین) و حل جزئی یا موقتی پاره‌ای از تضادها (مانند نابودی دیکتاتورهای نظامی شمال و مصادره زمینهای مالکان ارضی از طرف ما) و ظهور تضادهای نوین (مانند مبارزه بین دیکتاتورهای نظامی جدید و بازستاندن زمینهای مصادره شده از طرف مالکان ارضی بعد از آنکه مناطق پایگاهی انقلابی ما در جنوب چین از دست رفتند) . در مطالعه خصلت خاص تضادهای مراحل جداگانه پروسه تکامل اشیاء و پدیده‌ها نه فقط باید تضادها را در روابط متقابلشان با یکدیگر و یا در مجموع ملاحظه کنیم ، بلکه باید در هر مرحله تکاملی دو جهت هر تضاد را نیز بررسی نمائیم .

فی‌المثل گومیندان و حزب کمونیست را در نظر بگیریم . ابتدا جهت اول یعنی گومیندان را مورد ملاحظه قرار دهیم . گومیندان در دوره اولین جبهه متحد بعثت اینکه سه اصل بزرگ سیاسی سون یاتسن — وحدت با روسیه ، همکاری با حزب کمونیست و کمک به کارگران و دهقانان — را اجرا میکرد ، انقلابی و دارای نیروی حیاتی بود و در انقلاب دموکراتیک اتحاد طبقات مختلف بشمار میرفت . ولی گومیندان پس از سال ۱۹۲۷ به عکس خود تغییر یافت و به بلوک ارتجاعی مالکان ارضی و بورژوازی بزرگ تبدیل شد . پس از حادثه می ان (۱۵) در دسامبر ۱۹۳۶ ، باردیگر در گومیندان در جهت

خاتمه دادن به جنگ داخلی و همکاری با حزب کمونیست بخاطر مبارزه مشترك عليه امپریالیسم ژاپن تغییری صورت گرفت . چنین بود ویژگیهای گومیندان در این سه مرحله . بدیهی است که ظهور این ویژگیها معلول يك سری علل میباشد . اينك به جهت دیگر یعنی به حزب کمونیست چین پردازیم . حزب کمونیست چین در دوره اولین جبهه متحد هنوز مرحله طفولیت را میگذراند ؛ حزب کمونیست انقلاب ۱۹۲۴ - ۱۹۲۷ را قهرمانانه رهبری کرد ، معینا هنوز در درك خصالت و وظایف و اسلوبهای انقلاب پختگی نداشت . بدینجهت چن دوسیوئیسم که در آخرین مرحله این انقلاب ظاهر شد ، توانست نقش خود را ایفا کند و انقلاب را به شکست بکشاند . پس از سال ۱۹۲۷ حزب جنگ انقلاب ارضی را قهرمانانه رهبری کرد و اقدام به ایجاد ارتش انقلابی و مناطق پایگاهی انقلابی نمود ، ولی دچار اشتباهات ماجراجویانه گردید که در نتیجه به ارتش و مناطق پایگاهی صدمات سختی وارد آمد . از سال ۱۹۳۵ حزب موفق به تصحیح این اشتباهات گردید و در رأس جبهه متحد نوین - جبهه متحد ضد ژاپنی - قرار گرفت ؛ و هم اکنون این مبارزه عظیم در حال رشد و قوام است . حزب کمونیست در مرحله کنونی حزبی است که از بوته آزمایش دو انقلاب سر بلند بیرون آمده و غنی از تجربه گشته است . چنین بود ویژگیهای حزب کمونیست چین در این سه مرحله . پیدایش این ویژگیها نیز معلول يك سری علل میباشد . درك مناسبات ویژه بین گومیندان و حزب کمونیست در مراحل مختلف تکاملشان - تشکیل جبهه متحد ، تلاشی جبهه متحد ، تشکیل مجدد جبهه متحد - بدون تحقیق و مطالعه در این ویژگیهای دو طرف امکان پذیر نیست . ولی موضوع اساسی تر در مطالعه ویژگیهای ایندو حزب عبارتست از : بررسی پایه های طبقاتی دو حزب و

تضادهائی که بر این اساس بین هر يك از ایندو حزب و نیروهای دیگر در دوره‌های مختلف ظاهر شده‌اند . فی‌المثل ، گومیندان در دوره اولین همکاری خود با حزب کمونیست از یکسو در عرصه بین‌المللی با امپریالیستها در تضاد قرار داشت و بدینجهت ضد امپریالیستی بود ، و از سوی دیگر با توده‌های عظیم مردم کشور در تضاد قرار گرفته بود — گرچه به زحمتکشان لفظاً وعده و وعیدهای شیرین میداد ، ولی در عمل فقط به جزء ناچیزی از آنها وفا کرد و یا اصلاً بهیچيك از آنها وفا نکرد . گومیندان در دوره جنگی که علیه کمونیستها برپا ساخت ، علیه توده‌های عظیم مردم با امپریالیسم و فئودالیسم بهمکاری پرداخت و برکلیه دستاوردهائی که توده‌ها در انقلاب تحصیل کرده بودند ، قلم بطلان کشید و بدین ترتیب تضاد بین خود و آنها را تشدید کرد . در دوره کنونی جنگ مقاومت ضد ژاپنی ، گومیندان از یکطرف بعزت تضاد با امپریالیسم ژاپن خواستار همکاری یا حزب کمونیست است ، ولی از طرف دیگر بهیچوجه دست از مبارزه و سرکوب حزب کمونیست و خلق چین بر نمیدارد . بعکس حزب کمونیست در هر دوره همواره در مبارزه علیه امپریالیسم و فئودالیسم در صف توده‌های عظیم مردم ایستاده‌است ؛ ولی در دوره کنونی جنگ مقاومت ضد ژاپنی ، سیاست معتدلی نسبت به گومیندان و نیروهای فئودالی داخلی در پیش گرفته ، زیرا گومیندان آمادگی خود را برای شرکت در جنگ مقاومت ضد ژاپنی اعلام کرده‌است . شرایط فوق‌الذکر گاهی باعث اتحاد و گاهی باعث مبارزه بین ایندو حزب میگردد ، و حتی در دوره اتحاد نیز وضع پیچیده اتحاد و مبارزه همزمان وجود دارد . اگر ما ویژگیهای دو جهت هر تضاد را مطالعه نکنیم ، نه تنها موفق بذكر روابط هر يك از این دو حزب با نیروهای دیگر نخواهیم شد ، بلکه روابط متقابل بین ایندو حزب را هم نخواهیم فهمید .

لذا ملاحظه میشود که در مطالعه ویژگیهای هر نوع تضاد - تضاد در هر شکل حرکت ماده ، تضاد در هر پروسه تکامل هر شکل حرکت ، دو جهت هر تضاد در این یا آن پروسه تکامل ، تضادهای مراحل تکامل گوناگون هر پروسه تکامل ، دو جهت هر تضاد در مراحل تکامل جداگانه - و در مطالعه ویژگیهای تمام این تضادها اعمال تمایلات ذهنی جایز نیست ، بلکه باید آنها را بطور مشخص مورد تجزیه و تحلیل قرار داد . ویژگیهای هر تضاد را بدون تحلیل مشخص نمیتوان شناخت ؛ ما باید این جمله لنین را پیوسته یاد داشته باشیم : تحلیل مشخص از اوضاع مشخص .

مارکس و انگلس اولین کسانی بودند که از این تحلیل مشخص بما نمونه برجسته‌ای نشان دادند .

موقعیکه مارکس و انگلس قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده‌ها را در مطالعه پروسه اجتماعی - تاریخی بکار بستند ، تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی ، تضاد بین طبقات استثمارکننده و طبقات استثمارشونده و تضاد بین زیربنای اقتصادی و روبنا (سیاست ، ایدئولوژی و غیره) را که از دو تضاد فوق منتج میشود ، پیدا نمودند و دریافتند که چگونه این تضادها در جوامع طبقاتی گوناگون ناگزیر منجر به انقلابات اجتماعی مختلف میگردد .

هنگامیکه مارکس این قانون را در مطالعه ساخت اقتصادی جامعه سرمایه‌داری بکار بست ، پی برد که تضاد اساسی این جامعه تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و خصلت خصوصی مالکیت است . این تضاد در تضاد بین خصلت متشکل تولید در مؤسسات جداگانه و خصلت آنارشستی تولید در جامعه بمثابة يك کل نمایان میشود . این تضاد در مناسبات طبقاتی بمثابة تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا تجلی میکند .

بعلت تنوع فراوان اشیاء و پدیده‌ها و خصلت نامحدود تکامل آنها آنچه که در يك مورد مشخص عام است ، در مورد مشخص دیگر خاص میشود . و بالعکس ، آنچه که در يك مورد مشخص خاص است ، در مورد مشخص دیگر عام میشود . تضاد ذاتی نظام سرمایه‌داری بین خصلت اجتماعی تولید و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید برای کلیه کشورهاییکه در آنجا سرمایه‌داری موجود است و رشدی‌یابد ، جنبه مشترك دارد ؛ این برای سرمایه‌داری عام بودن تضاد را تشکیل میدهد . ولی این تضاد سرمایه‌داری فقط متعلق بیک مرحله تاریخی معین از رشد جامعه طبقاتی بطور کلی است ؛ و این از دیدگاه تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در جامعه طبقاتی بطور کلی خاص بودن تضاد را تشکیل میدهد . معینا مارکس در جریان تشریح خصلت خاص کلیه این تضادهای جامعه سرمایه‌داری خصلت عام تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در جامعه طبقاتی بطور اعم را باز هم ژرفتر ، جامعتر و کاملتر روشن ساخت .

از آنجا که خصوص و عموم بیکدیگر پیوسته‌اند و از آنجا که نه تنها خاص بودن تضاد بلکه عام بودن تضاد نیز ذاتی هر پدیده‌است و عام بودن درست در خاص بودن نهفته است ، لذا در مطالعه يك پدیده معین باید ایندو جنبه و رابطه متقابلشان را پیدا کرد ، خاص بودن و عام بودن ذاتی يك پدیده مشخص و رابطه متقابل آن‌دو را کشف نمود و رابطه متقابل پدیده مزبور را با اشیاء و پدیده‌های متعدد پیرامونش روشن ساخت . استالین در اثر معروف خود « درباره اصول لنینیسم » با تشریح ریشه‌های تاریخی لنینیسم ، اوضاع بین‌المللی را که در آن لنینیسم بوجود آمده‌است و همچنین آن تضادهای سرمایه‌داری را که در شرایط امپریالیسم به نقطه اوج خود رسیده‌اند ، تجزیه و تحلیل کرد و نشان داد که چگونه این تضادها موجب شد که

انقلاب پرولتاریائی به مسئله پراتیک مستقیم تبدیل گردیده، و شرایط مساعدی برای یورش مستقیم بر سرمایه داری پدید آورده اند. استالین علاوه بر این تحلیل کرد که چرا روسیه گهواره لنینیسم گردید و چرا روسیه تزاری در آنوقت کانون تمام تضادهای امپریالیسم بود و چرا پرولتاریای روسیه توانست پیشاهنگ پرولتاریای انقلابی بین‌المللی گردد. بدین ترتیب استالین با تحلیل خصلت عام تضاد ذاتی امپریالیسم نشان داد که چرا لنینیسم مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی است و در عین حال با تحلیل خصلت خاص امپریالیسم روسیه تزاری در چارچوب این تضاد عمومی روشن ساخت که روسیه زادگاه تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریائی گردیده و خصلت عام تضاد در این خصلت خاص نهفته است. این تحلیل استالین بما نمونه بارز و برجسته‌ای از درك خصلت خاص و خصلت عام تضاد و روابط متقابلشان بدست میدهد.

مارکس، انگلس و همچنین لنین و استالین در مورد بکار برد دیالکتیک در مطالعه پدیده‌های عینی پیوسته خاطر نشان ساخته اند که اعمال تمایلات ذهنی بهیچوجه جایز نیست، بلکه باید با در نظر داشت شرایط مشخص جنبش واقعی عینی، تضادهای مشخص، جای مشخص دو جهت هر تضاد و روابط متقابل مشخص تضادها را در این پدیده‌ها پیدا نمود. دگماتیسم‌های ما درست بجهت اینکه چنین روشی در مطالعه ندارند، پیوسته دچار ناکامی میشوند. ما باید از عدم موفقیت دگماتیسم‌ها درس عبرت بگیریم و این روش مطالعه پدیده‌ها را فرا بگیریم، زیرا که این یگانه شیوه تحقیقی صحیح است.

رابطه بین عام بودن تضاد و خاص بودن تضاد رابطه بین خصلت عمومی و خصلت خصوصی تضاد است. منظور از خصلت عمومی اینست که تضادها

در کلیه پروسه‌ها موجودند و از ابتدا تا انتهای همه پروسه‌ها نفوذ میکنند ؛ حرکت ، اشیاء و پدیده‌ها ، پروسه‌ها ، تفکر — همه اینها تضادند . نفی تضاد بمعنای نفی همه چیز است . این حقیقت عامی است که برای همیشه و کلیه کشورها بلااستثناء صادق است . از اینجاست که خصلت عمومی و مطلق تضاد پدید می‌آید . ولی این خصلت عمومی در هر خصلت خصوصی هستی می‌یابد ؛ بدون خصلت خصوصی خصلت عمومی نیست . اگر تمام خصایل خصوصی حذف گردند ، چه چیزی دیگر میتواند از خصلت عمومی باقی بماند ؟ از آنجا که هر تضاد دارای ویژگی خود است ، خصلت خصوصی پدید می‌آید . تمام خصایل خصوصی مشروط ، موقتی و از اینرو نسبی‌اند .

این حقیقت — حقیقت درباره خصلت عمومی و خصلت خصوصی ، مطلق و نسبی — جوهر مسئله تضاد ذاتی اشیاء و پدیده‌هاست که عدم درك آن بمعنای رد دیالکتیک خواهد بود .

۴ — تضاد عمده و جهت عمده تضاد

در مورد خصلت خاص تضاد دو نکته دیگر وجود دارد که محتاج به تحلیل ویژه است : تضاد عمده و جهت عمده تضاد .

در پروسه مرکب تکامل يك پدیده تضادهای بسیاری موجودند که یکی از آنها حتماً تضاد عمده است ؛ موجودیت و رشد این تضاد عمده تعیین کننده موجودیت و رشد سایر تضادهاست و یا بر آنها تأثیر میگذارد.

فی‌المثل در جامعه سرمایه‌داری دو نیروی متضاد ، پرولتاریا و بورژوازی ، تضاد عمده را تشکیل میدهند ؛ تضادهای دیگر مانند تضاد بین بقایای طبقه فئودال و بورژوازی ، تضاد بین خرده بورژوازی دهقانی و بورژوازی ، تضاد بین پرولتاریا

و خرده بورژوازی دهقانی ، تضاد میان بورژوازی غیر انحصاری و بورژوازی انحصاری ، تضاد بین دموکراسی بورژوائی و فاشیسم بورژوائی ، تضادهای میان کشورهای سرمایه داری ، تضادهای بین امپریالیسم و مستعمرات و سایر تضادها — همه اینها بوسیله این تضاد عمده معین میشوند و تحت تأثیر آن قرار میگیرند .

در کشوری نیمه مستعمره مانند چین رابطه بین تضاد عمده و تضادهای غیر عمده تصویر بغرنجی بدست میدهد .

موقعیکه امپریالیسم علیه چنین کشوری به جنگ تجاوزکارانه دست میزند ، طبقات مختلف آن کشور ، باستانهای مشت ناچیزی خائنین بملت ، میتوانند موقتاً برای جنگ ملی علیه امپریالیسم با یکدیگر متحد شوند . در چنین صورتی تضاد بین امپریالیسم و این کشور به تضاد عمده بدل میشود و تمام تضادهای موجود در میان طبقات مختلف کشور (منجمله تضاد عمده یعنی تضاد بین نظام فئودالی و توده های عظیم مردم) موقتاً بردیف دوم میروند و جنبه تبعی بخود میگیرند . اوضاع چین در جریان جنگ تریاک (۱۸۴۰) و جنگ ۱۸۹۴ چین و ژاپن و جنگ ای حه توان (۱۹۰۰) چنین بود و در جریان جنگ کنونی چین و ژاپن نیز بهمین منوال است .

ولی در حالت دیگر تضادها جای خود را عوض میکنند . چنانچه امپریالیسم برای مرکوب کشورهای نیمه مستعمره به جنگ متوسل نشود ، بلکه بوسایل نرم تر — سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی — دست اندازد ، طبقات حاکمه این کشورها در برابر امپریالیسم تسلیم میشوند و سپس جهت مرکوب مشترک توده های عظیم مردم بین آنان اتحادی برقرار میگردد . در چنین حالتی ، توده های عظیم مردم برای مقاومت در مقابل اتحاد امپریالیسم و طبقه فئودال اکثراً به جنگ داخلی بعثابه شکل مبارزه روی میآورند ، حال آنکه امپریالیسم

برای کمک به ارتجاع کشورهای نیمه مستعمره در جهت سرکوب توده‌های مردم بجای اینکه مستقیماً اقدام بعمل کند ، اغلب به شیوه‌های غیر مستقیم توسل میجوید ، بدینسان تضادهای داخلی بخصوص حدت می‌یابند . چنین وضعی در چین صفت مشخصه جنگ انقلابی ۱۹۱۱ ، جنگ انقلابی ۱۹۲۴ - ۱۹۲۷ و جنگ ده ساله انقلاب ارضی بعد از سال ۱۹۲۷ بود . جنگهای داخلی بین دارودسته‌های مختلف ارتجاعی حاکم در کشورهای نیمه مستعمره ، مانند جنگهای دیکتاتورهای نظامی چین ، نیز از همین مقوله‌اند . در صورتیکه رشد جنگ انقلابی داخلی بنحوی صورت گیرد که موجودیت امپریالیسم و دست نشانده‌گانش - ارتجاع داخلی از اساس بخطر بیافتد ، امپریالیسم برای حفظ سلطه خویش اغلب به شیوه‌های دیگری متشبث میشود : یا سعی میکند جبهه انقلابی را از درون متلاشی سازد و یا برای کمک به ارتجاع داخلی مستقیماً نیروهای مسلح اعزام میدارد . در چنین موقعی امپریالیسم از خارج و ارتجاع از داخل علناً در يك قطب و توده‌های عظیم مردم در قطب دیگر قرار میگیرند - و این همان تضاد عمده را تشکیل میدهد که تعیین کننده رشد تضادهای دیگر است و یا در رشد آنها تأثیر میگذارد . يك نمونه از این مداخله مسلحانه کمکی است که کشورهای مختلف سرمایه داری پس از انقلاب اکتبر به مرتجعین روسیه نمودند . خیانت چانکایسک در سال ۱۹۲۷ نمونه‌ای از تجزیه جبهه انقلابی است .

ولی در هر حال تردیدی نیست که در هر مرحله از تکامل يك پروسه فقط يك تضاد عمده وجود دارد که نقش رهبری کننده را ایفا میکند .

از اینجا نتیجه میشود : هرگاه پروسه‌ای حاوی تضادهای متعدد باشد ، یکی از آنها ناگزیر تضاد عمده خواهد بود که دارای نقش رهبری کننده و تعیین کننده است ، در حالیکه بقیه تضادها نقش درجه دوم و تبعی خواهند

داشت . لذا در مطالعه يك پروسه مركب كه حاوی دو یا چند تضاد است ، باید نهایت سعی در یافتن تضاد عمده شود . بمجربیکه تضاد عمده معین شد ، کلیه مسایل را میتوان بآسانی حل کرد . این اسلوبی است كه مارکس در تحقیق جامعه سرمایه‌داری بآموخته‌است . لنین و استالین نیز در مطالعه امپریالیسم و بحران عمومی سرمایه‌داری و همچنین در مطالعه اقتصاد اتحاد شوروی چنین اسلوبی را بآنها نشان داده‌اند . هزاران دانشمند و پراتیسین وجود دارند كه قادر بذكر این اسلوب نیستند و بالنتیجه ، در پیچ و خم كوره راهها حیران و سرگردان میمانند ؛ آنها از یافتن حلقه عمده زنجیر ناتوان و عاجزند و از اینروست كه قادر به یافتن راه حل تضادها نیستند .

همانطور كه در بالا گفتیم ، نمیتوان نسبت به همه تضادهای يك پروسه برخورد یکسان داشت ، بلکه باید میان تضاد عمده و تضادهای غیر عمده فرق نهاد و مهمتر از همه سعی در تعیین تضاد عمده نمود . ولی آیا میتوان در يك تضاد معین — چه عمده و چه غیر عمده — نسبت بدو جهت متضاد آن برخورد یکسان داشت ؟ خیر ، چنین برخوردی نیز بهیچوجه جایز نیست . در هر تضاد دو جهت متضاد بطور ناموزون رشد و تكامل می‌یابند . گاهی چنین بنظر میرسد كه میان آنها تعادلی برقرار است ، ولی این تعادل فقط موقتی و نسبی است ، در حالیکه تكامل ناموزون همچنان اساسی باقی میماند . یکی از دو جهت متضاد لاجرم عمده و دیگری غیر عمده است . جهت عمده جهتی است كه نقش رهبری‌كننده را در تضاد برعهده دارد . خصلت يك شیئی یا پدیده اساساً بوسیله جهت عمده تضاد معین میشود — جهتی كه موضع مسلط گرفته است .

ولی این وضع ثابت نیست : جهت عمده و جهت غیر عمده يك تضاد بیکدیگر تبدیل میشوند و خصلت اشیاء و پدیده‌ها نیز طبق آن

تغییر می‌یابد. در بخشی از يك پروسه و یا در مرحله معینی از تكامل يك تضاد، A جهت عمده و B جهت غیر عمده آن تضاد را تشکیل می‌دهد؛ در مرحله دیگر و یا در بخش دیگر از پروسه جای این دو جهت با یکدیگر — بنابر شدت افزایش یا کاهش نیروی هر جهت تضاد در مبارزه علیه جهت دیگر طی جریان تكامل شیئی و یا پدیده — عوض می‌شود.

ما اغلب می‌گوئیم: “نو بر جای کهنه می‌نشیند”. این قانون عام و الی‌الابد تخطی‌ناپذیر عالم است. گذار يك پدیده به پدیده دیگر بوسیله جهشی انجام می‌یابد که طبق خصالت خود آن پدیده و شرایط خارجی آن اشکال مختلفی بخود می‌گیرد — اینست پروسه نشستن نو بر جای کهنه. در درون هر شیئی یا پدیده بین جهات نو و کهنه تضادی موجود است که منجر به یکسلسله مبارزات پر فراز و نشیب می‌شود. جهت نو در نتیجه این مبارزات از خرد به کلان رشد میکند و بالاخره موضع مسلط می‌یابد، در حالیکه جهت کهنه از کلان به خرد بدل می‌شود و بتدریج زایل می‌گردد. و بمحض اینکه جهت نو بر جهت کهنه چیره گشت، پدیده کهنه از نظر کیفی به پدیده نو بدل می‌شود. از اینجا مشاهده می‌گردد که خصالت يك شیئی یا پدیده اساساً بوسیله جهت عمده تضاد معین می‌شود — جهتی که موضع مسلط گرفته است. چنانچه در جهت عمده تضاد که موضع مسلط را بدست آورده تغییری رخ دهد، خصالت شیئی یا پدیده نیز طبق آن تغییر می‌یابد.

سرمایه‌داری که در جامعه کهن فئودالی موضع تبعی داشت، در جامعه سرمایه‌داری به نیروی تعیین‌کننده بدل گردید و خصالت جامعه نیز طبق آن تغییر یافت: جامعه فئودالی به جامعه سرمایه‌داری بدل گشت. بعکس نیروهای فئودالی که در گذشته دارای موضع مسلط بودند، در عصر جامعه نوین سرمایه‌داری به نیروهای تابع که بتدریج رو بزوال مینهند،

تبدیل شدتد - مانند در انگلستان و فرانسه ، بورژوازی با تکامل نیروهای مولده از طبقه نو که نقشی متریقی داشت ، به طبقه کهنه که نقشی ارتجاعی دارد ، تغییر میکند و سرانجام از طرف پرولتاریا سرنگون میگردد و به طبقه‌ایکه وسایل تولید خصوصی‌اش مصادره شده و از قدرت افتاده ، تبدیل میشود ؛ این طبقه نیز بتدریج رو بزوال مینهد . پرولتاریا که از نظر کمی بر بورژوازی بمراتب متفوق است و در عین حال با آن رشد میکند ولی تحت سلطه بورژوازی قرار دارد ، نیروی نوینی را میسازد که در بدو امر وابسته به بورژوازی است ، لیکن بتدریج نیرومند میگردد تا اینکه بیک طبقه مستقل که در تاریخ دارای نقش رهبری کننده است ، تبدیل میشود و بالاخره قدرت سیاسی را به چنگ می‌آورد و طبقه حاکم میگردد . بدینسان خصلت جامعه تغییر می‌یابد : از جامعه کهن سرمایه‌داری جامعه نوین سوسیالیستی بیرون می‌آید . این راهی است که اتحاد شوروی پیموده و کلیه کشورهای دیگر نیز ناگزیر به پیمودن آن هستند .

چین را بعنوان مثال در نظر بگیریم : در تضادیکه بعلت آن چین به کشوری نیمه مستعمره تبدیل شده ، موضع عمده را امپریالیسم اشغال میکند ؛ امپریالیسم خلق چین را زیر یوغ ظلم و مته کشیده و چین از کشوری مستقل به کشوری نیمه مستعمره بدل شده‌است . ولی این وضع ناگزیر به تغییر است . در مبارزه بین دو طرف ، قدرت خلق چین که تحت رهبری پرولتاریا رو به تزاید میگذازد ، جبراً از چین نیمه مستعمره کشوری مستقل خواهد ساخت ، امپریالیسم درهم شکسته خواهد شد و چین کهن لاجرم به چین نوین بدل خواهد گشت .

تبدیل چین کهن به چین نوین تغییر رابطه بین نیروهای کهنه فتودالی و نیروهای نوین خلق در داخل کشور را نیز دربر دارد . طبقه فرتوت

مالکان ارضی فتودال سرنگون میشود و از يك طبقه حاکم بیک طبقه محکوم بدل میگردد و همچنین بتدریج رو بزوال میگذارد . ولی خلق تحت رهبری پرولتاریا از محکوم به حاکم مبدل میشود . و بدینسان خصلت جامعه چین تغییر می یابد : جامعه دموکراتیک نوین بر جای جامعه کهن نیمه مستعمره - نیمه فتودالی می نشیند .

گذشته کشور ما شاهد اینگونه دگرگونیهای متقابل بوده است . سلسله تسین که تقریباً سیصد سال در چین حکومت میکرد ، در اثر انقلاب ۱۹۱۱ مضمحل گردید و "اتحاد انقلابی" تحت رهبری سوئ یاتسن برای مدتی پیروزی یافت . در جریان جنگ انقلابی ۱۹۲۴ - ۱۹۲۷ نیروهای انقلابی جنوب که از اتحاد حزب کمونیست و گومیندان تشکیل شده بودند ، از ضعیف به قوی بدل گشتند و در نتیجه در لشگرکشی بشمال قرین موفقیت گردیدند ، حال آنکه دیکتاتورهای نظامی شمال که زمانی میتوانند قلدری و ترکتازی کنند ، سرنگون شدند . در سال ۱۹۲۷ در اثر ضربات نیروهای ارتجاعی گومیندان نیروهای خلق تحت رهبری حزب کمونیست از نظر کمی سخت تضعیف شدند ، ولی پس از آنکه اپورتونیسم را از صفوف خود زدودند دوباره بتدریج نیرومند گردیدند . دهقانان در مناطق پایگاه انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست از محکوم به حاکم بدل گشتند ، در حالیکه مالکان ارضی تغییر معکوس یافتند . بدینسان در جهان دائماً تعویض کهنه با نو ، نشستن نو بجای کهنه ، محو کهنه و خلق نو و یا فراروئیدن نو از کهنه بوقوع میپیوندد .

در جریان مبارزات انقلابی بعضی مواقع مشکلات بر شرایط مساعد میچربند ؛ در چنین حالتی مشکلات جهت عمده و شرایط مساعد جهت غیر عمده تضاد را تشکیل میدهند . ولی انقلابیون میتوانند با مساعی و همت خود

بتدریج بر مشکلات چیره گردند و وضع مساعد نوینی بوجود آورند ؛ از این راه است که وضع مساعد جایگزین وضع نامساعد میشود . چنین وضعی پس از شکست انقلاب ۱۹۲۷ برای چین و همچنین برای ارتش سرخ چین در طول راه پیمائی طولانی پدید آمد . چین در جنگ کثونی چین و ژاپن دوباره بوضع دشواری افتاده است ؛ ولی ما قادر به تغییر این وضع هستیم و میتوانیم وضع چین و ژاپن را بطور اساسی عوض کنیم . بعکس ، چنانچه انقلابیون مرتکب اشتباه شوند ، ممکن است شرایط مساعد به مشکلات تبدیل شود ، کما اینکه پیروزی انقلاب ۱۹۲۴ - ۱۹۲۷ به شکست انجامید . مناطق پایگاه انقلابی که بعد از سال ۱۹۲۷ در استانهای جنوبی چین ایجاد گشته بودند ، تا سال ۱۹۳۴ همگی از دست رفتند .

این نیز در مورد تضادی که در کسب علم و دانش در حرکت از ندانستن به دانستن پدید می آید ، صادق است . وقتی که ما مطالعه مارکسیسم را آغاز میکنیم ، بی اطلاعی و یا اطلاع محدود ما از مارکسیسم یا علم مارکسیسم در تضاد است . ولی در نتیجه آموزش جدی ندانستن به دانستن ، معلومات محدود به معلومات وسیع و جامع و نادانی در بکار برد مارکسیسم به استادی در بکار برد آن بدل میگردد .

بعضی ها تصور میکنند که این تز در مورد پاره ای از تضادها صادق نیست ؛ مثلاً میگویند نیروهای مولده در تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی ، پراتیک در تضاد بین تئوری و پراتیک ، زیربنای اقتصادی در تضاد بین زیربنای اقتصادی و روبنا جهت عمده تضاد را تشکیل میدهد ، و گویا دیگر دو جهت تضاد جابجا میشوند . این برداشتی است مختص ماتریالیسم مکانیکی که با ماتریالیسم دیالکتیک هیچگونه قرابتی ندارد . بدیهی است که نیروهای مولده ، پراتیک و زیربنای اقتصادی بطور کلی دارای نقش عمده

و تعیین کننده هستند و کسیکه منکر این حقیقت شود ، ماتریالیست نیست .
 معهذا باید همچنین پذیرفت که تحت شرایط معین مناسبات تولیدی ، تئوری
 و روبنا بنوبه خود میتوانند نقش عمده و تعیین کننده پیدا کنند . چنانچه
 نیروهای مولده بدون تغییر مناسبات تولیدی نتوانند رشد و تکامل یابند ،
 آنوقت تغییر مناسبات تولیدی نقش عمده و تعیین کننده خواهد یافت . هنگامیکه
 این سخن لنین ”بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمیتواند وجود
 داشته باشد“ (۱۶) در دستور روز قرار گیرد ، آفرینش و پخش تئوری انقلابی
 نقش عمده و تعیین کننده کسب میکند . هر گاه باید وظیفه‌ای انجام گیرد
 (نوع این وظیفه مهم نیست) ولی هیچگونه رهنمود ، شیوه ، نقشه و یا
 سیاستی برای انجام آن در دست نباشد ، آنگاه تدوین رهنمود ، شیوه ، نقشه
 و یا سیاست نقش عمده و تعیین کننده می‌یابد . چنانچه روبنا (سیاست ،
 فرهنگ و غیره) مانع رشد و تکامل زیربنای اقتصادی شود ، آنگاه تحولات
 سیاسی و فرهنگی نقش عمده و تعیین کننده پیدا میکنند . آیا ما با چنین تزی
 ماتریالیسم را نقض میکنیم ؟ بهیچوجه ، زیرا ما قبول داریم که در جریان
 عمومی رشد تاریخ ماده تعیین کننده روح و وجود اجتماعی تعیین کننده
 شعور اجتماعی است ؛ ولی در عین حال نیز می‌پذیریم — و هم باید بپذیریم
 که روح بر ماده ، شعور اجتماعی بر وجود اجتماعی و روبنا بر زیربنای اقتصادی
 تأثیر متقابل میگذارد . بدینسان ما نه فقط ماتریالیسم را نقض نمیکنیم بلکه
 ماتریالیسم مکانیکی را رد مینمائیم و از ماتریالیسم دیالکتیک دفاع میکنیم .
 هر گاه ما در مطالعه خصیلت خاص تضاد از بررسی این دو حالت — تضاد
 عمده و تضادهای غیر عمده در يك پروسه و جهت عمده و جهت غیر عمده
 يك تضاد — چشم پوشیم ، یا عبارت دیگر چنانچه از بررسی صفت مشخصه
 در هر یکی این دو حالت تضاد صرفنظر کنیم ، آنگاه به تجزیهات دچار خواهیم

شد و بهیچوجه قادر بدرك مشخص تضادها نخواهیم بود و در نتیجه نمیتوانیم اسلوب صحیحی برای حل تضادها بیاییم . صفت مشخصه یا خصلت خاص این دو حالت تضاد نمودار ناموزونی نیروهای متضاد است . هیچ چیزی در جهان مطلقاً موزون رشد و تکامل نمی نماید ، از اینرو ما باید با تئوری رشد و تکامل موزون یا با تئوری تعادل مبارزه کنیم . بعلاوه درست همین حالت مشخص تضاد و تبدیل جهات عمده و غیر عمده تضاد در پروسه تکامل یکدیگر است که نمودار نشستن نیروی نو بر جای کهنه میباشد . تحقیق و پژوهش در حالات مختلف ناموزونی تضادها و همچنین تحقیق در تضادهای عمده و غیر عمده و در جهات عمده و غیر عمده تضاد اسلوب مهمی است که بدانوسیله يك حزب انقلابی استراتژی و تاکتیک سیاسی و نظامی خود را بطور صحیح تعیین میکند ؛ همه کمونیستها باید باین کار تحقیقی توجه کافی مبذول دارند .

ه - همگونی و مبارزه اضداد

اینك که مسئله عام بودن و خاص بودن تضاد را روشن ساختیم ، باید به بررسی مسئله همگونی و مبارزه اضداد پردازیم .

همگونی ، وحدت ، تطابق ، نفوذ متقابل ، دخول متقابل ، وابستگی متقابل (یا مشروط بودن متقابل) ، ارتباط متقابل و یا همکاری متقابل — همه اینها اصطلاحاتی برای يك مفهوم واحد هستند که از آنها دو نکته زیر منظور میشود : ۱ - در پروسه تکامل اشیاء و پدیدهها وجود هر يك از دو جهت هر تضاد شرط موجودیت جهت دیگر است و هر دو جهت در يك مجموع واحد همزیستی میکنند ؛ ۲ - تحت شرایط معین هر يك از دو

جهت متضاد به ضد خود بدل میگردد . چنین است معنای همگونی .
لنین میگوید :

ديالكتيك آموزشی است که نشان میدهد اضداد چگونه
میتوانند همگون باشند و چگونه همگون هستند (چگونه همگون
میشوند) — تحت چه شرایطی همگون هستند و یکدیگر تبدیل میشوند —
چرا عقل بشر نباید این اضداد را مرده و متحجر ، بلکه زنده ، مشروط ،
متحرك و در حال تبدیل یکدیگر دریافت کند . (۱۷)

معنی این عبارت لنین چیست ؟

اضداد موجود در هر پروسه پیوسته یکدیگر را دفع میکنند ، در مبارزه با
یکدیگر قرار میگیرند و در مقابل یکدیگر می ایستند . این اضداد چه در پروسه
تکامل کلیه اشیاء و پدیده های جهان و چه در تفکر بشر موجودند ؛ در اینجا
استثنائی نیست . يك پروسه ماده فقط حاوی يك زوج ضد است ، حال آنکه
در يك پروسه مرکب زوج های بیشتری یافت میشوند . این زوج ها نیز بنوبه
خود باهم در تضادند . بدینسان است که کلیه اشیاء و پدیده های جهان
عینی و همچنین تفکر بشر تشکیل میشوند و بحرکت درمی آیند .

اگر اینطور باشد هیچ همگونی و یا وحدتی وجود نخواهد داشت . پس
چرا ما از همگونی و یا وحدت سخن میرانیم ؟

حقیقت اینستکه اضداد نمیتوانند جدا از یکدیگر زیست کنند . هرگاه
یکی از دو ضد حذف شود ، شرط موجودیت ضد دیگر نیز از بین خواهد رفت .
تعمق کنید : آیا یکی از دو جهت متضاد پدیده ها و یا مفاهیم شعور انسانی
میتواند مستقلاً وجود داشته باشد ؟ بدون زندگی مرگ نیست ؛ بدون مرگ
زندگی نیست . بدون بالا پائین نیست ؛ بدون پائین بالا نیست . بدون
بدبختی نیکبختی نیست ؛ بدون نیکبختی بدبختی نیست . بدون آسانی دشواری

نیست ؛ بدون دشواری آسانی نیست . بدون مالك ارضی دهقان اجاره دار نیست ؛ بدون دهقان اجاره دار مالك ارضی نیست . بدون بورژوازی پرولتاریا نیست ؛ بدون پرولتاریا بورژوازی نیست . بدون ستم ملی امپریالیستی مستعمره و نیمه مستعمره نیست ؛ بدون مستعمره و نیمه مستعمره ستم ملی امپریالیستی نیست . کلیه تضاد چنین اند ؛ تضاد تحت شرایط معین از یکسو ضد یکدیگرند و از سوی دیگر با یکدیگر در ارتباطند ، درهم داخل میشوند ، در یکدیگر نفوذ میکنند و یکدیگر وابسته اند — این خاصیت را همگونی مینامند . تحت شرایط معین همه جهات متضاد دارای خصلت ناهمگونند و بدینجهت آنها را تضاد میخوانند . ولی در عین حال میان آنها همگونی نیز موجود است و باین دلیل متقابلاً با یکدیگر مرتبط اند . این درست مفهوم همان عبارت لنین است که میگوید : دیالکتیک نشان میدهد که "تضاد چگونه میتوانند همگون باشند" . حال چگونه تضاد میتوانند همگون باشند؟ زیرا که هر يك شرط وجود دیگری است . این اولین معنای همگونی است . ولی آیا کافی است که فقط گفته شود وجود هر يك از دو جهت متضاد شرط موجودیت جهت دیگر است و میان آنها همگونی وجود دارد و از اینرو میتوانند در يك مجموع واحد همزیستی کنند ؟ خیر ، این به تنهایی کافی نیست . مسئله فقط باینجا ختم نمیشود که هر يك از دو جهت متضاد برای موجودیت خود متقابلاً یکدیگر وابسته باشند ، بلکه سهمتر از آن تبدیل تضاد یکدیگر است . یعنی اینکه تحت شرایط معین هر يك از دو جهت متضاد يك شیئی یا پدیده به ضد خود بدل میگردد ، جای خود را با طرف مقابل عوض میکند . این دومین معنای همگونی تضاد است .

علت چیست که در اینجا نیز همگونی دیده میشود ؟ توجه کنید : پرولتاریا که زمانی تحت حکومت بود ، از طریق انقلاب حاکم میشود ؛

در حالیکه بورژوازی که تا آنزمان در صدر حکومت بود ، تحت حکومت قرار میگیرد و جای طرف مقابل خود را اشغال مینماید . این امری است که در اتحاد شوروی تحقق یافت و در سراسر جهان نیز تحقق خواهد یافت . اینک این سؤال مطرح میشود : چنانچه تحت شرایط معین میان این تضاد رابطه متقابل و همگونی وجود نداشته باشد ، چگونه چنین تغییری میتواند صورت بگیرد ؟

گوسپندان که در مرحله‌ای از تاریخ معاصر چین نقش مثبتی داشت ، در اثر خصلت طبقاتی ذاتی خود و تطبیعات امپریالیسم (اینها شرایطاند) از سال ۱۹۲۷ بعد برای ضد انقلاب افتاد ، ولی بالاخره بعزت حدت تضاد بین چین و ژاپن و در نتیجه سیاست جبهه متحد حزب کمونیست (اینها شرایطاند) مجبور شد در برابر ژاپن به مقاومت تن دهد . بین تضادی که یکدیگر تبدیل میشوند ، همگونی معینی موجود است .

انقلاب ارضی ما در گذشته چنین پروسه‌ای را طی نمود : طبقه مالکان ارضی که صاحب زمین بود ، به طبقه‌ای بدل شد که زمین خود را از دست داد ، حال آنکه دهقانان که زمین‌های خود را از دست داده بودند ، صاحب مقدار کمی زمین شدند ؛ در آینده نیز چنین پروسه‌ای طی خواهد شد . داشتن و نداشتن ، بدست آوردن و از دست دادن — همه اینها تحت شرایط معینی یکدیگر مربوطند و میان آنها همگونی موجود است . در شرایط سوسیالیسم مالکیت خصوصی دهقانان به مالکیت اجتماعی کشاورزی سوسیالیستی بدل میشود ؛ چنین پروسه‌ای هم اکنون در اتحاد شوروی صورت گرفته‌است و در سراسر جهان نیز صورت خواهد گرفت . از مالکیت خصوصی به مالکیت اجتماعی پلی کشیده شده است که در فلسفه همگونی ، یا تبدیل یکی بدیگری و یا نفوذ متقابل نامیده میشود .

تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا یا دیکتاتوری خلق در واقع بمعنای فراهم ساختن شرایط برای انحلال این دیکتاتوری و گذار بمرحله عالی‌تری است که در آن همه سیستمهای دولتی زایل میگردند . ایجاد و توسعه حزب کمونیست در واقع بمعنای آماده ساختن شرایط برای از بین بردن حزب کمونیست و بطور کلی همه سیستمهای حزبی است . ایجاد يك ارتش انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست و اقدام به جنگ انقلابی در واقع بمعنای مهیا ساختن شرایط برای محو نهائی جنگ است . این اضداد در عین حال وحدت نیز تشکیل میدهند .

همانطور که برهنگان روشن است ، صلح و جنگ بیکدیگر تبدیل میشوند . جنگ به صلح بدل میگردد ، همانطور که اولین جنگ جهانی به صلح پس از جنگ انجامید ، و اکنون که جنگ داخلی چین تمام شده ، جنگ جای خود را به صلح داخلی داده است . صلح بـجنگ تبدیل میشود ، همانطور که در سال ۱۹۲۷ همکاری بین گومیندان و حزب کمونیست به جنگ بدل شد و احتمال دارد که صلح و آرامش کنونی در جهان به دومین جنگ جهانی بدل گردد . علت این امر چیست ؟ علت اینستکه در جامعه طبقاتی میان چنین پدیده‌های متضادی ، چون جنگ و صلح ، تحت شرایط معین همگونی موجود است .

اضداد همگی بیکدیگر مربوطند و نه فقط تحت شرایط معین در يك مجموع واحد همزیستی میکنند ، بلکه در شرایط معین دیگر نیز بیکدیگر بدل میگردند ؛ اینست معنای کامل همگونی اضداد . و این درست همان مقصود لنین است که میگوید : "... چگونه همگون هستند (چگونه همگون میشوند) - تحت چه شرایطی همگون هستند و بیکدیگر تبدیل میشوند ... "

"چرا عقل بشر نباید این اضداد را مرده و متحجر، بلکه زنده، مشروط، متحرك، در حال تبدیل یکدیگر دریافت کند؟" زیرا که اشیاء و پدیده‌های عینی واقعاً اینطور هستند. واقعیت اینست که وحدت یا همگونی اضداد در يك شئی یا پدیده عینی هیچگاه مرده و متحجر نیست، بلکه زنده، مشروط، متحرك، موقتی و نسبی است؛ تحت شرایط معین کلیه اضداد بعکس خود تبدیل میشوند. انعکاس این امر در تفکر انسان موجب پیدایش جهان بینی دیالکتیکی - ماتریالیستی مارکسیستی میگردد. این فقط طبقات حاکم مرتجع کنونی و گذشته و همچنین متافیزیسین‌های خادم آنها هستند که اضداد را زنده، مشروط، متحرك، در حال تبدیل یکدیگر ندانسته، بلکه آنها را مرده و متحجر فرض میکنند. آنها این نظر نادرست را در همه جا تبلیغ میکنند و توده‌های مردم را بگمراهی میکشاند تا بتوانند به حکومت خود ادامه دهند. وظیفه کمونیستها اینست که این نظرات نادرست مرتجعین و متافیزیسین‌ها را فاش سازند، دیالکتیک درونی اشیاء و پدیده‌ها را تبلیغ کنند و تبدیل يك پدیده را به پدیده دیگر پیش رانند و بدینسان به هدف انقلاب دست یابند.

و قتی که ما از همگونی اضداد تحت شرایط معین سخن میگوئیم، منظورمان اضداد واقعی و مشخص و تبدیل واقعی و مشخص آنها یکدیگر است. در میتولوژی صحبت از انواع گوناگون تبدیلات میشود - مانند "کوافو" در کتاب «شان‌های جین» (۱۸) که خورشید را دنبال میکند، و یا "ای" قهرمان کتاب «حوانان‌زی» (۱۹) که با تیر و کمان نه عدد خورشید را ساقط میسازد، و یا ۷۲ دگردیسی "سون‌او‌کون" در کتاب «سی‌یو‌جی» (۲۰)، و یا دگرگونی ارواح و روباهان به انسان در بسیاری از افسانه‌های کتاب «لیائو‌جای» (۲۱) و غیره. در این افسانه‌ها تبدیل اضداد یکدیگر ساده لوحانه و موهومی بوده و زاده قوه تخیل انسانهاست که بوسیله تبدیلات

مقابل اضداد واقعی متعدد و بغرنج برانگیخته میشوند ، ولی خود تبدیلات مشخصی نیستند که بیان کننده تضادهای مشخص باشند . مارکس میگوید :
 ” همه میتولوژی‌ها در تخیل و بوسیله تخیل قوای طبیعت را تسخیر میکنند ، بر آن تسلط می‌یابند و بآن شکل میدهند ؛ و از اینرو با تسلط انسان بر قوای طبیعت ناپدید میگردند . “ (۲۲) افسانه‌های میتولوژی (و همچنین داستانهای کودکان) که از دگردیسی‌های بیشمار سخن میرانند ، باینجهت باعث لذت و تفریح انسانها میشوند که بیان کننده خیالات و تصورات انسانها درباره تسلط بر قوای طبیعت‌اند و بهترین آنها همانطور که مارکس میگوید ” فریبنده گی جاودانی “ دارند ؛ ولی افسانه‌ها بر اساس شرایط معین تضادهای مشخص بنانوده‌اند و بدینجهت انعکاس علمی واقعیت نیستند . یعنی جهات متضادیکه در افسانه‌ها و یاداستانه‌های کودکان تشکیل دهنده تضادها هستند ، فقط دارای همگونی موهوم‌اند نه همگونی مشخص . دیالکتیک مارکسیستی انعکاس علمی همگونی را در تبدیلات واقعی بدست میدهد .

چرا تخم مرغ میتواند به جوجه تبدیل شود ولی سنگ نمیتواند ؟ چرا میان جنگ و صلح همگونی موجود است ، ولی میان جنگ و سنگ همگونی دیده نمیشود ؟ چرا انسان فقط میتواند انسان بزاید و نه چیز دیگر ؟ — یگانه علت اینستکه همگونی اضداد تنها تحت شرایط معین لازم امکان‌پذیر است . بدون این شرایط معین لازم هیچ همگونی‌ای نمیتواند وجود داشته باشد .

چرا انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوریه ۱۹۱۷ روسیه مستقیماً به انقلاب پرولتاریائی - سوسیالیستی اکتبر همانسال پیوست ، ولی انقلاب بورژوائی فرانسه مستقیماً به انقلاب سوسیالیستی نیانجامید و کمون پاریس (۱۸۷۱) بشکست منتهی شد ؟ چرا مغولستان و آسیای مرکزی با نظام ایلاتی خود بدون واسطه به سوسیالیسم پیوستند ؟ چرا انقلاب چین میتواند از راه سرمایه‌داری چشم

پیوشد و مستقیماً — بدون اینکه راه تاریخی قدیمی کشورهای غربی را پیافید و بدون گذار از مرحله دیکتاتوری بورژوازی — به سوسیالیسم برود ؟ یگانه علت شرایط مشخص وقت است . چنانچه شرایط معین لازم فراهم باشد ، در پروسه تکامل يك شئی یا پدیده تضادهای معینی پدید می آیند و بعلاوه اضداد موجود در این تضادها بهم وابسته و یکدیگر بدل میشوند . در غیر اینصورت هیچیک از اینها ممکن نمیگردید .

این بود مسئله همگونی . اینك بینیم مبارزه چیست ؟ و رابطه بین همگونی و مبارزه کدام است ؟

لنین میگوید :

وحدت (تطابق ، همگونی ، تساوی عمل) اضداد مشروط ، موقتی ، گذرا و نسبی است . مبارزه اضداد دافع یکدیگر مطلق است ، همانطور که تکامل و حرکت مطلق است . (۲۳)

معنی این جمله لنین چیست ؟

همه پروسه ها را آغاز و انتهائی است ؛ همه پروسه ها به ضد خود بدل میشوند . استواری همه پروسه ها نسبی است ، در حالیکه تلون و بی ثباتی آنها که در تبدیل يك پروسه به پروسه دیگر بیان می یابد ، مطلق است .

حرکت هر شئی یا پدیده در دو حالت صورت میپذیرد : در حالت سکون نسبی و در حالت تغییر آشکار . مبارزه بین دو عنصر متضاد در درون يك شئی یا پدیده مسبب پیدایش ایندو نوع حرکت میشود . چنانچه پدیده ای در حالت اول حرکت باشد ، فقط تغییر کمی (نه کیفی) در آن حاصل میشود که میتوان آنرا در سکون ظاهری مشاهده کرد . ولی چنانچه آن پدیده در حالت دوم حرکت باشد ، تغییرات کمی حالت اول که به نقطه اوج خود رسیده اند ، موجب تلاشی آن پدیده بمثابه يك وجود واحد میگردند و در نتیجه تغییر

کیفی پدید می‌آید که بصورت تغییر آشکار تجلی میکند . وحدت ، همبستگی ، همپیوستگی ، هماهنگی ، تعادل ، ثبات ، رکود ، سکون ، استواری ، موزونی ، تراکم ، کشش و غیره که ما در زندگی روزمره خود مشاهده میکنیم ، همه مظاهری از اشیاء و پدیده‌ها در حالت تغییر کمی هستند ؛ در حالیکه تلاشی وحدت یعنی اختلال در حالت همبستگی ، همپیوستگی ، هماهنگی ، تعادل ، ثبات ، رکود ، سکون ، استواری ، موزونی ، تراکم ، کشش و غیره و تغییر آنها به ضد خود همگی مظاهری از اشیاء و پدیده‌ها در حالت تغییر کیفی و گذار از يك پروسه به پروسه دیگر میباشند . اشیاء و پدیده‌ها دائماً در حال گذار از حالت اول به حالت دوم حرکت هستند و مبارزه اضداد که در هر دو حالت ادامه دارد ، در حالت دوم بحل تضاد منجر میشود . بدین سبب است که ما میگوئیم وحدت اضداد مشروط ، موقتی و نسبی است ، ولی مبارزه اضداد دافع یکدیگر مطلق است .

در پیش گفتیم که میان دو ضد همگونی موجود است و بدینجهت اضداد میتوانند در يك وجود واحد همزیستی کنند و یکدیگر بدل شوند ؛ در اینجا منظور ما مشروط بودن است ، بدین معنی که تحت شرایط معینی اضداد میتوانند به وحدت رسیده و یکدیگر بدل شوند ، اما بدون وجود این شرایط نمیتوانند تشکیل يك تضاد را بدهند و در يك وجود واحد همزیستی کنند و یکدیگر مبدل شوند . همگونی اضداد فقط در شرایط معینی صورت میگیرد و بدینجهت بود که ما گفتیم : همگونی مشروط و نسبی است . در اینجا میخواهیم اضافه کنیم که مبارزه اضداد در سراسر پروسه از ابتدا تا انتها جریان دارد و منجر به تبدیل يك پروسه به پروسه دیگر میشود ؛ مبارزه اضداد بدون استثناء در همه جا جریان دارد و از اینرو غیر مشروط و مطلق است . پیوند همگونی مشروط و نسبی با مبارزه غیر مشروط و مطلق موجب

حرکت تضاد کلیه اشیاء و پدیده‌ها می‌گردد .

ما چینی‌ها اغلب می‌گوئیم : " پدیده‌ها در عین اینکه ضد یکدیگرند ، وحدت نیز تشکیل می‌دهند . " (۲۴) یعنی میان اضداد همگونی موجود است . این حکمی دیالکتیکی و ضد متافیزیکی است . " ضد یکدیگرند " بمعنای اینستکه دو جهت متضاد یکدیگر را دفع میکنند یا با یکدیگر در مبارزه‌اند . " وحدت نیز تشکیل می‌دهند " بمعنای اینستکه دو جهت متضاد تحت شرایط معین وحدت می‌یابند و به همگونی می‌رسند . ولی مبارزه درست در همگونی موجود است ؛ بدون مبارزه همگونی نیست .

در همگونی مبارزه است ، در خصوص عموم است و در خصلت خصوصی خصلت عمومی ، یا بقول لنین " ... در نسبی مطلق است " (۲۵) .

۶ - مقام آنتا گونیسم در تضاد

مسئله مبارزه اضداد شامل سؤال زیر میشود : آنتا گونیسم چیست . پاسخ ما باین سؤال چنین است : آنتا گونیسم یکی از اشکال مبارزه اضداد است ، ولی یگانه شکل این مبارزه نیست .

تاریخ بشر به آنتا گونیسم میان طبقات که بیان خاصی از مبارزه اضداد است ، شهادت میدهد . تضاد بین طبقات استثمارگر و استثمارشونده را در نظر بگیریم . این دو طبقه متضاد مدت مدیدی در جامعه ، چه در جامعه یردگی و چه در جامعه فئودالی یا سرمایه‌داری ، با یکدیگر همزیستی دارند ، و با یکدیگر در مبارزه‌اند ؛ ولی تنها پس از آنکه تضاد بین این دو طبقه به مرحله معینی رسید ، این مبارزه شکل آنتا گونیسم آشکار بخود می‌گیرد و منجر به انقلاب میشود . این حقیقت در مورد تبدیل صلح به جنگ در جامعه طبقاتی

نیز صادق است .

بمب قبل از انفجار يك وجود واحد است که در آن اضداد تحت شرایط معین در کنار هم زیست میکنند . انفجار فقط پس از پیدایش شرایط جدید (احتراق) صورت میگیرد . چنین تشابهی در کلیه پدیده‌های طبیعت مشاهده میشود که سرانجام برای حل تضاد کهنه و ایجاد پدیده نو شکل تضاد مآل آشکار بخود میگیرد .

درک این واقعیت شایان اهمیت است . این امر بما کمک میکند که در پاییم انقلابات و جنگهای انقلابی در جوامع طبقاتی اجتناب نپذیرند ، و بدون آنها نه میتوان جهشی در تکامل جامعه انجام داد و نه میتوان طبقات ارتجاعی حاکم را سرنگون ساخت ، و در نتیجه کسب قدرت سیاسی از طرف خلق غیر ممکن میگردد . کمونیستها باید تبلیغات فریبنده مرتجعین را — که گویا انقلاب اجتماعی غیر ضرور و غیر ممکن است — فاش و برملا سازند و موظفند از تئوری مارکسیستی - لنینیستی انقلاب اجتماعی با استواری تمام پیروی کنند و بخلق در فهم این امر کمک کنند که انقلابات اجتماعی نه تنها کاملاً ضرور بلکه کاملاً امکان پذیرند و سراسر تاریخ بشر و همچنین پیروزی اتحاد شوروی این حقیقت علمی را تأیید کرده است .

معذلك ما باید وضعیت مبارزه اضداد گوناگون را بطور کنکرت بررسی کنیم و هیچگاه نباید قریولهای فوق الذکر را پی موقع و پی جا در مورد همه اشیاء و پدیده‌ها بکار ببندیم . تضاد و مبارزه عام و مطلق است ، ولی شیوه‌های حل تضادها یعنی اشکال مبارزه بعلت گوناگونی خصلت تضادها مختلف است . بعضی از تضادها خصلت آنتاگونیستی آشکار نشان میدهند ، در صورتیکه برخی دیگر دارای چنین خصلتی نیستند . طبق تکامل مشخص اشیاء و پدیده‌ها پاره‌ای از تضادها که در ابتدا غیر آنتاگونیستی هستند ،

به تضادهای آنتاگونیستی بدل میشوند ، حال آنکه برخی دیگر که در آغاز آنتاگونیستی هستند ، به تضادهای غیر آنتاگونیستی تغییر می‌یابند .

همانطور که در بالا اشاره شد ، تا زمانی که طبقات موجودند ، تضاد بین نظرات درست و نادرست در حزب کمونیست انعکاسی از تضادهای طبقاتی در درون حزب خواهد بود . این تضادها در ابتدا یا در مورد بعضی مسائل حتماً بلافاصله آنتاگونیستی نمیشوند ، ولی با رشد مبارزه طبقاتی ممکن است به تضادهای آنتاگونیستی تغییر یابند . تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی بما نشان میدهد که تضاد بین نظرات درست لنین و استالین از یکطرف و نظرات نادرست تروتسکی و بوخارین و دیگران از طرف دیگر ابتدا بشکل آنتاگونیستی ظاهر نگشت ، بلکه بعدها به آنتاگونیسم مبدل شد . در تاریخ حزب کمونیست چین نیز چنین مواردی یافت میشود . تضاد بین نظرات درست بسیاری از رفقای حزب ما و نظرات نادرست چن دوسیو و جان گوه تائو و دیگران ابتدا نیز بشکل آنتاگونیستی بروز نکرد ، بلکه بعدها به آنتاگونیسم مبدل شد . در حال حاضر در درون حزب ما تضاد بین نظرات درست و نادرست شکل آنتاگونیستی ندارد و چنانچه رفتائیکه مرتکب اشتباه شده‌اند ، بتوانند اشتباهات خود را تصحیح کنند ، این تضاد به آنتاگونیسم بدل نخواهد شد . از اینرو حزب باید از یکسو علیه نظرات نادرست بطور جدی مبارزه کند و از سوی دیگر بآن رفتائیکه مرتکب اشتباه شده‌اند ، امکان کافی دهد تا با اشتباهات خود پی ببرند . در چنین صورتی مسلم است که مبارزه تا حد افراط نادرست خواهد بود . ولی چنانچه افرادی که مرتکب اشتباه شده‌اند ، روی اشتباه خود بایستند و آنرا عمیق‌تر سازند ، امکان دارد که این تضاد به آنتاگونیسم بدل شود .

از نظر اقتصادی تضادهای بین شهر و ده در جامعه سرمایه‌داری (در

آنجا شهرهای تحت کنترل بورژوازی دهات را بیرحمانه غارت میکنند) و در چین در مناطق تحت حکومت گومیندان (در آنجا شهرهای تحت کنترل امپریالیسم و بورژوازی بزرگ کمپرادور چین دهات را به وحشیانه‌ترین وجهی چپاول میکنند) نهایت آنتاگونیستی‌اند . ولی این تضادها در يك کشور سوسیالیستی و در مناطق پایگاه انقلابی ما به تضادهای غیر آنتاگونیستی بدل گشته‌اند و در جامعه کمونیستی از بین خواهند رفت .

لنین میگوید : "آنتاگونیسم و تضاد بهیچوجه همانند نیستند . در شرایط سوسیالیسم اولی ناپدید میگردد ، ولی دومی باقی میماند . " (۲۶) این بدان معنی است که آنتاگونیسم فقط یکی از اشکال مبارزه اضداد است ، ولی بهیچوجه یگانه شکل آن نیست ؛ از اینرو فرمول آنتاگونیسم را نمیتوان همه جا بطور مکانیکی بکار بست .

۷ — نتیجه‌گیری

اینك آنچه را که گفتیم بطور اجمال جمع‌بندی میکنیم . قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده‌ها ، یعنی قانون وحدت اضداد ، قانون اساسی طبیعت و جامعه و از اینرو قانون اساسی تفکر است . این با جهان بینی متافیزیکی مغایرت دارد . با کشف این قانون انقلاب عظیمی در تاریخ معرفت انسان صورت گرفته‌است . از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک ، تضاد در تمام پروسه‌های اشیاء و پدیده‌های عینی موجود است ، در تمام پروسه‌های تفکر ذهنی پیدا میشود و از ابتدا تا انتهای همه پروسه‌ها نفوذ میکند ؛ اینست عام بودن و مطلق بودن تضاد . هر تضاد و هر يك از جهات آن دارای ویژگیهای خود هستند ؛ اینست خاص بودن و نسبی بودن تضاد . اضداد

تحت شرایط معین همگون‌اند و از اینرو میتوانند در يك وجود واحد با یکدیگر همزیستی کنند و یکدیگر تبدیل شوند؛ این نیز خاص بودن و نسبی بودن تضاد است. ولی مبارزه اضداد دائمی است و هم در همزیستی اضداد و هم در تبدیل متقابل آنها یکدیگر در جریان است و بخصوص در مورد آخر بوضوح بیشتری بچشم می‌خورد؛ این نیز عام بودن و مطلق بودن تضاد است. در مطالعه خاص بودن و نسبی بودن تضاد ما باید به فرق میان تضاد عمده و تضادهای غیر عمده و همچنین به فرق میان جهت عمده و جهت غیر عمده تضاد توجه کنیم؛ در مطالعه عام بودن تضاد و مبارزه اضداد نیز باید به فرق میان اشکال متنوع مبارزه اضداد توجه کنیم؛ چه در غیر اینصورت حتماً دچار اشتباه خواهیم شد. چنانچه پس از پژوهش تزه‌های اساسی فوق‌الذکر را واقعاً درك کنیم، قادر خواهیم شد نظرات دگماتیستی را که مغایر اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم بوده و به امر انقلابی ما زیان می‌رسانند، از میان بر داریم و در عین حال برای رفقای با تجربه ما امکاناتی فراهم خواهد شد که تجربیات خود را منظم کنند و بسط اصولی ارتقا دهند و از تکرار اشتباهات امپیریستی اجتناب ورزند. چنین است چند نتیجه‌گیری مجمل از بررسی ما درباره قانون تضاد.

یادداشتها

- ۱ - لنین: «یادداشت‌های فلسفی»: «خلاصه» "درسهای درباره تاریخ فلسفه" هگل، جلد اول، بخش "مکتب ایلیات".
- ۲ - لنین: «درباره مسئله دیالکتیک». لنین در این اثر می‌گوید: "دوگانه شدن يك واحد كل و معرفت بر اجزاء متضادش جوهر و اساس دیالکتیک

را میسازد. « علاوه بر این لنین در اثر دیگری بنام « خلاصه «علم منطق» هگل » مینویسد: «دیالکتیک بطور خلاصه میتواند بمثابة آموزش وحدت اخصداد تعریف شود. بدینسان است که هسته دیالکتیک درك میگردد ولی این خود مستلزم توضیحات و رشد و تکامل است.»

۳ - لنین: « درباره مسئله دیالکتیک ».

۴ - در دوران سلسله حان روزی یکی از پیروان مشهور مکتب کنفوسیوس بنام دون جون شو (۱۷۹ - ۱۰۴ قبل از میلاد) روبه امپراطور «حان اودی» کرد و گفت: « تائو از آسمان می آید ؛ سپهر تغییرناپذیراست ؛ تائو نیز تغییرناپذیر است. » تائو يك اصطلاح فلسفی قدیمی چین است. در اینجا تائو بمعنای «راه و طریق» و یا «حقیقت» آمده است و نیز از آن میتوان «قانون» و یا «قاعده» مستفاد شود.

۵ - انگلس: « آنتی دورینگ » فصل اول ؛ بخش ۱۲: «دیالکتیک. کمیت و کیفیت».

۶ - لنین: « درباره مسئله دیالکتیک ».

۷ - انگلس: « آنتی دورینگ » فصل اول ؛ بخش ۱۲: «دیالکتیک. کمیت و کیفیت».

۸ - لنین: « درباره مسئله دیالکتیک ».

۹ - لنین: « درباره مسئله دیالکتیک ».

۱۰ - لنین: « کمونیسم » (۱۲ ژوئن ۱۹۲۰). در این اثر لنین در انتقاد از کمونیست مجاری بلاکون مینویسد: بلاکون «جوهر و روح زنده مارکسیسم را که تحلیل مشخص از اوضاع مشخص است ؛ از دیده فرو میگذارد».

۱۱ - سون زی (سون او یا سون او زی) تئوریسین معروف نظامی چین (قرن پنجم قبل از میلاد) مؤلف کتاب ۱۳ فصلی « سون زی » است. این عبارت از «استراتژی حمله» فصل ۳ کتاب « سون زی » گرفته شده است.

۱۲ - وی جن (۵۸۰ - ۶۴۳) یکی از سیاستمداران و مورخین اوایل سلسله تان بود. این عبارت از جلد ۱۹۲ « زی جی تون جیان » گرفته شده است.

۱۳ - « شوی هو جوان » (قهرمانان مردابها) يك رمان چینی است که جنگهای دهقانی اواخر سلسله سون شمالی را توصیف میکند. سون جیان قهرمان عمده این رمان بود ؛ قصه جو در نزدیکی لیان شان بوه - پایگاه جنگ دهقانان واقع بود. کدخدای این قصه مالك بزرگ و ظالمی بود بنام جو چائو فون.

۱۴ - لنین : « بازهم درباره سندیکاها ، اوضاع کنونی و اشتباهات تروتسکی و بوخارین » .

۱۵ - ارتش شمال شرقی گومیندان بفرماندهی جان سیوه لیان و ارتش هفدهم گومیندان بفرماندهی یان هو چن تحت تأثیر ارتش سرخ چین و جنبش ضد ژاپنی خلق ، با جبهه متحد ملی ضد ژاپنی که از طرف حزب کمونیست چین پیشنهاد شده بود ، موافقت کردند و از چانکایشک خواستند که برای مقاومت در برابر ژاپن با حزب کمونیست متحد شود . چانکایشک این خواست را نه تنها رد کرد بلکه با گستاخی بیشتری مجدانه دست بکار تهیه تدارکات نظامی جهت «سرکوب کمونیستها» گردید و در سی ان به کشتار جوانان ضد ژاپنی پرداخت . جان سیوه لیان و یان هو چن باتفاق چانکایشک را بازداشت کردند . این همان حادثه معروف سی ان است که در ۱۲ دسامبر ۱۹۳۶ روی داد . چانکایشک در آن زمان مجبور شد این شرط را بپذیرد : اتحاد با حزب کمونیست برای مقاومت در برابر ژاپن . از اینجهت وی سپس آزاد شد و به نائکن بازگشت .

۱۶ - لنین : « چه باید کرد ؟ » فصل اول ، بخش ۴ .

۱۷ - لنین : « خلاصه «علم منطق» هگل » .

۱۸ - « شان های جین » (کتاب کوهها و دریاها) در عصر «جنگهای کشورها» (۴۰۳ - ۲۲۱ قبل از میلاد) نگاشته شده است . در این کتاب چنین خوانده میشود : کوافو که داعیه خدائی در سر داشت ، «روزی به تعقیب خورشید میپرداخت ؛ وی هنگام غروب آفتاب سخت تشنه شد و از رودخانه زرد و رودخانه وی آب نوشید . ولی از آنجا که آب این دو رودخانه کافی نبود خواست که بسوی شمال عزیمت کند تا از دریای وسیع آنجا آب بنوشد ولی بمقصد نرسید و در نیمه راه از شدت تشنگی هلاک گردید . عصائی که از او باز ماند ، بجنگل دن مبدل شد . » (« های وای بی جین »)

۱۹ - «ای» یکی از قهرمانان افسانه ای چین قدیم است . داستان « تیرزدن به خورشید » داستان هنر تیراندازی او است . لیو ان که در دوران سلسله حان میزیست (یکی از اشراف قرن دوم قبل از میلاد بود) ، کتابی تحت عنوان « حو نان زی » تنظیم نموده که در آن روایت میشود : «در عصر امپراطور یائو ده خورشید در یک زمان طلوع میکرد است . بعلت اینکه اشعه سوزان این خورشیدها به امور کشاورزی زیان میرساندند و درختان و علفها را میسوزاندند ، مردم گرسنه ماندند . بعلاوه مردم نیز از آزار حیوانات وحشی در امان نبودند . امپراطور یائو به ای فرمان داد تا همه این خورشیدها را با تیر بیاندازد و حیوانات وحشی را بکشد در نتیجه مردم از این

عمل بسیار خوشحال شدند. « در قرن دوم میلادی وان ای یکی از نویسندگان سلسله حان شرقی در توضیحی بر « پرشش از سپهر » (شعری از چو یوان شاعر باستانی چین) چنین مینویسد : « در حوانان زی آمده است که در عصر امپراطور یائو ده خورشید یکمرتبه طلوع میکند و علفها و درختان را خشک مینماید . امپراطور یائو به ای فرمان میدهد که این خورشیدها را با تیر بپاندازد ؛ ای نه عدد از آنها را ساقط کرد ولی یکی از آنها بجا ماند . »

۲۰ - « سی یو جی » (زیارت بمغرب) یکی از رمانهای افسانه‌ای قرن شانزدهم چین است . سون او کون قهرمان عمده این داستان میمونی است که معجزه میکند و صاحب سحر و جادویی است که بدانوسیله میتواند خود را به ۷۲ شکل مختلف چون پرنده ، حیوان ، کرم ، ماهی ، علف ، درخت ، انسان و غیره در آورد .

۲۱ - « لیائو جای » مجموعه ایست از ۴۳۱ داستان که پو سون لین در قرن هفدهم (سلسله تسین) بر اساس جمع آوری داستانهای توده‌ای برشته تحریر در آورده است . بیشتر این داستانها از ارواح و روباهان صحبت میکند .

۲۲ - مارکس : « مقدمه بر انتقاد اقتصاد سیاسی » .

۲۳ - لنین : « درباره مسئله دیالکتیک » .

۲۴ - این جمله را که « پدیده‌ها در عین اینکه ضد یکدیگرند ، وحدت نیز تشکیل میدهند » ابتدا بانگو (مورخ شهیر چین در قرن یکم) در اثر خود بنام « چیان حان شو » (تاریخ اوایل سلسله حان) ، جلد ۳۰ « ای وین جی » بکار برد ، و سپس در زبان روزمره مردم معمول گشت .

۲۵ - لنین : « درباره مسئله دیالکتیک » .

۲۶ - لنین : « ملاحظات درباره کتاب بوخارین بنام « اقتصاد مرحله گذار » .

در باره مسئله حل صحیح تضادهای درون خلق

(۲۷ فوریه ۱۹۵۷)

مسئله حل صحیح تضادهای درون خلق ، موضوع کلی بحث ماست .
بعنظور سهولت در تشریح مطلب ، من این موضوع را به ۱۲ بخش تقسیم
کرده‌ام . در اینجا گرچه اشاره‌ای به مسئله تضادهای بین ما و دشمن نیز
خواهد رفت ، ولی مرکز ثقل این بحث را مسئله تضادهای درون خلق
تشکیل میدهد .

۱ - دو نوع تضاد خصلاً متفاوت

در کشور ما هیچگاه مانند امروز وحدت و یگانگی حکمفرما نبوده‌است .
پیروزی انقلاب بورژوا - دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی و موفقیت‌های
ما در ساختمان سوسیالیسم سیمای چین کهن را سرعت دگرگون ساخته‌اند .

اثر حاضر متن نطقی است که رفیق مائو تسه دون در یازدهمین اجلاسیه (وسیع)
کنفرانس عالی دولتی ایراد کرده‌است . متن این نطق پس از آنکه از طرف مؤلف مرور
و نکاتی چند بر آن افزوده شد ، در روزنامه « ژن مین ژیبائو » بتاريخ ۱۹ ژوئن ۱۹۵۷
درج گردید .

و آینده بازهم درخشانتر میهن هم اکنون در پیش روی ماست . دوران تجزیه کشور و هرج و مرج که مورد تنفر خلق بود ، برای همیشه سپری گشته است . اکنون خلق . . . ۶۰ میلیونی کشور ما برهبری طبقه کارگر و حزب کمونیست با وحدت و یگانگی به ساختمان عظیم سوسیالیسم مشغول است . وحدت کشور ، همبستگی خلق و یگانگی سلیتهای مختلف کشور ضامن اساسی پیروزی حتمی امر ما هستند . اما این بهیچوجه گویای آن نیست که در اجتماع ما دیگر هیچگونه تضادی وجود ندارد . تصور عدم وجود تضادها ساده لوحی است که با واقعیت عینی وفق نمیدهد . در برابر ما دو نوع تضاد اجتماعی قرار دارد — یکی تضادهای بین ما و دشمن و دیگری تضادهای درون خلق . این دو نوع تضاد از نظر ماهوی با یکدیگر کاملاً متفاوتند .

برای درك صحیح این دو نوع تضاد متفاوت ، تضادهای بین ما و دشمن و تضادهای درون خلق ، باید قبل از هر چیز روشن شود که "خلق" چیست و "دشمن" کدام است . مفهوم خلق در کشورهای مختلف و در مراحل گوناگون تاریخی هر کشور مضمون مختلف دارد . بعنوان نمونه وضع کشور خود مانرا در نظر بگیریم : در دوره جنگ مقاومت ضد ژاپنی ، خلق شامل تمام آن طبقات ، قشرها و گروههای اجتماعی میشد که علیه تجاوز ژاپن برخاسته بودند ، در حالیکه امپریالیستهای ژاپن ، خائنین بملت و عناصر طرفدار ژاپن دشمنان خلق محسوب میگشتند . در دوره جنگ آزادیبخش ، امپریالیستهای آمریکا و عمالشان — بورژوازی بوروکراتیک ، طبقه مالکان ارضی و مرتجعین گومیندان که نمایندگان این طبقات بودند — دشمنان خلق بشمار میرفتند ، حال آنکه خلق عبارت بود از کلیه طبقات ، قشرها و گروههای اجتماعی که علیه این دشمنان مبارزه میکردند . در

مرحله کنونی که دوران ساختمان سوسیالیسم است ، خلق شامل تمام آن طبقات ، قشرها و گروههای اجتماعی میشود که طرفدار و پشتیبان امر ساختمان سوسیالیسم هستند و در آن شرکت میجویند ، در حالیکه دشمنان خلق ، آن نیروها و گروههای اجتماعی هستند که در برابر انقلاب سوسیالیستی مقاومت به خرج میدهند ، نسبت به ساختمان سوسیالیسم خصومت میورزند و در آن تخریب میکنند .

تضادهای بین ما و دشمن تضادهای آنتاگونیستیاند . تضادهای درون خلق ، اگر منظور تضادهای بین زحمتکشان باشد ، غیر آنتاگونیستی هستند ، حال آنکه تضادهای بین طبقات استثمار شونده و استثمارکننده علاوه بر جنبه آنتاگونیستی دارای جنبه غیر آنتاگونیستی نیز میباشد . پیدایش تضادهای درون خلق خاص امروز نیست ، ولی مضمون آنها در دورههای مختلف انقلاب و در دوره ساختمان سوسیالیسم فرق میکند . در شرایط کنونی کشور ما ، تضادهای درون خلق عبارتند از تضادهای درونی طبقه کارگر ، تضادهای درونی طبقه دهقان ، تضادهای درونی روشنفکران ، تضادهای بین طبقه کارگر و طبقه دهقان ، تضادهای بین کارگران و دهقانان از یکسو و روشنفکران از سوی دیگر ، تضادهای بین طبقه کارگر و سایر زحمتکشان از یکطرف و بورژوازی ملی از طرف دیگر ، تضادهای درونی بورژوازی ملی و غیره و غیره . دولت توده‌ای ما دولتی است که ترجمان واقعی منافع خلق میباشد و به خلق خدمت میکند ؛ معینا بین دولت و توده‌های مردم نیز تضادهای معینی وجود دارد . تضاد بین منافع دولتی و کلکتیوی از یکسو و منافع شخصی از سوی دیگر ، تضاد بین دموکراتیسم و سائترالیسم ، تضاد بین رهبری کنندگان و رهبری شوندگان و تضاد بین سبک کار بوروکراتیک برخی از کارمندان دولتی و توده‌ها در شمار این

تضادهاست . این تضادها نیز از نوع تضادهای درون خلق اند . بطور کلی ، تضادهای درون خلق بر وحدت منافع اساسی خلق استوارند .

در کشور ما تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی از جمله تضادهای درون خلق است . بعلمت اینکه بورژوازی ملی در کشور ما خصیتی دوگانه دارد ، مبارزه طبقاتی بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی بطور کلی از جمله مبارزه طبقاتی درون خلق است . بورژوازی ملی کشور ما در دوران انقلاب بورژوا - دموکراتیک از طرفی دارای جنبه انقلابی بود و از طرف دیگر جنبه سازشکارانه داشت و در دوران انقلاب سوسیالیستی از طرفی طبقه کارگر را بیخاطر کسب سود استثمار میکند و از طرف دیگر پشتیبان قانون اساسی است و حاضر به پذیرش تحول سوسیالیستی نمیشد . بورژوازی ملی با امپریالیسم ، طبقه مالکان ارضی و بورژوازی بوروکراتیک تفاوت دارد . تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی تضادی است بین استثمارشوندگان و استثمارکنندگان که فی نفسه آنتاگونیستی است . ولی در شرایط مشخص کشور ما ، هرگاه با تضاد آنتاگونیستی بین این دو طبقه بطرز صحیح برخورد شود ، آنوقت میتواند به تضاد غیر آنتاگونیستی مبدل و بطور مسالمت آمیز حل شود . اما اگر ما با این تضاد برخوردی نادرست داشته باشیم و چنانچه نسبت به بورژوازی ملی سیاست وحدت ، انتقاد و تربیت را در پیش بگیریم و یا چنانچه بورژوازی ملی این سیاست ما را نپذیرد ، آنگاه تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی به تضاد بین ما و دشمن بدل خواهد شد .

از آنجا که تضادهای بین ما و دشمن و تضادهای درون خلق از نظر ماهوی با یکدیگر متفاوتند ، لذا طرق حل آنها نیز یکسان نخواهد بود . بطور خلاصه ، تضادهای نوع اول مربوط به مرزبندی دقیق بین ما و دشمن و تضادهای نوع دوم مربوط به تشخیص حق از ناحق میشود . البته مرزبندی

بین ما و دشمن نیز بنوبه خود يك مسئله حق و ناحق است . مثلاً این مسئله که چه کسی برحق است ، ما یا مرتجعین داخلی و خارجی — امپریالیستها ، فئودالها و بورژوازی بوروکراتیک — خود نیز مسئله حق و ناحق است ، ولی این ماهیتاً با مسئله حق و ناحق در درون خلق فرق میکند . دولت ما يك دولت دیکتاتوری دموکراتیک خلق است که تحت رهبری طبقه کارگر بوده و بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان استوار است . وظایف این دیکتاتوری چیست ؟ نخستین وظیفه این دیکتاتوری عبارتست از سرکوب طبقات و عناصر مرتجع و آن استثمارگران داخلی که در مقابل انقلاب سوسیالیستی از خود مقاومت نشان میدهند ، و سرکوب آن کسانی که در ساختمان سوسیالیسم تخریب میکنند ، یا بیان دیگر ، حل تضادهای بین ما و دشمن در درون کشور است . فی‌المثل بازداشت و محکوم ساختن بعضی از عناصر ضد انقلابی ، محروم کردن مالکان ارضی و سرمایه‌داران بوروکراتیک از حقوق انتخاباتی و سلب آزادی بیان از آنها برای يك دوران معین — همه اینها جزو وظایف این دیکتاتوری است . علاوه بر این بخاطر تأمین نظم اجتماعی و حفظ منافع توده‌های وسیع مردم نیز باید نسبت به دزدان ، کلاهبرداران ، جانیان ، حریق‌افروزان ، یاند اوپاشان و سایر عناصر مضر که نظم اجتماعی را بطور جدی بهم میزنند ، دیکتاتوری اعمال شود . وظیفه دوم این دیکتاتوری عبارتست از حفاظت کشور در مقابل فعالیتهای واژگون سازنده و تجاوزات احتمالی دشمنان خارجی . در چنین وضعی ، دیکتاتوری وظیفه دارد که تضادهای بین ما و دشمنان خارجی را حل کند . هدف این دیکتاتوری حفاظت تمام مردم کشور ماست تا آنکه آنها بتوانند در صلح و صفا کار کنند و چین را بيك کشور سوسیالیستی با صنایع مدرن ، کشاورزی مدرن و علم و فرهنگ مدرن تبدیل نمایند . چه کسانی

این دیکتاتوری را اعمال میکنند ؟ البته طبقه کارگر و خلق تحت رهبری این طبقه . دیکتاتوری در درون خلق قابل اجرا نیست . خلق نمیتواند علیه خود اعمال دیکتاتوری کند و بخشی از مردم نیز نمیتواند بخش دیگر را سرکوب کند . در میان خلق عناصر قانون شکن باید تسلیم قانون شوند ، ولی بین این عمل و اعمال دیکتاتوری جهت سرکوب دشمنان خلق فرق اصولی موجود است . در درون خلق سائترالیسم دموکراتیک اجرا میشود . قانون اساسی ما تصریح میکند که اتباع جمهوری توده‌ای چین از آزادی بیان ، مطبوعات ، اجتماعات ، اتحادیه‌ها ، دموکراسیونها ، تظاهرات ، ایمان مذهبی و غیره برخوردارند . در قانون اساسی ما همچنین آمده است که ارگانهای دولتی باید مجری سائترالیسم دموکراتیک باشند ؛ آنها باید به توده‌های مردم اتکا کنند و کارمندانشان باید بخلق خدمت نمایند . دموکراسی سوسیالیستی ما وسیعترین دموکراسی است که در هیچ کشور بورژوازی نظیری بر آن نمیتوان یافت . دیکتاتوری ما دیکتاتوری دموکراتیک خلق است که تحت رهبری طبقه کارگر بوده و بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان استوار است . این بمعنی آنستکه در درون خلق دموکراسی برقرار است و طبقه کارگر از طریق اتحاد با تمام افرادی که از حقوق مدنی برخوردارند و قبل از همه با دهقانان ، این دیکتاتوری را بر طبقات و عناصر مرتجع و همچنین بر آنکسانی اعمال میکند که در برابر تحول سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم مقاومت بخرج میدهند . مقصود از حقوق مدنی ، از نظر سیاسی ، برخورداری از حقوق آزادی و دموکراسی است .

اما این آزادی ، آزادی با رهبری است و این دموکراسی ، دموکراسی تحت هدایت سائترالیسم است و بمعنای آنارشی نیست . آنارشی با منافع و آرمانهای مردم وفق نمیدهد .

وقایع مجارستان (۱) بعضی ها را در کشور ما دلخوش ساخت . آنها امید داشتند که در چین نیز چنین حوادثی رخ دهد و هزاران هزار نفر علیه دولت توده‌ای به خیابانها بپرزند . امیدهای آنها با منافع توده‌های مردم مغایرند و بنا بر این نمیتوانند از پشتیبانی آنان برخوردار شوند . بخشی از مردم مجارستان که فریب نیروهای ضد انقلابی داخلی و خارجی را خوردند ، علیه دولت توده‌ای اشتباهاً به عملیات قهرآمیز دست زدند و در نتیجه هم دولت و هم مردم متحمل صدمات و زیانهای گردیدند . این شورش چند هفته‌ای با اقتصادیات کشور صدماتی وارد آورد که برای جبران آن مدت مدیدی وقت لازم است . در کشور ما کسان دیگری هم بودند که در نتیجه عدم درك وضع مشخص بین‌المللی ، درباره مسئله مجارستان از خود تزلزل نشان میدادند . آنها تصور میکردند که آزادی تحت سیستم دموکراسی توده‌ای ما خیلی کم است و حتی از آزادی موجود تحت سیستم دموکراسی پارلمانی غرب هم کمتر است . آنها خواستار برقراری سیستم دو حزبی غرب بوده و هستند که يك حزب در رأس حکومت و حزب دیگر در اپوزیسیون قرار میگیرد . لیکن این با اصطلاح سیستم دو حزبی هیچ چیز دیگری بجز وسیله‌ای برای حفظ دیکتاتوری بورژوازی نیست و بهیچوجه نمیتواند آزادی زحمتکشان را تأمین کند . در واقع در جهان فقط آزادی مشخص و دموکراسی مشخص وجود دارد ، نه آزادی مجرد و دموکراسی مجرد . در جامعه مبارزه طبقاتی ، در حالیکه آزادی برای طبقات استثمار کننده در استثمار زحمتکشان موجود است ، زحمتکشان برای رهائی خود از قید استثمار بهیچوجه آزاد نیستند . تا زمانیکه برای بورژوازی دموکراسی وجود دارد ، نمیتواند صحبتی از دموکراسی برای پرولتاریا و زحمتکشان در میان باشد . بعضی از کشورهای سرمایه‌داری به احزاب کمونیست اجازه موجودیت قانونی

میدهند ، ولی تا حدودی که منافع اساسی بورژوازی را بخطر نیاندازند و تجاوز از این حد مجاز نیست . آنانکه خواستار آزادی مجرد و دموکراسی مجردند ، دموکراسی را بمثابة هدف میبینند ، نه بمثابة وسیله . گاهی چنین بنظر میرسد که دموکراسی هدف است ، اما دموکراسی در واقع فقط نوعی وسیله است . مارکسیسم بما میآموزد که دموکراسی جزئی از روبناست و متعلق به مقوله میاست میشود . این بمفهوم آنستکه دموکراسی در آخرین تحلیل به زیربنای اقتصادی خدمت میکند . این در مورد آزادی نیز صادق است . دموکراسی و آزادی نسبی هستند ، نه مطلق و هر دو در جریان تاریخ پدید گشته و رشد یافته و مییابند . در درون خلق ، دموکراسی با سائترالیسم و آزادی با انضباط در ارتباط است . آنها دو جهت متضاد يك واحد كل را تشکیل میدهند که باهم در تضاد و در عین حال با یکدیگر در وحدت اند . بنابر این ما نباید بطور یکجانبه یکی از این دو جهت را تأکید کنیم و جهت دیگر را نفی نمائیم . در درون خلق انضباط بدون آزادی و آزادی بدون انضباط و همچنین سائترالیسم بدون دموکراسی و دموکراسی بدون سائترالیسم نمیتواند وجود داشته باشد . این وحدت دموکراسی و سائترالیسم ، این وحدت آزادی و انضباط درست سائترالیسم دموکراتیک ما را تشکیل میدهد . در چنین سیستمی خلق از دموکراسی و آزادی وسیع برخوردار میشود ، ولی در عین حال نیز باید خود را در چارچوب انضباط سوسیالیستی نگهدارد . این حقیقت را توده های وسیع مردم درك میکنند . ما طرفدار آزادی با رهبری و دموکراسی تحت هدایت سائترالیسم هستیم ولی این بهیچوجه بدان معنا نیست که در درون خلق برای حل مسایل ایدئولوژیک و مسایل مربوط به تشخیص حق از ناحق میتوان به تدابیر جبری توسل جست . سعی در حل مسایل ایدئولوژیک و یا حل مسئله حق

و ناحق بوسیله تدابیر اداری و جبری نه تنها پیموده است ، بلکه زیان‌آور نیز می‌باشد . ما نه میتوانیم مذهب را بوسیله تدابیر اداری از بین ببریم و نه میتوانیم مردم را مجبور سازیم که از معتقدات مذهبی خود دست بردارند . ما نمیتوانیم آنها را وادار کنیم که از ایده‌آلیسم دست بکشند و نیز نمیتوانیم آنها را مجبور کنیم که مارکسیسم را بپذیرند . مسایل ایدئولوژیک و مسایل مورد اختلاف در درون خلق را فقط میتوان بطرق دموکراتیک یعنی از طریق بحث ، انتقاد ، اقناع و تربیت حل نمود ، نه بوسیله جبر و فشار . مردم برای اینکه بتوانند بطور مؤثر بکار تولیدی و آموزشی پردازند و زندگی منظمی داشته باشند ، از دولت خود و از متصدیان امور تولیدی و از مسئولین سازمانهای فرهنگی و آموزشی میخواهند تا دستورات مقتضی اداری که جنبه اجبار داشته باشد ، صادر کنند . حفظ نظم اجتماعی بدون چنین دستوراتی مقدور نیست ، این مطلب جزو معلومات ابتدائی است که برای همگان قابل فهم است . دستورات اداری و شیوه‌های اقناع و تربیت در حل تضادهای درون خلق دو جهتی را تشکیل میدهند که مکمل یکدیگرند . دستورات اداری که بمنظور حفظ نظم اجتماعی صادر میشوند ، نیز باید با اقناع و تربیت همراه باشند ، زیرا در بسیاری از موارد دستورات اداری به تنهایی راه گشا نیستند .

در ۱۹۴۲ ما این شیوه دموکراتیک حل تضادهای درون خلق را به صورت فرمول " وحدت - انتقاد - وحدت " در آوردیم . اگر مشروح‌تر بگوئیم ، این فرمول بدین معنی است که از تمایل بوحدت حرکت کنیم ، سپس از طریق انتقاد یا مبارزه تضادها را حل کنیم تا سرانجام برپایه نوین به وحدتی نوین دست یابیم . بطوریکه تجربه ما نشان میدهد ، این شیوه برای حل تضادهای درون خلق ، شیوه درستی است . در ۱۹۴۲ ما این شیوه را

برای حل تضادهای داخلی حزب کمونیست ، یعنی برای حل تضادهای موجود بین دگماتیستها و توده‌های عظیم اعضای حزب ، برای حل تضاد بین دگماتیسم و مارکسیسم بکار بستیم . در گذشته دگماتیستهای ”چپ“ در مبارزه درون حزبی شیوه باصطلاح ”مبارزه بیرحمانه و سرکوب بی‌امان“ را بکار بستند . این شیوه نادرستی بود . ما هنگام انتقاد از دگماتیسم ”چپ“ از این شیوه کهنه احتراز جستیم و شیوه نوینی بکار بستیم یعنی از تمایل بوحدت حرکت کردیم و سپس از طریق انتقاد یا مبارزه حق را از ناحق تشخیص دادیم و سرانجام بر پایه نوین بوحدتی نوین دست یافتیم . این شیوه‌ای بود که در ۱۹۴۲ در حین جنبش اصلاح سبک کار بکار رفت . چند سال بعد ، یعنی در ۱۹۴۵ ، هنگامیکه هفتمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین تشکیل شد ، وحدت سرتامری حزب واقعاً بدست آمده و در نتیجه ، انقلاب توده‌ای به پیروزی عظیمی نایل گشت . در این مورد باید قبل از هر چیز از مبدا تمایل بوحدت حرکت کرد . زیرا اگر تمایل ذهنی بوحدت وجود نداشته باشد ، مبارزه از همان آغاز کار ناگزیر به هرج و مرج می‌گراید تا اینکه سامان پذیر نخواهد بود . در اینصورت ، آیا این همان ”مبارزه بیرحمانه و سرکوب بی‌امان“ نخواهد بود ؟ و آیا باز میتوان از وحدت در درون حزب صحبتی کرد ؟ با استفاده از این تجارب بود که ما به فرمول ”وحدت — انتقاد — وحدت“ و یا عبارت دیگر به شعار ”انتقاد از اشتباهات گذشته بمنظور اجتناب از اشتباهات آینده و معالجه بیماری بمنظور نجات بیمار“ رسیدیم . ما این شیوه را در خارج از حزب تعمیم دادیم . ما این شیوه را در تمام مناطق پایگاه ضد ژاپنی در تنظیم مناسبات بین رهبری و توده‌ها ، بین ارتش و خلق ، بین افسران و سربازان ، بین واحدهای مختلف ارتش و همچنین در تنظیم مناسبات بین گروههای مختلف کادرها بکار بستیم و

به موفقیت‌های عظیمی دست یافتیم. استفاده از این اسلوب در تاریخ حزب ما سابقه‌ای دیرین دارد. ما از سال ۱۹۲۷ از همان زمانی که به تشکیل ارتش انقلابی و ایجاد مناطق پایگاه انقلابی در جنوب کشور مشغول شدیم برای تنظیم مناسبات بین حزب و توده‌ها، ارتش و خلق، افسران و سربازان و سایر مناسبات درون خلق این شیوه را بکار بستیم. یگانه تفاوت در اینست که در دوره جنگ مقاومت ضد ژاپنی این شیوه با آگاهی بیشتری بکار برده شد. ما پس از آزادی کشور شیوه "وحدت - انتقاد - وحدت" را در مورد احزاب دموکراتیک و محافل صنعتی و بازرگانی نیز بکار بردیم. اینک وظیفه ما اینست که این شیوه را در درون تمام خلق بطور مداوم تعمیم دهیم و از آن استفاده بازهم بهتری نمائیم. ما طلب میکنیم که کلیه کارخانه‌ها، کثوپراتیوها، مغازه‌ها، مدارس، ادارات و سازمانهای اجتماعی، در یک کلام، تمام جمعیت ۶۰۰ میلیونی ما برای حل تضادهای داخلی خود از این شیوه استفاده کنند.

در شرایط عادی، تضادهای درون خلق آنتاگونیستی نیستند. ولی اگر با آنها بطور صحیح برخورد نشود و یا چنانچه ما در این مورد هوشیاری خود را از دست دهیم و احتیاط نکنیم، آنگاه پیدایش آنتاگونیسم امری امکان‌پذیر خواهد شد. در یک کشور سوسیالیستی چنین وضعی معمولاً پدیده ایست که جنبه محلی و موقتی دارد؛ زیرا در آنجا سیستم بهره‌کشی انسان از انسان دیگر از میان رفته و منافع خلق بطور اساسی یکی گشته است. علت اینگونه عملیات آنتاگونیستی بسیار پر دامنه در وقایع مجارستان، اینست که در آنجا ضد انقلابیون داخلی و خارجی دست اندر کار بودند. این عملیات نیز پدیده‌ای خاص و موقتی بود. در چنین موردی مرتجعین داخلی یک کشور سوسیالیستی بهمدستی امپریالیستها از تضادهای درون خلق استفاده

میکنند و با عملیات تحریک آمیز و نفاق افکنانه و برانگیختن شعله‌های
 آشوب و اغتشاش تلاش مینمایند تا به نقشه‌های توطئه‌گراانه خود جامه عمل
 بپوشانند. این تجربه از وقایع مجارستان شایان دقت و توجه همگان است.
 عده زیادی گمان میکنند که مسئله بکاربرد شیوه‌های دموکراتیک
 در حل تضادهای درون خلق مسئله جدیدی است. ولی در واقع چنین نیست.
 مارکسیستها همواره بر این عقیده بوده‌اند که امر پرولتاریا فقط میتواند به
 توده‌های مردم اتکا کند و کمونیستها وقتی که بین زحمتکشان کار میکنند،
 باید شیوه دموکراتیک اقناع و تربیت را بکار برند و توسل به شیوه‌های
 کماندستی و جبری بهیچوجه مجاز نیست. حزب کمونیست چین از این
 اصل مارکسیستی - لنینیستی با صداقت تمام پیروی میکند. ما همواره
 برآنیم که در شرایط دیکتاتوری دموکراتیک خلق باید برای حل دو نوع
 تضاد خصلاً متفاوت - تضادهای بین ما و دشمن و تضادهای درون خلق -
 دو شیوه مختلف یعنی دیکتاتوری و دموکراسی بکار برده شود. این نظر در
 بسیاری از اسناد حزب ما و سخنرانی‌های بسیاری از کادرهای مسئول
 حزب بدفعات توضیح داده شده‌است. در مقاله‌ای که من در ۱۹۴۹ تحت
 عنوان « درباره دیکتاتوری دموکراتیک خلق » نوشته‌ام، متذکر شده‌ام :
 « ترکیب این دو جهت، دموکراسی برای خلق و دیکتاتوری بر مرتجعین،
 دیکتاتوری دموکراتیک خلق را تشکیل میدهد » و برای حل مسایل درون
 خلق « شیوه‌ای که ما بکار می‌بریم، دموکراتیک است، یعنی شیوه اقناع نه
 شیوه جبر و زور ». من همچنین در ژوئن ۱۹۵۰ طی نطقی در دومین دوره
 اجلاس شورای مشورتی میاسی گفتم : « دیکتاتوری دموکراتیک خلق
 از دو شیوه مختلف استفاده میکند. در مقابل دشمنان شیوه دیکتاتوری
 بکار می‌برد، بدین معنی که شرکت آنها را در فعالیتهای میاسی تا مدتی

که لازم باشد ، غده‌غن میسازد و آنرا مجبور میکند که از قوانین دولت توده‌ای تبعیت کنند ، کار بدنی نمایند و بوسیله کار بدنی به انسانهای طراز نوین بدل گردند . ولی برعکس ، در مقابل خلق شیوه جبر و زور بکار نمیبرد ، بلکه از شیوه‌های دموکراتیک استفاده میکند ، بدین معنی که باید به خلق امکان دهد تا در فعالیتهای سیاسی شرکت کند ، و آنها را به این و یا آن کار مجبور نمی‌نماید ، بلکه آنها را با شیوه‌های دموکراتیک تربیت و اقناع میکند . این تربیت خودآموزی در درون خلق است و انتقاد و انتقاد از خود متد اساسی این خودآموزی میباشد . “ ما در گذشته بکرات درباره استفاده از شیوه‌های دموکراتیک برای حل تضادهای درون خلق صحبت کردیم و بطور عمده نیز در کار خود این اصل را بکار بردیم ، و بسیاری از کادرها و مردم این اصل را در عمل درک کرده‌اند . ولی علت چیست که هنوز عده‌ای تصور میکنند این مسئله جدیدی است ؟ علت اینست که در گذشته مبارزه بسیار حادی بین ما و دشمنان داخلی و خارجی درگیر بود و از اینرو به تضادهای درون خلق کمتر از امروز توجه میشد .

عده زیادی نمیتوانند بین این دو نوع تضاد که از نظر ماهوی با یکدیگر متفاوتند — تضادهای بین ما و دشمن و تضادهای درون خلق — مرز دقیقی بکشند و بآسانی ایندو را باهم مخلوط میکنند . باید قبول کرد که این دو نوع تضاد بعضی اوقات بآسانی باهم مخلوط میشوند . در گذشته اتفاق میافتاد که ما در کار خود این دو نوع تضاد را باهم اشتباه میکردیم . در سرکوب عناصر ضد انقلابی بعضی اوقات اشخاص خوب اشتباهاً بجای اشخاص بد گرفته میشدند ؛ چنین مواردی امروز نیز دیده میشود . ولی دامنه اشتباهات ما بسط نیافته‌است ، زیرا در سیاست ما قید شده‌است که باید خط فاصل دقیقی بین خود و دشمن کشیده شود و وقتی خطائی رخ دهد ، باید

اصلاح شود .

فلسفه مارکسیستی بر آنست که قانون وحدت تضاد قانون اساسی عالم است . این قانون در همه جا صدق میکند — خواه در طبیعت باشد و خواه در جامعه بشری و یا در تفکر انسانها . دو جهت يك تضاد در ضمن وحدت با یکدیگر در مبارزه‌اند و درست همین وحدت و مبارزه است که موجب حرکت و تغییر اشیاء و پدیده‌ها میگردد . تضادها در همه جا موجودند ، ولی ماهیت آنها برحسب ماهیت مختلف اشیاء و پدیده‌های متنوع گوناگون است . وحدت تضاد برای هر شیئی یا پدیده مشخص مشروط ، موقتی و گذراست و ازاینرو نسبی است ، در حالیکه مبارزه تضاد مطلق است . لنین این قانون را بوضوح تمام بیان کرده است . در کشور ما پیوسته انسانهای بیشتری بدرك این قانون دست مییابند . معذك برای عده زیادی قبول این قانون يك مطلب است و استفاده از آن در بررسی و برخورد با مسایل مطلب دیگر . عده زیادی جرأت نمیکند که آشکارا قبول نمایند که در درون خلق کشور ما هنوز تضادها وجود دارند و درست همین تضادها هستند که جامعه ما را به پیش میرانند . عده زیادی قبول ندارند که تضادها در جامعه سوسیالیستی هنوز موجودند و باینجهت در برخورد با تضادهای جامعه کم جرأت و دچار پاسیویته میشوند ؛ آنها درك نمیکند که وحدت و همبستگی جامعه سوسیالیستی در پروسه حل صحیح و دائمی تضادها روز بروز مستحکمتر میگردد . از اینرو با باید این موضوع رابه خلق و در درجه اول به کادرهایمان توضیح دهیم تا بآنها در شناخت تضادهای جامعه سوسیالیستی کمکی شده باشد و در ضمن بیاموزند که چگونه باید این تضادها را با شیوه‌های صحیح حل نمایند .

تضادهای جامعه سوسیالیستی بطور اساسی با تضادهای جوامع کهن —

مانند تضادهای جامعه سرمایه‌داری — فرق میکنند . تضادهای جامعه سرمایه‌داری در آنتاگونیسم و تضادم سخت و مبارزه طبقاتی شدید بیان مییابند و خود سیستم سرمایه‌داری قادر به حل آنها نیست ، بلکه فقط انقلاب سوسیالیستی میتواند آنها را حل کند . ولی بعکس تضادهای جامعه سوسیالیستی مطلب دیگراند و این تضادها آنتاگونیستی نیستند و میتوانند یکی پس از دیگری بوسیله خود سیستم سوسیالیستی حل شوند .

تضادهای اساسی جامعه سوسیالیستی همچنان عبارتند از : تضاد بین مناسبات تولیدی و نیروهای مولده و تضاد بین روبنا و زیربنای اقتصادی . معیناً این تضادهای جامعه سوسیالیستی خصلتاً با تضاد بین مناسبات تولیدی و نیروهای مولده و تضاد بین روبنا و زیربنای اقتصادی جوامع کهن فرق اساسی دارد و شکلهای دیگری پیدا میکند . سیستم اجتماعی کنونی کشور ما بر مراتب بر سیستم اجتماعی دوران کهن برتری دارد . اگر چنین نمیبود ، سیستم اجتماعی کهن واژگون نمیشد و سیستم اجتماعی نوین نمیتوانست مستقر گردد . وقتی که ما میگوئیم مناسبات تولیدی سوسیالیستی بهتر از مناسبات تولیدی دوران کهن میتواند با رشد و تکامل نیروهای مولده تطبیق کند ، منظور مان اینست که مناسبات تولیدی سوسیالیستی به نیروهای مولده امکان میدهد تا با چنان سرعتی که در جامعه کهن ممکن نبود ، رشد و تکامل یابند و بدینوسیله تولید دائماً بسط و توسعه پیدا کند و نیازمندیهای روزافزون مردم بتدریج برآورده شود . در چین کهن که تحت سلطه امپریالیسم ، فئودالیسم و سرمایه‌داری بوروکراتیک قرار داشت ، نیروهای مولده بکندی رشد و تکامل مییافتند . طی بیش از پنجاه سال قبل از آزادی حجم سالیانه تولید فولاد در چین — بدون تولید استانهای شمال شرقی — فقط چند ده هزار تن بیش نبود ؛ ولی اگر این استانها را نیز بحساب آوریم ،

آنگاه ملاحظه میشود که حد اکثر حجم سالیانه تولید فولاد کشور ما فقط قدری بیش از نهصد هزار تن بوده است . در ۱۹۴۹ حجم تولید فولاد کشور فقط بالغ بر کمی بیش از صد هزار تن میشد . ولی فقط ۷ سال پس از آزادی کشور حجم سالیانه تولید ما به چهار میلیون و چند صد هزار تن رسید . مشکل است در چین کهن از صنایع ماشین سازی و بطریق اولی از صنایع اتومبیل سازی و هواپیما سازی بتوان سخن گفت ، ولی اکنون همه اینها ایجاد گشته اند . پس از آنکه خلق سلطه امپریالیسم ، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک را برانداخت ، برای بسیاری از مردم هنوز روشن نبود که چین باید بکجا برود — بسوی سرمایه داری یا بسوی سوسیالیسم ؟ واقعیات باین سؤال چنین جواب میدهند : فقط سوسیالیسم است که میتواند چین را نجات دهد . در کشور ما نظام سوسیالیستی نیروهای مولده را بطور سریع به پیش رانده است ، این واقعیت را حتی دشمنان خارجی نیز نمیتوانند انکار کنند .

ولی نظام سوسیالیستی در کشور ما تازه مستقر شده است ؛ این نظام هنوز کاملاً ساخته و مستحکم نگردیده است . هنوز سرمایه داران در مؤسسات مختلط دولتی - خصوصی صنعتی و بازرگانی ربح ثابت (۲) میگیرند ، یعنی استثمار هنوز موجود است ؛ از نظر مالکیت باید گفت که این مؤسسات هنوز کاملاً خصیلت سوسیالیستی نیافته اند . برخی از کئوپراتیوهای تولیدی کشاورزی و صنایع دستی ما هنوز نیمه سوسیالیستی میباشند و حتی در آن کئوپراتیوهای کاملاً سوسیالیستی نیز هنوز باید مسایل معینی مربوط به مالکیت بطور مداوم حل شوند . روابط بین تولید و مبادله در تمام شاخه های اقتصاد ما طبق اصول سوسیالیستی بتدریج برقرار میگردند و اشکال روز بروز مناسب تری پیدا میشوند . در درون دو بخش از اقتصاد سوسیالیستی —

مالکیت همگانی و مالکیت کلکتیو و در مناسبات بین این دو شکل اقتصاد سوسیالیستی ، تناسب بین انباشت و مصرف مسئله بغرنجی را بوجود میآورد و مشکل است که بتوان آنرا بیکباره و کاملاً منطقی حل کرد . بطور خلاصه ، مناسبات تولیدی سوسیالیستی هم اکنون دیگر ایجاد گشته‌اند و با رشد و تکامل نیروهای مولده تطبیق میکنند ؛ ولی این مناسبات از درجه کمال خیلی بدور است و این تقص با رشد و تکامل نیروهای مولده در تضاد است . علاوه بر تطابق و تضاد بین مناسبات تولیدی و رشد و تکامل نیروهای مولده ، بین روبنا و زیربنای اقتصادی نیز تطابق و تضاد وجود دارد . سیستم دولتی و قوانین دیکتاتوری دموکراتیک خلق و ایدئولوژی سوسیالیستی که بوسیله مارکسیسم - لنینیسم هدایت میشود ، اینها بمثابة روبنا ، در تسهیل پیروزی تحول سوسیالیستی و ایجاد سازمان کار سوسیالیستی در کشور ما نقش فعال و محرکه‌ای ایفا میکند که با زیربنای اقتصاد سوسیالیستی یعنی با مناسبات تولیدی سوسیالیستی تطابق دارد ؛ ولی وجود ایدئولوژی بورژوائی و تا حدودی سبک کار بوروکراتیک در ارگانهای دولتی و کمبودهای بعضی از حلقه‌های سیستم دولتی ما با زیربنای اقتصاد سوسیالیستی در تضادند . ما این تضادها را در آینده همچنان باید طبق شرایط مشخص حل کنیم . البته بمحض اینکه این تضادها حل شدند ، مسایل نوین و تضادهای نوین پدید خواهند گشت که ایجاب میکند انسانها آنها را حل نمایند . فی‌المثل تضاد بین تولید جامعه و نیازمندیهای جامعه که برای مدتی طولانی بطور عینی وجود خواهند داشت ، باید اغلب بوسیله نقشه‌های دولتی توازن یابند . کشور ما همه ساله يك نقشه اقتصادی تدوین میکند و تناسب صحیحی بین انباشت و مصرف برقرار میسازد تا تعادلی بین تولید و نیازمندیها ایجاد گردد . منظور از تعادل ، وحدت موقتی و نسبی اضداد است . در پایان هر

سال چنین تعادلی در مجموع بوسیله مبارزه اضداد مختل میشود ، چنین وحدت تغییر مییابد و تعادل به عدم تعادل و وحدت به عدم وحدت بدل میشود و باز لازم است برای سال آینده تعادل و وحدتی برقرار ساخت . درست در همینجا است که برتری اقتصاد با نقشه ما تجلی مییابد . این تعادل و وحدت در حقیقت طی هر ماه و یا طی هر سه ماه تا حدودی بهم میخورد و قسمتاً احتیاج به تنظیم دارد . گاهی اوقات تضادها در نتیجه عدم تطابق تدابیر ذهنی با واقعیت عینی پدید میگردند و تعادل مختل میشود . این همان چیزی است که ما اشتباه کردن مینامیم . تضادها بطور مداوم پدید می آیند و حل میشوند — اینست قانون تکامل دیالکتیکی اشیاء و پدیده ها .

اوضاع امروز از اینقرار است : مبارزه طبقاتی وسیع و طوفان آسای توده های دوران انقلاب دیگر بطور عمده پایان رسیده ، ولی مبارزه طبقاتی هنوز بکلی خاتمه نیافته است ؛ توده های وسیع مردم از يك طرف از نظام جدید استقبال میکنند ، ولی از طرف دیگر هنوز کاملاً بدان خو نگرفته اند ؛ کارمندان دولتی هنوز به اندازه کافی تجربه نیاندوخته اند ، آنها باید بطور مداوم به بررسی و تحقیق سیاستهای مشخص پردازند . بسخن دیگر ، وقت لازم است تا اینکه نظام سوسیالیستی ما همچنان استقرار و استحکام یابد ، توده های مردم به این نظام نوین خو بگیرند ، و کادرهای دولتی بیاموزند و تجربه بیاندوزند . در چنین لحظه ای بخاطر وحدت کلیه ملیتهای کشور برای يك نبرد نوین — نبرد با طبیعت — و بخاطر رشد و تکامل اقتصادیات و فرهنگ مان و بخاطر اینکه تمام خلق بتواند مرحله گذار کنونی را نسبتاً با موفقیت طی کند ، بخاطر استحکام نظام نوین و ساختمان دولت جدید مان ، طرح مسئله تشخیص تضادهای درون خلق از تضادهای بین ما و دشمن و نیز طرح مسئله حل صحیح تضادهای درون خلق ضرورتی فوق العاده پیدا میکند .

۴ - مسئله سرکوب ضد انقلابیون

مسئله سرکوب ضد انقلابیون مسئله مبارزه در چارچوب تضادهای بین ما و دشمن است. در میان مردم افرادی یافت میشوند که نسبت باین مسئله نظر دیگری دارند. اشخاصیکه با ما اختلاف نظر دارند، بر دو نوعند: آنهاییکه نظرات راست دارند، هیچگونه خط فاصلی بین ما و دشمن نمیکشند و دشمن را از خود ما میدانند. این اشخاص درست آنکسانی را دوست میدانند که در نظر توده‌های مردم دشمنند. آنهاییکه نظرات "چپ" دارند، در تضادهای بین ما و دشمن بعدی مبالغه میکنند که به بعضی از تضادهای درون خلق بمثابة تضادهای بین ما و دشمن مینگرند و افرادی را ضد انقلابی میشمارند که در حقیقت ضد انقلابی نیستند. هر دوی این نظرات نادرستند. هیچک از این دو دسته نمیتواند مسئله سرکوب ضد انقلابیون را بدرستی حل کند و از نتایج کار ما در این مورد ارزیابی صحیحی بدست دهد.

برای اینکه از نتایج کار ما در مورد سرکوب ضد انقلابیون ارزیابی صحیحی بعمل آید، خالی از فایده نیست اگر تأثیرات وقایع مجارستان را در کشورمان مورد ملاحظه قرار دهیم. پس از پیدایش این وقایع بین بعضی از روشنفکران کشور ما نوساناتی مشاهده شد، ولی آشوبی برپا نگشت. دلیل این امر چه بود؟ باید گفت که یکی از دلایل این بود که ما بطور قابل ملاحظه‌ای ضد انقلابیون را ریشه کن کرده‌ایم.

بدیهی است که استحکام دولت ما در درجه اول بدلیل سرکوب ضد انقلابیون نیست، بلکه باینجهت است که ما دارای يك حزب کمونیست و يك ارتش آزادیبخش و يك خلق زحمتکش هستیم که در جریان مبارزه انقلابی چند ده ساله آبدیده شده‌اند. حزب و ارتش ما در میان توده‌ها بطور

عمیق ریشه دوانده و از کوره آزمایشات انقلاب طولانی سربلند بیرون آمده‌اند ؛ آنها نیروی رزمنده دارند . جمهوری توده‌ای ما یک‌شبه بر پا نشده‌است ، بلکه از مناطق پایگه انقلابی بتدریج رشد و تکامل یافته است . برخی از شخصیت‌های دموکراتیک نیز کم و بیش در جریان مبارزه آبدیده شده‌اند و در غم و شادی ما شریک بوده‌اند . بعضی از روشنفکران در مبارزه علیه امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی آبدیده شده‌اند . بسیاری از آنان پس از آزادی کشور نوسازی ایدئولوژیک یافته اند که هدفش مرزبندی دقیق بین ما و دشمن می‌باشد . بعلاوه ، استحکام دولت ما باین جهت است که تدابیر اقتصادی ما در اساس درست بوده ، زندگی مردم تأمین گردیده و دائماً رو به بهبود است ، و سیاست ما نسبت به بورژوازی ملی و سایر طبقات نیز صحیح بوده است و قس علیهذا . با وجود این ، موفقیت ما در زمینه کار مرکوب ضد انقلابیون بدون شك یکی از مهمترین علل استحکام دولت ما می‌باشد . بدین سبب دانشجویان ما ، گرچه عده زیادی از آنها از خانواده‌های غیر زحمتکش‌اند ، همگی — باستثناء عده خیلی — میهن پرستند و از سوسیالیسم پشتیبانی میکنند و در جریان وقایع مجارستان از خود تزلزلی نشان نداده‌اند . وضع بورژوازی ملی نیز بهمین منوال است تا چه برسد به توده‌های اصلی — کارگران و دهقانان .

پس از آزادی ، ما عده‌ای از ضد انقلابیون را سرکوب کردیم . برخی از آنان که مرتکب جنایات سنگینی شده بودند ، محکوم به مرگ گردیدند . این امر کاملاً لازم و خواست توده‌های وسیع مردم بود و برای آزادی توده‌های وسیع که مدت مدیدی در معرض ظلم و ستم ضد انقلابیون و مستبدین محلی گوناگون قرار داشتند ، یعنی بخاطر آزاد ساختن نیروهای مولده انجام گرفت . اگر ما چنین عمل نمی‌کردیم ، توده‌های مردم هرگز قادر به سربلند کردن

نمیشدند . اوضاع از ۱۹۵۶ بعد بطور ریشه‌ای تغییر یافته است . نیروهای عمده ضد انقلاب در سراسر کشور دیگر ریشه کن شده‌اند . وظیفه اصلی ما دیگر آزاد ساختن نیروهای مولده نیست بلکه حفظ کردن و رشد و تکامل دادن نیروهای مولده در چارچوب مناسبات تولیدی نوین میباشد . ولی غده‌ای نمیتوانند درك کنند که سیاست کنونی ما با اوضاع کنونی تطبیق میکند و سیاست سابق ما با اوضاع گذشته مطابقت میکرده است ؛ آنها میخواهند از سیاست کنونی برای رد تصمیمات گذشته استفاده کنند تا کامیابیهای عظیمی را که سابقاً در سرکوب ضد انقلابیون بدست آمده‌است ، انکار نمایند . این کاملاً اشتباه است و توده‌های مردم بهیچوجه به آن راه نخواهند داد .

موفقیتها جهت عمده کار ما در مورد سرکوب ضد انقلابیون را تشکیل میدهند ، ولی اشتباهاتی نیز موجود بوده‌است . در این کار ، هم مبالغه شده است و هم مواردی بچشم میخورد که ضد انقلابیون از چنگال مجازات فرار کرده‌اند . سیاست ما چنین است : ”هرجا که ضد انقلابیون پیدا شوند ، باید سرکوب گردند ؛ هرجا که اشتباهی دیده شود ، باید اصلاح گردد“ . مشی ما در کار سرکوب ضد انقلابیون مشی توده‌ایست . البته با اجرای مشی توده‌ای نیز ممکن است نواقصی در کار پیدا شود ، ولی نواقص کمتر و اصلاح آنها نیز آسانتر خواهد گردید . توده‌ها در مبارزه تجربه می‌اندوزند . آنها از کار درست تجربه مثبت بدست می‌آورند و هرگاه اشتباهی رخ دهد ، از تجربه منفی درس میگیرند .

هرگاه که اشتباهاتی در کار سرکوب ضد انقلابیون آشکار شد ، ما بمنظور اصلاح آنها تدابیری اتخاذ کرده و میکنیم . و آن اشتباهاتی که تاکنون هنوز آشکار نشده‌اند ، بمحض آشکار شدن اصلاح خواهند شد . اعلام

رفع اتهام باید در همان مقیاس قرارهای نادرست صادره باشد . من پیشنهاد میکنم که امسال یا سال آینده بمنظور جمعبندی تجارب و گسترش آنچه که درست است و مبارزه با گرایشهای ناسالم ، يك بازرسی وسیع از کار سرکوب ضد انقلابیون انجام گیرد (۳) . در مرکز ، این وظیفه باید از طرف کمیته دائمی کنفرانس نمایندگان خلق و کمیته دائمی شورای مشورتی سیاسی خلق انجام پذیرد و در محلها ، باید از طرف شوراهای خلق و کمیته‌های شورای مشورتی سیاسی خلق در استانها و شهرها دنبال شود . ما باید در جریان این بازرسی به توده کادرها و به فعالین کمک کنیم ، نه اینکه بر سر آنها آب سرد بریزیم . این درست نخواهد بود اگر بر سر آنها آب سرد ریخته شود . ولی اشتباهات بمجرد اینکه معلوم شدند ، باید حتماً تصحیح گردند . کلید ارگانهای امنیت عمومی ، دادستانی‌ها ، ارگانهای قضائی ، زندانها و ادارات مسئول نوسازی مجرمین بوسیله کار بدنی ، بدون استثناء باید چنین روشی اتخاذ کنند . ما امیدواریم که تمام اعضای کمیته دائمی کنفرانس نمایندگان خلق ، اعضای شورای مشورتی سیاسی و نمایندگان خلق در صورت امکان در این بازرسی شرکت جویند . این اقدام به تکمیل سیستم قضائی ما و همچنین به اتخاذ تدابیر صحیح نسبت به ضد انقلابیون و سایر عناصر جنایتکار کمک خواهد نمود .

وضع کنونی ضد انقلابیون را چنین میتوان توصیف کرد : هنوز ضد انقلابیون وجود دارند ، ولی تعداد آنها زیاد نیست . قبل از هر چیز باید گفت که ضد انقلابیون هنوز وجود دارند . بعضی‌ها میگویند که دیگر ضد انقلابیون در بین نیستند و صلح و آرامش در همه جا برقرار است و ما میتوانیم زیر لحاف پرقو بخوابیم . ولی این با واقعیت وفق نمیدهد . حقیقت اینست که هنوز ضد انقلابیون وجود دارند ، (البته نه در همه جا و نه

در هر واحد) و ما باید بمبارزه خود علیه آنان ادامه دهیم. باید دانست که ضد انقلابیونی که فاش و برملا نشده‌اند و مخفی بسر می‌برند، نقشه‌های شوم خود را هنوز رها نکرده‌اند، بلکه یقیناً با استفاده از هر موقعیت فتنه برپا خواهند کرد. امپریالیستهای آمریکا و دارودسته چانکایشك دائماً جاسوسانی برای عملیات تخریبی باینجا می‌فرستند. حتی زمانیکه کلیه ضد انقلابیون موجود سرکوب گردند، باز ممکن است ضد انقلابیون جدیدی پیدا شوند. اگر ما هوشیاری خود را از دست بدهیم، آنوقت به سختی غافلگیر و لاجرم دچار صدمات سنگینی خواهیم شد. در هر کجا که ضد انقلابیون به فتنه‌گری دست می‌زنند، باید آنها را با قطعیت نابود ساخت. ولی در مقیاس سراسری کشور ضد انقلابیون واقعاً زیاد نیستند. این نیز نادرست است اگر گفته شود که در سراسر کشور هنوز تعداد زیادی ضد انقلابی وجود دارد. قبول یکچنین ارزیابی هم باعث گمگشتگی می‌گردد.

۳ - مسئله کئوپراتیوه کردن کشاورزی

جمعیت روستاهای کشور با بیش از ۵۰ میلیون نفر است و از اینرو وضع دهقانان در رشد و تکامل اقتصاد ملی و استحکام حکومت ما دارای اهمیت بسیار بزرگی میباشد. بنظر من، وضع در این زمینه بطور کلی رضایتبخش است. کئوپراتیوه کردن کشاورزی با موفقیت انجام یافته‌است و این امر یکی از تضادهای بزرگ کشور ما را - تضاد بین صنعتی کردن سوسیالیستی و اقتصاد کشاورزی انفرادی - حل نموده‌است. از آنجا که کئوپراتیوه کردن کشاورزی با چنین سرعتی انجام پذیرفت، بعضی‌ها نگران شدند که مبادا نواقصی رخ دهد. فی الواقع نواقصی چند بچشم می‌خورند، ولی

خوشبختانه چندان بزرگ نیستند و وضع بطور کلی سالم است . دهقانان با شوق و ذوق فراوان کار میکنند و با وجود اینکه در سال گذشته زیانهای آفات طبیعی مانند طغیان آب ، خشکسالی و طوفان بیشتر از سالهای اخیر بود ، حجم تولید غلات در سراسر کشور افزایش یافته است . معهذا بعضی ها طوفان کوچکی بر پا و ادعا میکنند که کثوپراتیوه کردن کشاورزی بکار نميخورد و برتری ندارد . آیا کثوپراتیوه کردن کشاورزی دارای مزیتی است یا نه ؟ در میان اسنادیکه امروز در این نشست توزیع شده است ، سندی درباره کثوپراتیو "وان گوه فن" (۴) واقع در شهرستان زون هوا از استان حه به وجود دارد ، من پیشنهاد میکنم آنرا مطالعه کنید . این کثوپراتیو که در يك منطقه کوهستانی واقع است ، در گذشته فقیر و محتاج بوده و همه ساله به کمک غله از طرف دولت توده‌ای نیاز داشته است . هنگامیکه در ۱۹۵۳ در آنجا کثوپراتیو تشکیل شد ، همه آنرا " کثوپراتیو بی‌نویان " نامیدند . ولی در نتیجه مبارزه سخت چهار ساله وضع این کثوپراتیو سال بسال رو به بهبودی نهاد ، بطوریکه اکنون اکثریت مطلق اعضای این کثوپراتیو دارای مازاد غله میباشند . آنچه را که این کثوپراتیو توانست خلق کند ، باید سایر کثوپراتیوها نیز تحت شرایط عادی و حتی اگر بزمائی بیشتر احتیاج باشد ، بتوانند بیافرینند . این نشان میدهد که ادعای نادرست بودن کثوپراتیوه کردن پایه و اساسی ندارد .

از اینجا باز معلوم میشود که برای تشکیل کثوپراتیوها به مبارزه سختی نیاز است . هر پدیده نو همواره از راه پریپیچ و خم و در مبارزه با مشکلات رشد مییابد . خیال باطلی است اگر فکر کنیم که در امر سوسیالیسم بدون برخورد با دشواریها و پیچ و خمها و بدون صرف حد اکثر نیرو کامیابی را باد موافق برایگان میآورد و موفقیت سهل و آسان بدست میآید .

پشتیبانان فعال کثوپراتیوها کیستند ؟ اینها اکثریت مطلق دهقانان فقیر و قشر پائینی دهقانان میانه حال هستند که مجموعاً بیش از ۷۰ درصد جمعیت روستاها را تشکیل میدهند . بخش اعظم بقیه مردم نیز به کثوپراتیوها امید میبندند . فقط اقلیت بسیار ناچیزی واقعاً ناراضی هستند . عده زیادی بدون تجزیه و تحلیل این وضع و بدون بررسی جامعی از کامیابیها و نقایص کثوپراتیوها و علل پیدایش این نواقص ، جزء را بعنوان کل قلمداد میکنند ؛ بدینسان بعضیها طوفان کوچکی براه انداخته و ادعا میکنند که گویا کثوپراتیوها برتری ندارند .

برای استحکام کثوپراتیوها چقدر وقت لازم است و این ادعاهائی که گویا کثوپراتیوها مزیتی نشان نمیدهند ، تاکی بساط خود را بر خواهند چید ؟ از تجارب رشد و تکامل بسیاری کثوپراتیوها چنین بر میآید که تقریباً پنج سال یا کمی بیشتر وقت لازم است . اکنون از عمر اکثر کثوپراتیوهای ما فقط کمی بیش از یکسال نمیگذرد و این غیرمنطقی است اگر توقع داشته باشیم که وضع آنها از هر لحاظ خوب باشد . بنظر من اگر کثوپراتیوها در جریان اولین نقشه پنج ساله تشکیل شوند و در جریان دومین نقشه پنج ساله استحکام یابند ، آنوقت باید کاملاً راضی باشیم .

کثوپراتیوها هم اکنون پروسه استحکام تدریجی را میگذرانند . در آنها تضادهائی هنوز موجودند که باید حل شوند . مثلاً تضادهائی بین دولت و کثوپراتیوها ، در درون کثوپراتیوها و بین کثوپراتیوها وجود دارند که باید آنها را حل کرد .

ما باید پیوسته دقت کنیم که تضادهای فوقالذکر در زمینههای تولید و توزیع حل شوند . در مسئله تولید اقتصاد کثوپراتیوی باید از يك طرف تابع نقشه واحد اقتصادی دولت باشد ، ولی در عین حال بدون

اینکه نقشه واحد ، سیاستها و مقررات دولتی را تقض کند ، باید تا حدودی
 نرمش و استقلال داشته باشد ؛ از طرف دیگر در داخل کثوپراتیوها هر
 خانوار باید تابع نقشه عمومی کثوپراتیو و یا گروه تولیدی خود باشد ، ولی
 میتواند در مورد قطعه زمینی که برای استفاده شخصی اش معین شده است و یا
 در مورد سایر امور اقتصادی شخصی برای خود نقشه‌هایی تدوین نماید . ما
 در مورد مسئله توزیع باید منافع دولتی ، کلکتیوی و منافع شخصی را بحساب
 آوریم . ما باید بین مالیاتهای دولتی ، انباشت کثوپراتیوها و درآمدهای
 شخصی دهقانان تناسب صحیحی برقرار نمائیم و پیوسته مترصد باشیم تا
 تضادهایی را که در این امر پدید می‌آیند ، حل کنیم . دولت و کثوپراتیوها
 باید هر دو ذخیره کنند ، ولی این ذخیره نباید بیش از اندازه زیاد باشد . ما
 باید از کلیه امکانات استفاده کنیم تا دهقانان در سالهای عادی خرمن
 بتوانند سال بسال درآمد شخصی خود را براساس افزایش تولید بالا ببرند .
 عده زیادی میگویند که دهقانان سخت زندگی میکنند . آیا این نظر
 صحیح است ؟ این نظر از يك طرف صحیح است . زیرا امپریالیستها و عمال
 آنان کشور ما را بیش از يك قرن تحت ظلم و ستم و استثمار خود نگهداشته
 بودند بطوریکه این سرزمین کشوری بسیار فقیر گشته است ؛ بدین جهت
 نه فقط سطح زندگی دهقانان ما ، بلکه سطح زندگی کارگران و روشنفکران
 ما نیز پائین است . ما برای اینکه بتوانیم سطح زندگی تمام خلق کشور ما را
 بتدریج بالا ببریم ، احتیاج به چند ده سال کار سخت داریم . اگر لغت "سخت"
 در این مفهوم استعمال شود ، بجاست . ولی از طرف دیگر چنین نظری نادرست
 است . این نادرست است اگر ادعا شود که طی هفت سال پس از آزادی فقط
 زندگی کارگران بهبود یافته و در زندگی دهقانان تغییری حاصل نشده است .
 در حقیقت زندگی کارگران و زندگی دهقانان هر دو باستثناء عده خیلی

قلیلی ، تا اندازه‌ای بهبود یافته است . بعد از آزادی کشور ، دهقانان از قید استثمار مالکان ارضی رها شدند و تولید آنان سال بسال رشد و تکامل یافته است . بعنوان مثال غلات را در نظر بگیریم : در سال ۱۹۴۹ میزان تولید غلات کشور فقط کمی بیش از ۱۰۵ میلیون تن بود . ولی در سال ۱۹۵۶ به بیش از ۱۸۰ میلیون تن رسید ، یعنی تقریباً ۷۵ میلیون تن بر آن افزوده شد . مالیات کشاورزی دولتی بار سنگینی نیست و در سال تقریباً بالغ بر ۱۵ میلیون تن میشود . مقدار غله ایکه همه ساله از دهقانان به قیمت عادی خریداری میشود ، نیز کمی بیش از ۲۵ میلیون تن است . این دو فقره مجموعاً فقط کمی بیش از ۴۰ میلیون تن است . بیش از نیمی از این غلات در روستاها و شهرهای کوچک مجاور دهات فروخته میشود . از اینرو روشن است که نمیتوان منکر بهبود زندگی دهقانان شد . ما در نظر داریم برای مدت چند سال غله ایکه از دهقانان بعنوان مالیات گرفته یا خریده میشود ، بطور کلی در سطح کمی بیش از ۴۰ میلیون تن ثابت نگهداریم تا اینکه کشاورزی رشد و کثورتیوها استحکام یابد و کمبود عمده تعداد کمی از خانواده‌های دهقانی بر طرف گردد و در نتیجه کلیه خانوارهای دهقان — بجز عده‌ای که محصولات صنعتی تولید میکنند — بتوانند غله اضافی و یا برای رفع مایحتاج خود غله داشته باشند . بدین ترتیب در دهات دیگر دهقان فقیر دیده نخواهد شد و سطح زندگی همه دهقانان به سطح زندگی دهقانان میانه حال خواهد رسید و یا از آن جلو خواهد افتاد . این نادرست است اگر ما بطور ساده درآمد متوسط سالیانه يك دهقان را با درآمد متوسط سالیانه يك کارگر مقایسه کنیم و سپس بگوئیم درآمد این یکی پائین و درآمد آن یکی بالاست . بازده کار تولیدی کارگران از بازده کار تولیدی دهقانان بسیار بیشتر است ، در حالیکه هزینه زندگی دهقانان بمراتب کمتر از هزینه زندگی

کارگران شهری میباشد. بدین جهت نمیتوان گفت که کارگران مورد توجه ویژه دولت قرار میگیرند. دستمزد تعداد کمی از کارگران و برخی از کارمندان ادارات دولتی قدری بالاست و دهقانان بحق از این امر ناراضی اند. لذا لازم است طبق شرایط مشخص در این مورد اصلاحات مناسبی انجام گیرد.

۴ — مسئله صاحبان صنایع و بازرگانان

در مورد تحول نظام اجتماعی کشور ما، علاوه بر کثوهراتیوه کردن کشاورزی و صنایع دستی تبدیل مؤسسات صنعتی و بازرگانی خصوصی به مؤسسات مختلط دولتی - خصوصی نیز در ۱۹۵۶ پایان یافت. اجرای سریع و موفقیت آمیز این تحولات بستگی نزدیکی باین داشت که ما با تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی بمشابه تضاد درون خلق برخورد کردیم. آیا این تضاد طبقاتی دیگر کاملاً حل شده است؟ خیر. هنوز برای حل کامل این تضاد مدتی وقت لازم است. ولی امروز بعضیها میگویند که سرمایه داران چنان نوسازی یافته اند که دیگر تقریباً تفاوتی با کارگران ندارند و بدینجهت ادامه نوسازی آنها دیگر ضرور نیست. حتی عده ای یافت میشوند که میگویند سرمایه داران از کارگران قدری باشعورترند. باز عده ای دیگر سؤال میکنند: اگر نوسازی لازم است پس چرا طبقه کارگر نوسازی نمییابد؟ آیا این نظرات درستند؟ مسلماً خیر.

در جریان ساختمان جامعه سوسیالیستی همه افراد - چه استثمارکنندگان و چه زحمتکشان - احتیاج به نوسازی دارند. چه کسی ادعا کرده است که طبقه کارگر احتیاجی به نوسازی ندارد؟ بدیهی است که نوسازی استثمارکنندگان با نوسازی زحمتکشان خصلاً فرق میکند، و این دو نوع

نوسازی را نباید با یکدیگر مخلوط کرد. طبقه کارگر جامعه را در مجموع در جریان مبارزه طبقاتی و مبارزه با طبیعت تغییر میدهد و در عین حال خود را نیز نوسازی میکند. طبقه کارگر باید در پروسه کار پیوسته بیاموزد، کمبودهای خود را بتدریج برطرف سازد و هیچگاه نباید در جا بزند. بعنوان مثال خود ما حاضرین این جلسه را در نظر بگیرید: بسیاری از ما همه ساله پیشرفت معینی میکنیم، یعنی خود ما را دائماً نوسازی میکنیم. من خودم سابقاً دارای انواع گوناگون نظرات غیر مارکسیستی بودم و بعدها به مارکسیسم دست یافتم. من مارکسیسم را قدری از میان کتابها آموختم و بدین ترتیب اولین گام را برای نوسازی ایدئولوژیک خودم برداشتم، ولی نوسازی من بطور عمده در پروسه مبارزه طبقاتی طی سالهای متعددی انجام گرفته است. ولی من در آینده نیز باید مطالعه و تحقیق کنم و فقط در این صورت است که میتوانم به پیشرفتهای بیشتری دست یابم، در غیر اینصورت عقب خواهم ماند. آیا سرمایه داران آنقدر با شعور شده اند که دیگر نیازی به نوسازی ندارند؟

بعضی ها ادعا میکنند که امروز بورژوازی چین خصلت دوگانه خود را از دست داده است و خصلتی یگانه یافته است. آیا واقعاً چنین است؟ خیر. عناصر بورژوائی از یکسو هم اکنون کارمند اداری مؤسسات مختلط دولتی - خصوصی شده اند و پروسه تحول از استثمارگر به زحمتکشی را میگذرانند که از دسترنج کار خود زندگی میکنند؛ ولی از سوی دیگر آنها هنوز از مؤسسات مختلط دولتی - خصوصی ربح ثابت میگیرند، یعنی اینکه آنها هنوز از ریشه های استثمار خود نبریده اند. هنوز بین آنها و طبقه کارگر در زمینه ایدئولوژی، احساسها و عادات زندگی فاصله بزرگی موجود است. چگونه میتوان در چنین حالتی ادعا کرد که آنها خصلت دوگانه خود را از دست

داده‌اند ؟ حتی اگر آنها ربح ثابت هم دیگر نگیرند و برچسب “بورژوازی” از آنها کنده شود ، معذلك نوسازی ایدئولوژیک آنان باز هم باید مدتی طولانی ادامه یابد . اگر قبول شود که بورژوازی خصلت دوگانه خود را از دست داده‌است ، آنگاه وظیفه نوسازی و آموزش سرمایه‌داران نیز منتفی خواهد شد . باید گفت که ادعای فوق‌الذکر نه با وضع واقعی صاحبان صنایع و بازرگانان تطبیق میکند و نه با خواست اکثریت عظیم آنان . در چند سال گذشته اکثریت عظیم صاحبان صنایع و بازرگانان به آموزش تمایل نشان داده‌اند و پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای نیز در این زمینه کرده‌اند . صاحبان صنایع و بازرگانان فقط میتوانند در پروسه کار نوسازی ریشه‌ای یابند ؛ آنها باید با کارگران و کارمندان مشترکاً در مؤسسات کارکنند و مؤسسات را بمثابة پایگاهی برای نوسازی خود تلقی نمایند . معیذاً تغییر بعضی از نظرات کهنه آنان از طریق آموزش نیز حایز اهمیت است . آموزش صاحبان صنایع و بازرگانان باید داوطلبانه باشد . بسیاری از صاحبان صنایع و بازرگانان پس از شرکت در کلاسهای مخصوص چند هفته‌ای و بازگشت به مؤسسات با کارگران و نمایندگان دولت در این مؤسسات بیشتر زبان مشترك پیدا کرده‌اند و بدین ترتیب شرایط همکاری بهبود یافته‌است . آنها با تجربه شخصی خود در مییابند که ادامه آموزش و ادامه نوسازی برای آنان سودمنداست . نظری که در بالا بدان اشاره شد ، مبنی بر اینکه بورژوازی احتیاج به آموزش و نوسازی ندارد ، بهیچوجه ترجمان نظر اکثریت عظیم صاحبان صنایع و بازرگانان نیست بلکه ترجمان نظر عده معدودی از آنان است .

• — مسئله روشنفکران

تضادهای درون خلق کشور ما در میان روشنفکران نیز ظاهر میشود .

چندین میلیون نفر روشنفکر که سابقاً به جامعه کهن خدمت میکردند ، اکنون به خدمت جامعه نوین درآمده‌اند ، حال مسئله اینطور مطرح است که آنها چگونه میتوانند خود را با نیازمندیهای جامعه نوین تطبیق دهند و ما چگونه میتوانیم به آنها کمک کنیم تا آنها با نیازمندیهای جامعه نوین تطابق یابند . این نیز یکی از تضادهای درون خلق است .

در هفت سال گذشته اکثریت عظیم روشنفکران کشور ما پیشرفتهای محسوسی کرده‌اند . آنها موافقت خود را با نظام سوسیالیستی ابراز داشته‌اند . بسیاری از آنها با پشتکار زیاد به مطالعه مارکسیسم میپردازند و برخی از آنان هم اکنون کمونیست شده‌اند . در حال حاضر تعداد آنان گرچه کم است ، ولی دائماً افزایش مییابد . البته امروز میان روشنفکران هنوز اشخاصی یافت میشوند که به سوسیالیسم بدیده تردید مینگرند و یا با آن موافقت ندارند . ولی این اشخاص در اقلیتند .

کشور ما برای امر دشوار ساختمان سوسیالیسم به خدمت تعداد هرچه بیشتر روشنفکران نیازمند است . ما باید به کلیه روشنفکرانی که واقعاً مایلند با سوسیالیسم خدمت کنند ، اعتماد داشته باشیم و مناسبات خودمان را با آنها از ریشه بهبود بخشیم و آنان در حل کلیه مسائلی که حل آنها ضرور است ، کمک کنیم تا بتوانند بنحو احسن استعداد و توانائی خود را شکوفا سازند . بسیاری از رفقای ما نمیتوانند روشنفکران را بدور خود متحد سازند ، نسبت به آنها حسن رفتار میکنند و برای کار آنها ارزشی قایل نمیشوند و در امور علمی و فرهنگی دخالتهای بیجا میکنند . کلیه این نقایص باید برطرف شوند .

باوجود اینکه توده وسیع روشنفکران ما پیشرفتهائی کرده‌اند ، ولی آنها نباید باین مختصر قناعت کنند . آنها باید به نوسازی خود همچنان

ادامه دهند ، بتدریج جهانی بینی بورژوائی را بدور بیاندازند و به جهانی بینی پرولتاریائی کمونیستی دست یابند تا بتوانند خود را با نیازمندیهای جامعه نوین کاملاً تطابق دهند و با کارگران و دهقانان بطور فشرده متحد شوند .

تغییر جهانی بینی تغییری اساسی است و تا امروز هنوز نمیتوان گفت که اکثر روشنفکران این پروسه را گذرانده اند . ما امیدواریم که روشنفکران ما همچنان به پیشرفت خود ادامه دهند ، در جریان کار و آموزش خود رفته رفته به جهانی بینی کمونیستی دست یابند ، مارکسیسم - لنینیسم را بتدریج فراگیرند و با کارگران و دهقانان یکی شوند و در نیمه راه باز نایستند و بخصوص خود را عقب نکشند ، زیرا عقب نشینی آینده ای ندارد . از آنجا که نظام اجتماعی کشور ما تغییر یافته است و اساس اقتصادی ایدئولوژی بورژوائی بطور عمده درهم شکسته شده است ، لذا برای تعداد زیادی از روشنفکران نه تنها لازم بلکه ممکن است که جهانی بینی خود را تغییر دهند . اما تغییر نهائی جهانی بینی احتیاج به زمانی طولانی دارد و ما باید در کار خود صبر و حوصله به خرج دهیم و از شتابزدگی و تعجیل پرهیز کنیم . بدون شك حتماً عده ای وجود دارند که مع الوصف از لحاظ ایدئولوژی حاضر به پذیرش مارکسیسم - لنینیسم و کمونیسم نیستند . از این اشخاص نباید توقع زیاد داشت . ما باید بآنها امکان کار مناسب بدهیم مشروط باینکه آنها دستورات دولت را انجام دهند و طبق موازین قانونی کار کنند .

در این اواخر کار ایدئولوژیک و سیاسی در میان روشنفکران و جوانان دانشجو کاسته شده است و حتی گرایشهای ناسالمی به چشم میخورد . بعضی ها بر این نظرند که گویا سیاست و آینده میهن و آرمانهای بشر همگی قابل توجه نیستند و مارکسیسم که زمانی مد روز بود ، امروز دیگر از مد افتاده است . برای مبارزه با این گرایشها اکنون ما باید به کار ایدئولوژیک

و سیاسی خود شدت بخشیم . چه روشنفکران و چه جوانان دانشجو همه باید با پشتکار زیاد به تحصیل خود ادامه دهند . علاوه بر تحصیلات تخصصی آنها نیز باید در زمینه های سیاسی و ایدئولوژیک پیشرفتهائی بدست آورند ، بدین منظور آنها باید مارکسیسم و مسایل سیاسی روز را بیاموزند . نداشتن نظرات سیاسی صحیح همانند نداشتن روح است . نوسازی ایدئولوژیک در گذشته ضرور بوده و نتایج مثبتی هم بدست داده است . ولی شیوه آن قدری خشن بود و بعضی ها را رنجانده است . این پسندیده نبوده است . در آینده باید از این نواقص پرهیز کرد . کلیه ادارات و سازمانها باید در مورد کار ایدئولوژیک و سیاسی حس مسئولیت داشته باشند . حزب کمونیست ، سازمان جوانان ، ادارات دولتی مسئول این کار و بویژه مدیران و معلمین مدارس باید این کار را برعهده خود بگیرند . رهنمود آموزش و پرورش ما باید برای تمام دانش پژوهان امکاناتی فراهم کند تا آنها بتوانند خود را از نظر اخلاقی ، معنوی و جسمی رشد و پرورش دهند و بیک زحمتکش دارای آگاهی سوسیالیستی و با معلومات بدل گردانند . ما باید علاقمندی بکار و صرفه جوئی در امر ساختمان کشور را تشویق کنیم . ما باید به جوانان بفهمانیم که کشور ما در حال حاضر هنوز کشوری بسیار فقیر است و تغییر ریشه ای این وضع در مدتی کوتاه میسر نیست و فقط با مساعی مشترک نسل جوان و تمام مردم مان که با دستان خود کار میکنند ، چین میتواند در عرض چند ده سال به کشوری غنی و مقتدر بدل گردد . استقرار نظام سوسیالیستی راهی را در پیش پای ما گشوده است که بجهان ایده آل میرود ، ولی تحقق این آرمان نیاز بکار خستگی ناپذیر ما دارد . بعضی از جوانان تصور میکنند حال که ما در جامعه سوسیالیستی زندگی میکنیم ، همه چیز باید خوب و بی نقص باشد و میپندارند که میتوانند بدون زحمت از خوشبختی حاضر و آماده ای برخوردار

شوند . این فکری است که با واقعیت منطبق نمیباشد .

۴ - مسئله اقلیتهای ملی

اقلیتهای ملی کشور ما بیش از ۳ میلیون نفرند . آنها با وصف اینکه فقط شش در صد جمعیت کل چین را تشکیل میدهند ، ولی سرزمینهای مسکونیشان مناطق وسیعی را که تقریباً برابر ۵۰ تا ۶۰ در صد مساحت کل کشور است ، دربر میگیرد . بدین جهت باید حتماً بین ملت حان و اقلیتهای ملی مناسبات حسنه حکمفرما باشد . کلید حل این مسئله رفع شوینیسیم عظمت طلبانه ملت حان است . در عین حال ناسیونالیسم محلی در آنجائیکه بین اقلیتهای ملی دیده میشود ، باید برطرف گردد . چه شوینیسیم عظمت طلبانه ملت حان ، چه ناسیونالیسم محلی ، هر دو در خلاف جهت وحدت ملیتها سیر میکنند . این نیز یکی دیگر از تضادهای درون خلق است که باید بر آن فایق آمد . ما در این زمینه قدری کار کرده ایم و در مقایسه با گذشته ، در بیشتر مناطق اقلیت نشین مناسبات بین ملیتها بسیار بهبود یافته است . ولی کماکان مسایلی موجودند که حل آنها ضرور است . در بعضی از مناطق هنوز شوینیسیم عظمت طلبانه ملت حان و ناسیونالیسم محلی بطور جدی دیده میشود که باید بدان توجه فراوان مبذول داریم . طی سالهای اخیر در اثر مساعی همه ملیتها ، در اکثر مناطق اقلیت نشین اصلاحات دموکراتیک و تحول سوسیالیستی بطور عمده پایان یافته است . در تبت هنوز اصلاحات دموکراتیک انجام نگرفته است ، زیرا در آنجا شرایط هنوز آماده نیست . طبق موافقتنامه ۱۷ ماده ای منعقد بین دولت توده ای مرکزی و دولت محلی تبت ، در آنجا نیز اصلاح سیستم اجتماعی باید انجام گیرد .

اما زمان اجرای این اصلاحات فقط وقتی معین میشود که اکثریت عظیم توده‌های مردم ثبت و رهبران آنها انجام چنین امری را امکان پذیر بدانند . در این مورد نباید عجله کرد . اکنون تصمیم گرفته شده است که در دوره دومین نقشه پنج ساله از اصلاحات دموکراتیک در ثبت خودداری شود . ولی اینکه آیا در دوره سومین نقشه پنج ساله چنین اصلاحاتی صورت خواهد گرفت یا نه ، تنها میتواند طبق شرایط آنزمان تعیین شود (۵).

۷ - نقشه کشی همه جانبه و تنظیم مناسب

منظور از نقشه کشی همه جانبه نقشه کشی برای خلق ۶۰۰ میلیونی کشور ماست . ما باید در تدوین نقشه‌ها ، در رتق و فتق امور و بررسی مسایل همواره این واقعیت را که چین کشوری ۶۰۰ میلیون نفر جمعیت دارد ، مبداء عمل خود قرار دهیم ؛ این واقعیت را هیچگاه نباید از نظر دور داشته باشیم . اصولاً طرح این مسئله برای چیست ؟ آیا هنوز کسانی هستند که نمیدانند کشور ما ۶۰۰ میلیون نفر جمعیت دارد ؟ خیر همه میدانند ، ولی بعضی‌ها در جریان کار این موضوع را از نظر دور داشته و تصور میکنند که هرچه افراد کمتر و دایره آن تنگ تر باشد ، بهتر است . آنهائیکه طرفدار "دایره تنگ" هستند ، با این نظر مخالفند : بایستی کلیه عوامل مثبت را بحرکت در آورد ، کلیه کسانی را که وحدت با آنها ممکن است ، متحد نمود ، تمام عوامل منفی را تا حد امکان بعوامل مثبت بدل کرد و در خدمت امر عظیم ساختمان جامعه سوسیالیستی نهاد . من امیدوارم این اشخاص افق دید وسیعتری بیابند و واقعاً قبول کنند که کشور ما ۶۰۰

میلیون نفر جمعیت دارد ، و این واقعیتی عینی است و سرمایه ما را تشکیل می‌دهد . کشور ما پرجمعیت است ، این امر خوبی است ولی طبعاً مشکلاتی نیز به‌مراه دارد . کار ساختمانی ما در تمام رشته‌ها با جوش و خروش به پیش می‌رود و به موقعیتهای بزرگی دست یافته‌است ، معیناً هنوز در مرحله گذار کنونی با همه تغییرات عظیم اجتماعی‌اش ، مسایل مشکل فراوانی موجود است . پیشرفت و مشکلات تضادی را تشکیل می‌دهند . هر تضاد نه فقط باید بلکه بخوبی می‌تواند حل شود . مشی ما عبارت است از نقشه‌کشی همه جانبه و تنظیم مناسب . ما باید کلیه مسایل — اعم از مسئله غلات ، آفات طبیعی ، فراهم کردن کار برای افراد ، آموزش و پرورش ، روشنفکران ، و یا مسئله جبهه متحد کلیه نیروهای میهن‌پرست و مسئله اقلیتهای ملی و مسایل دیگر — را از دیدگاه نقشه‌کشی همه جانبه برای همه مردم ملاحظه کنیم و باید طبق امکانات مشخص زمان و مکان و پس از مشورت با افراد محافل مختلف جامعه ، تدابیری جهت تنظیم کارها اتخاذ نمائیم . بهیچوجه نباید شکوه و شکایت کرد که گویا جمعیت زیاد و مردم عقب مانده‌اند و یا اینکه کار پرهزمت و اجرای آن مشکل است ، از زیر کار در رفت . ولی آیا این بمعنای آنستکه دولت مسئول کلیه امور مردم است ؟ مسلماً خیر . سازمانهای اجتماعی یا حتی توده‌ها می‌توانند بلاواسطه در مورد بسیاری از امور و درباره بسیاری از اشخاص چاره‌اندیشی نمایند ، آنها می‌توانند تدابیر خوب و متعددی اتخاذ کنند . البته این نیز در چارچوب اصل ” نقشه‌کشی همه‌جانبه و تنظیم مناسب ” جای می‌گیرد . ما باید سازمانهای اجتماعی و توده‌های مردم را در همه جا در انجام این عمل راهنمایی کنیم .

۸- درباره "بگذار صد گل بشکفت ، بگذار صد مکتب باهم رقابت کند" و "همزیستی طویل المدت و کنترل متقابل"

شعارهای "بگذار صد گل بشکفت ، بگذار صد مکتب با هم رقابت کند" و "همزیستی طویل المدت و کنترل متقابل" چگونه مطرح شده‌اند ؟ این شعارها طبق اوضاع مشخص چین و بر اساس قبول این حقیقت که در جامعه سوسیالیستی هنوز تضادهای مختلف موجودند ، و همچنین بر اساس نیاز مبرم کشور در تسریع رشد و تکامل اقتصاد و فرهنگ ، تدوین گشته‌اند . رهنمود "بگذار صد گل بشکفت ، بگذار صد مکتب باهم رقابت کند" ، رهنمودی است که سبب تسریع رشد هنر و پیشرفت علوم و رونق فرهنگ سوسیالیستی کشور ما میگردد . اشکال و سبکهای گوناگون هنر میتوانند آزادانه تکامل یابند و مکاتب مختلف علوم میتوانند آزادانه باهم رقابت کنند . ما معتقدیم که تحمیل سبکی هنری و مکتبی معین و قدغن کردن سبک و مکتب دیگر بوسیله تدابیر اداری ، به رشد هنر و علم زیان میرساند . مسایل حق و ناحق در هنر و علم ، باید از طریق بحث آزادانه محافل هنرمندان و دانشمندان و پراتیک هنری و علمی حل شوند ، نه از طریق سطحی و ساده . برای تشخیص صحت و یا سقم يك مطلب اکثراً احتیاج بیک مرحله آزمایشی است . در گذشته پدیده تو و صحیح در بدو امر اغلب مورد قبول اکثر مردم واقع نمیشد و میبایستی فقط در جریان پرپیچ و خم مبارزه رشد یابد . اغلب مردم يك پدیده صحیح و خوب را در بدو امر چون گلی خوشبو نمیدانند ، بلکه بدان بمشابه علفی سمی مینگرند . زمانی بود که نظریه کوپرنیک (۶) در باره منظومه شمسی و تئوری اولوسیون داروین (۷) نادرست شمرده میشدند

و میبایستی طی مبارزه‌ای سخت صحت خود را باثبات رسانند . در تاریخ چین نیز نمونه‌های مشابه زیاد است . شرایط برای رشد يك پدیده نو در جامعه سوسیالیستی با شرایط در جامعه کهن از اساس فرق میکند و بمراتب بر آن برتری دارد . با وجود این ، هنوز بکرات دیده میشود که از رشد نیروهای نورسته جلوگیری میگردد و پیشنهادات منطقی سرکوب میشود . نه در اثر تضییقات عمدی بلکه تنها بعلت عدم تشخیص نیز میتوان سدی در راه رشد پدیده‌های نوین پدید آورد . بدین جهت باید در عرصه علم و هنر در تشخیص صحیح از ناصحیح محتاط بود ، بحث آزاد را تشویق نمود و از نتیجه‌گیریهای عجولانه خودداری کرد . بنظر ما چنین برخوردی میتواند به تکامل نسبتاً موفقیت آمیز علم و هنر کمک کند .

مارکسیسم نیز در جریان مبارزه تکامل یافته است . مارکسیسم در ابتدا آماج حملات گوناگون قرار میگرفت و علف سمی شمرده میشد و هنوز هم در بسیاری از نقاط جهان مورد حمله قرار میگیرد و بمثابه علف سمی محسوب میشود . در کشورهای سوسیالیستی مارکسیسم موضع دیگری دارد . معذک ، در این کشورها نیز ایدئولوژی‌های غیرمارکسیستی و ضد مارکسیستی هنوز موجودند . در چین ، گرچه تحول سوسیالیستی در مورد سیستم مالکیت بطور اساسی انجام یافته و مبارزات طبقاتی وسیع و طوفان آسای توده‌ای که مشخصه دوره انقلاب است ، بطور عمده پایان پذیرفته ، ولی بقایای طبقات سرنگون شده مالکان ارضی و کمپرادورها هنوز موجود است ، بورژوازی هنوز برجاست و خرده بورژوازی تازه در حال تحول است . مبارزه طبقاتی هنوز تمام نشده است . مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی ، مبارزه طبقاتی بین نیروهای سیاسی گوناگون و مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی در زمینه ایدئولوژیک هنوز مبارزه‌ای طولانی و پیچیده خواهد

بود و حتی گاهی بسیار حدت خواهد یافت . پرولتاریا کوشش میکند تا جهان را طبق جهان بینی خود دگرگون سازد و بورژوازی نیز سعی دارد تا جهان را طبق جهان بینی خود تغییر دهد . در این مورد این مسئله ” پیروزی کی بر کی “ سوسیالیسم یا کاپیتالیسم ، هنوز عملاً حل نشده است . مارکسیستها کفافی السابق چه در میان تمام جمعیت و چه در میان روشنفکران در اقلیتند . از اینرو مارکسیسم باید همچنان در جریان مبارزه رشد و تکامل یابد . مارکسیسم فقط در مبارزه میتواند رشد و تکامل یابد — در گذشته چنین بوده است ، اکنون هم چنین است و در آینده نیز بطور قطع چنین خواهد بود . يك پدیده صحیح همیشه در جریان مبارزه علیه يك پدیده ناصحیح رشد مییابد . راستی ، خوبی و زیبایی همیشه در مقابل ناراستی ، بدی و زشتی وجود داشته و در مبارزه با آن رشد میکند . بمحض اینکه بشر بطور کلی کذب و ناراستی را بدور اندازد و حقیقت مشخص را بپذیرد ، آنگاه حقیقت نو علیه نظرات نادرست جدید بمبارزه برمیخیزد . این مبارزه هرگز پایان پذیر نیست . این قانون تکامل حقیقت است و طبعاً قانون تکامل مارکسیسم نیز میباشد .

برای اینکه در کشور ما نتیجه مبارزه ایدئولوژیک بین سوسیالیسم و کاپیتالیسم معلوم شود ، هنوز دورانی بس طولانی لازم است . علت آن اینست که تأثیر بورژوازی و روشنفکرانی که از جامعه کهن برخاسته اند ، بصورت ایدئولوژی طبقاتی در کشور ما برای مدتی طولانی همچنان باقی خواهد ماند . اگر ما این حقیقت را کاملاً و یا اصلاً نشناسیم ، مرتکب اشتباه عظیمی خواهیم شد و مبارزه لازم ایدئولوژیک را از نظر فرو خواهیم گذاشت . مبارزه ایدئولوژیک با سایر مبارزات فرق میکند . در این مبارزه نباید به شیوه های خشن و قهرآمیز متوسل شد ، بلکه باید شیوه پرحوصله استدلال را بکار بست .

اکنون سوسیالیسم در مبارزه آیدئولوژیک برتری دارد . قدرت عمده دولت در دست زحمتکشان تحت رهبری پرولتاریاست . حزب کمونیست صاحب اقتدار و اعتبار فوق العاده است . گرچه در کار ما نواقص و اشتباهاتی وجود دارد ، ولی هر فرد منصف میتواند ببیند که ما نسبت بخلق وفاداریم و مصمم و قادریم که باتفاق خلق میهنمانرا بنحو احسن بسازیم و تاکنون نیز به کامیابیهای بزرگی نایل گردیده‌ایم و در آینده هم به موفقیت‌های باز هم بزرگتری دست خواهیم یافت . اکثریت قاطع عناصر بورژوازی و روشنفکرانی که از جامعه کهن برخاسته‌اند ، میهن پرستند . آنها در راه میهن سوسیالیستی شکوفان خود حاضر به خدمت‌اند و بخوبی میدانند که چنانچه از امر سوسیالیسم و از زحمتکشان که از طرف حزب کمونیست رهبری میشوند ، روگردانند ، نه نقطه اتکائی خواهند داشت و نه آینده درخشانی .

از ما سؤال میکنند : اکنون که اکثریت مردم کشور ما مارکسیسم را به‌شایه افکار هدایت کننده پذیرفته است ، آیا باز میتوان آنرا مورد انتقاد قرار داد ؟ البته که میتوان . مارکسیسم یک حقیقت علمی است و از هیچ انتقادی وحشت ندارد . اگر مارکسیسم از انتقاد وحشت میداشت و اگر با انتقاد مغلوب میشد ، دیگر بهیچ دردی نمیخورد . مگر نه اینستکه ایده‌آلیست‌ها هر روز و بطرق گوناگون مارکسیسم را بپاد انتقاد میگیرند ؟ مگر نه اینستکه حاملین افکار بورژوائی و خرده بورژوائی که مایل به تغییر افکار خود نیستند ، مارکسیسم را بطرق مختلف مورد انتقاد قرار میدهند ؟ مارکسیست‌ها نباید از انتقاد هیچکسی ترس و وحشت داشته باشند . بعکس ، مارکسیست‌ها باید خود را در آتش انتقاد و در طوفان مبارزه آبدیده کنند ، رشد و تکامل دهند و دائماً مواضع نوینی را تسخیر نمایند . مبارزه علیه افکار نادرست مانند واکسیناسیون است — انسان در نتیجه تأثیر واکسن مصونیت

بیشتری در برابر بیماری پیدا میکند . گیاهانیکه در گلخانه میرویند ، نیروی حیاتی زیادی نخواهند داشت . اجرای رهنمود ” بگذار صد گل بشکفت ، بگذار صد مکتب باهم رقابت کند “ موضع رهبری کننده مارکسیسم را در صحنه ایدئولوژیک تضعیف نمیکند ، بلکه بعکس آنرا تقویت مینماید .

پس ما چه سیاستی باید نسبت به نظرات غیر مارکسیستی اتخاذ کنیم ؟ این مسئله در مورد ضد انقلابیون شناخته شده و خرابکاران در امر ساختمان سوسیالیستی باسانی حل میشود : ما بطور ساده حق بیان را از آنها سلب نمیکنیم . ولی برخورد با افکار نادرست در درون خلق کاملاً مطلب دیگری است . آیا عملی خواهد بود اگر ما چنین افکاری را قدغن کنیم و از آنها امکان هرگونه تظاهری را بگیریم ؟ یقیناً خیر . سعی در حل مسایل ایدئولوژیک درون خلق و یا مسایل جهان معنوی انسانها بوسیله شیوه‌های سطحی و ساده نه تنها مؤثر نیست ، بلکه فوق‌العاده زیانبخش است . ممکن است که بتوان از بیان نظرات نادرست جلوگیری کرد ، ولی نظرات نادرست مع الوصف همچنان باقی خواهند ماند . و انگهی اگر نظرات صحیح در گلخانه رشد کرده باشند و باد و باران ندیده و مصنوعیت پیدا نکرده باشند ، در برخورد با نظرات ناصحیح پیروز نخواهند شد . از اینرو فقط بوسیله شیوه بحث و انتقاد و اقناع است که میتوان افکار صحیح را واقعاً رشد داد و افکار ناصحیح را برطرف ساخت و فقط از اینطریق است که میتوان مسایل را واقعاً حل کرد .

بورژوازی و خرده بورژوازی ناگزیر ایدئولوژی خود را بیان خواهند کرد . آنها بدون تردید با سرسختی و بطرق مختلف در مسایل سیاسی و ایدئولوژیک اظهار وجود خواهند کرد . شما نمیتوانید از آنها

متوقع باشید که طور دیگر عمل کنند . ما نباید با تشبث به جبر و زور از تظاهر آنها جلوگیری کنیم ، بلکه باید بانان اجازه تظاهر دهیم و در عین حال با آنها بمباحثه پردازیم و آنطور که باید و شاید آنها را مورد انتقاد قرار دهیم . شکی نیست که ما باید انواع مختلف افکار نادرست را بیاد انتقاد بگیریم . این بدیهی است که نباید از انتقاد سرباز زد و با بی‌اعتنائی نظاره گر اشاعه افکار نادرست و تصرف بازار از طرف آنان بود . اشتباهات باید مورد انتقاد قرار گیرند ، هر جا که علفهای سمی برویند ، باید از ریشه کنده شوند . ولی چنین انتقادی نباید دگماتیکی باشد ، نباید شیوه متافیزیکی ، بلکه باید کوشش کرد تا شیوه دیالکتیکی بکار برده شود . آنچه که ما بدان نیازمندیم ، تحلیل علمی و دلایل قانع کننده است . هیچ مسئله‌ای را با انتقاد دگماتیکی نمیتوان حل کرد . ما علیه کلیه علفهای سمی مبارزه میکنیم ، ولی در عین حال باید میان علفهای واقعاً سمی و گل‌های واقعاً خوشبو بدقت فرق نهیم . ما باید باتفاق توده‌های مردم طرز تشخیص دقیق ایندو را از هم بیاموزیم و با شیوه‌های صحیحی با این علفهای سمی مبارزه کنیم .

ما باید ضمن انتقاد از دگماتیسم توجه خود مانرا به انتقاد از رویزیونیسم نیز معطوف سازیم . رویزیونیسم یا اپورتونیسم راست ، روند افکاری است بورژوائی که بمراتب خطرناکتر از دگماتیسم است . رویزیونیستها ، اپورتونیستهای راست ، در سخن دم از مارکسیسم میزنند و حتی به "دگماتیسم" نیز حمله‌ور میگردند . اما آماج واقعی حمله آنان جوهر و اساس مارکسیسم است . آنها با ماتریالیسم و دیالکتیک مبارزه میکنند و یا آنها را تحریف مینمایند ، علیه دیکتاتوری دموکراتیک خلق و رهبری حزب کمونیست برمیخیزند و یا سعی در تضعیف آنها مینمایند . آنها با

تحول سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم مخالفت میورزند و یا تلاش در تضعیف آن دارند . پس از کسب پیروزی اساسی انقلاب سوسیالیستی در کشور ما هنوز اشخاصی در اجتماع یافت میشوند که عبث آرزوی احیای نظام کاپیتالیستی را در سر میپورانند . آنها در تمام جبهه‌ها و منجمله در جبهه ایدئولوژیک علیه طبقه کارگر به مبارزه برمیخیزند . و در این مبارزه رویزیونیستها بهترین یاران آنها هستند .

ظاهراً این دو شعار — یعنی ” بگذار صد گل بشکفت ” و ” بگذار صد مکتب باهم رقابت کند ” — هیچگونه خصلت طبقاتی ندارند : پرولتاریا میتواند از آنها استفاده کند ، بورژوازی و هر کس دیگر نیز میتواند از آنها استفاده کنند . طبقات ، قشرها و گروههای اجتماعی هر کدام درباره اینکه گل خوشبو چیست و علف سمی کدامست ، نظرات خاصی دارند . حال بینیم از دیدگاه توده‌های وسیع مردم چه چیزی میتواند برای ما معیار تشخیص گلهای خوشبو از علف‌های سمی باشد ؟ و در زندگی سیاسی خلق ما چگونه باید صحت و سقم گفتار و کردار را تشخیص داد ؟ طبق موازین قانون اساسی ما و طبق اراده اکثریت عظیم خلق ما و برنامه‌های سیاسی مشترک که بدفعات از طرف احزاب و گروههای سیاسی کشور ما اعلام شده‌اند، ما معتقدیم که این معیارها میشود بطور کلی به شرح زیر خلاصه شوند :

۱ — گفتار و کردار باید به وحدت ملیتهای مختلف ما کمک

کند ، نه اینکه باعث تفرقه آنان گردد ؛

۲ — گفتار و کردار باید تحول سوسیالیستی و ساختمان

سوسیالیسم را به پیش راند ، نه اینکه بحال آن زیانبخش باشد ؛

۳ — گفتار و کردار باید به تحکیم دیکتاتوری دموکراتیک

خلق کمک کند ، نه اینکه باعث تخریب و یا تضعیف آن گردد ؛

۴ - گفتار و کردار باید به استحکام سائترالیسم دموکراتیک کمک کند ، نه اینکه باعث تخریب و یا تضعیف آن گردد ؛

۵ - گفتار و کردار باید در جهت تقویت رهبری حزب کمونیست سیر کند ، نه اینکه باعث کنار گذاشتن و یا تضعیف آن گردد ؛

۶ - گفتار و کردار باید بحال همبستگی بین‌المللی سوسیالیستی و همبستگی خلقهای صلحدوست جهان سودمند باشد ، نه زیانبخش .
از این شش معیار راه سوسیالیستی و رهبری حزب از همه مهمتر است . این معیارها بدینجهت تدوین شده‌اند تا آنکه در میان خلق به توسعه دامنه بحث آزاد درباره مسایل گوناگون کمک شود ، نه اینکه مانع چنین بحثی گردد . کسانی که با این معیارها موافق نیستند ، میتوانند نظرات خود را بیان کنند و به بحث پردازند . ولی هرگاه اکثریت مردم معیارهای روشن دارد ، آنگاه میتوان انتقاد و انتقاد از خود را در جهت صحیح سوق داد و با تطبیق این معیارها معین کرد که آیا گفتار و کردار مردم درستند یا نادرست ، گلهای خوشبویند یا علفهای سمی . معیارهای فوق‌الذکر معیارهای سیاسی هستند . البته معیارهای خاص دیگری نیز برای قضاوت در صحت تزه‌های علمی یا ارزیابی زیبایی آثار هنری لازم می‌آیند . ولی این شش معیار سیاسی در مورد هر فعالیت علمی و هنری صدق میکنند . آیا میتواند در يك کشور سوسیالیستی ، چون کشور ما ، فعالیت علمی و یا هنری مفیدی یافت شود که با این شش معیار تباین داشته باشد ؟

تمام نظراتی که در بالا ذکر شد ، از شرایط تاریخی مشخص کشور ما ناشی میشود . از آنجا که شرایط در کشورهای سوسیالیستی و برای احزاب کمونیست مختلف است ، لذا ما معتقد نیستیم که کشورها و احزاب

دیگر باید متد چینی را بکار بندند .

شعار "همزیستی طویل‌المدت و کنترل متقابل" نیز محصول شرایط تاریخی مشخص کشور ما می‌باشد . این شعار بطور اتفاقی تدوین نشده ، بلکه طی سالهای متعددی پخته و قوام یافته است . فکر همزیستی طویل‌المدت از مدت‌ها پیش وجود داشته . در سال گذشته ، وقتی که نظام سوسیالیستی بطور عمده مستقر گردید ، این شعار بطور روشن و دقیق اعلام شد . حال علت چیست که باید به احزاب دموکراتیک بورژوازی و خرده‌بورژوازی برای مدت طولانی اجازه همزیستی با حزب سیاسی طبقه کارگر داده شود ؟ علت اینست که هیچ دلیلی وجود ندارد که ما رهنمود همزیستی طویل‌المدت را با تمام آن احزابی که واقعاً بخاطر همبستگی خلق در راه امر سوسیالیسم صرف مساعی میکنند و از اعتماد خلق برخوردارند ، تعقیب نکنیم . من در دومین جلسه کنفرانس مشورتی سیاسی در ژوئن سال ۱۹۵۰ گفتم :

اگر کسی واقعاً مایل است بخلق خدمت کند ، و در موقع سختی حقیقتاً بخلق کمک نموده و کارهای خوب انجام داده است و این کار را بعدها نیز بدون اینکه در نیمه راه بازایستد ، دنبال کند ، در اینصورت هیچ دلیلی وجود ندارد که خلق و دولت توده‌ای او را طرد کنند و باو امکان امرار معاش و خدمت بخلق را ندهند . آنچه که در اینجا تشریح شد ، اساس سیاسی برای امکان همزیستی طویل‌المدت احزاب مختلف است . همزیستی طویل‌المدت حزب کمونیست با احزاب دموکراتیک آرزو و همچنین سیاست ماست . اینکه آیا این احزاب دموکراتیک میتوانند مدت مدیدی به موجودیت خود ادامه دهند ، تنها بخواست حزب کمونیست مربوط نمیشود ، بلکه مربوط بآنست که این احزاب دموکراتیک چگونه رفتار میکنند و آیا آنها از اعتماد خلق برخوردارند .

کنترل متقابل احزاب گوناگون نیز واقعی است که از مدت‌ها پیش وجود داشته که عبارت است از : تبادل نظر با یکدیگر و انتقاد از یکدیگر . کنترل متقابل ، البته امری یکجانبه نیست . حزب کمونیست میتواند احزاب دموکراتیک را کنترل کند و احزاب دموکراتیک نیز بنوبه خود میتوانند حزب کمونیست را کنترل نمایند . علت چیست که به احزاب دموکراتیک اجازه داده میشود تا حزب کمونیست را کنترل کنند ؟ زیرا يك حزب درست مانند يك انسان نیاز فراوان به شنیدن نظرات مخالف را دارد . همه میدانند که کنترل حزب کمونیست بطور عمده از طرف مردم زحمتکشی و اعضای حزب انجام میگیرد . ولی اگر در این کنترل احزاب دموکراتیک نیز شرکت جویند ، برای ما بسیار مفیدتر خواهد شد . بدیهی است که تبادل نظر میان احزاب دموکراتیک و حزب کمونیست و انتقاد از یکدیگر فقط زمانی نقش مثبت را در کنترل متقابل ایفا میکند که نظرات و انتقادهای شش معیار سیاسی فوق‌الذکر تطابق کنند . از اینرو ما امیدواریم که همه احزاب دموکراتیک به نوسازی ایدئولوژیک توجه کافی مبذول دارند و در راه همزیستی طولی‌المدت با حزب کمونیست و کنترل متقابل کوشش کنند تا بتوانند به نیازمندیهای جامعه نوین پاسخ دهند .

۹ — در باره مسئله اغتشاشات بوسیله عده قلیلی از مردم

در سال ۱۹۵۶ در بعضی نواحی عده معدودی از کارگران و دانشجویان دست باعتصاب زدند . علت مستقیم اغتشاش این بود که قسمتی از خواستهای مادی آنان برآورده نشده بود ؛ بعضی از این خواستها میبایستی و میتوانند برآورده شوند ، در حالیکه برخی دیگر نامناسب و یا آنقدر

مبالغه‌آمیز بودند که در شرایط وقت برآورده شدنی نبودند . ولی علت
مهمتر این اغتشاشات وجود بوروکراتیسم در رهبری بود . در مورد بعضی
از این اشتباهات ناشی از بوروکراتیسم ، ارگانهای فوقانی مسئول هستند و
نبایستی تمام تقصیر را متوجه سطوح تحتانی ساخت . یکی دیگر از علل این
اغتشاشات عدم تربیت کافی ایدئولوژیک و سیاسی در میان کارگران و
دانشجویان بود . در همان سال در میان عده معدودی از اعضای کثوپراتیوهای
کشاورزی نیز اغتشاش برپا شد . علت عمده آن نیز بوروکراتیسم در رهبری
و کمبود کار تربیتی در میان توده‌ها بود .

باید اعتراف کرد که برخی از توده‌ها اغلب توجه خود را بیشتر
روی منافع آنی ، جزئی و فردی متمرکز میسازند و منافع آنی ، دولتی و
جمعی را یا بهیچوجه و یا باندازه کافی درك نمیکنند . از آنجا که تعداد
زیادی از جوانان فاقد تجربه سیاسی و زندگی اجتماعی‌اند ، لذا قادر به
مشاهده اختلاف بین چین کهن و چین نوین نیستند و برای آنها درك عمیق
این حقیقت مشکل است که خلق ما برای رهایی خود از یوغ استعماریسم
و ارتجاع گومپندان چه مبارزات سخت و دشوار غیر قابل تصویری را پشت
سر خود گذاشته است و بنای جامعه خوشبخت سوسیالیستی چه کار سخت
و طولانی میطلبد . از اینروست که باید در میان توده‌ها بطور مداوم کار
تربیتی سیاسی زنده و مؤثر انجام گیرد ، باید حقیقت مشکلات موجود را
آنطور که هست ، دائماً به آنها نشان داد و با آنها درباره چگونگی رفع این
مشکلات بمباحثه پرداخت .

ما با اغتشاش موافقت نداریم ، زیرا تضادهای درون خلق ممکن است
با شیوه ” وحدت — انتقاد — وحدت ” حل شوند ، در حالیکه اغتشاش
همیشه زیان میرساند و برای پیشرفت امر سوسیالیسم مفید نیست . ما

اطمینان داریم که توده‌های عظیم مردم کشور ما طرفدار سوسیالیسم هستند و نهایت با انضباط و منصفانه و هیچگاه بی سبب گرد اغتشاش نمیگردند. ولی این بمعنای آن نیست که در کشور ما امکان بر پا شدن اغتشاشات در بین توده‌ها دیگر از میان رفته است. در مورد این مسئله ما باید به نکات زیر توجه کنیم: ۱ - بخاطر ریشه کن کردن علل بروز اغتشاشات باید بوروکراتیسم را مصممانه از میان برداشت، تربیت ایدئولوژیک سیاسی را بنحو احسن تقویت کرد و تضادهای گوناگون را بطور مناسب حل نمود. اگر این شرط رعایت شود، آنگاه بطور کلی اغتشاشی رخ نخواهد داد. ۲ - اگر در نتیجه کار نادرست ما اغتشاشی برپا شود، باید آن بخش از توده‌ها را که در این اغتشاش شرکت کرده‌اند، براه صحیح انداخت، و از این اغتشاش بعنوان وسیله ویژه‌ای جهت بهبود کارها و تربیت کادرها و توده‌ها استفاده کرد و مسایلی را که در گذشته لاینحل باقی مانده بودند، حل نمود. در رسیدگی به اغتشاشات، باید در کار دقت بخرج داد و از بکار برد شیوه‌های سطحی و ساده دوری جست و قضیه را قبل از حل کامل خاتمه شده تلقی نکرد. محرکین اغتشاشات را نباید بدون دلیل کافی از جمع خارج نمود - البته منظور آن عناصری که قوانین جزا را نقض کرده‌اند و یا عناصر ضد انقلابی بالفعل نیست. این عناصر را باید به پای میز محاکمه کشید. در کشور بزرگی نظیر کشور ما اغتشاش عده معدودی بهیچوجه نباید مایه ترس و تعجب ما گردد، بلکه بعکس این اغتشاشات در رفع بوروکراتیسم بما کمک خواهد کرد.

در جامعه ما هنوز عده ناچیزی هستند که بمنافع اجتماعی هیچگونه توجهی مبذول نمیدارند، هیچ چیز و هیچ کسی را نمیشناسند، به قتل و سوء قصد علیه جان مردم و جنایات دیگر دست میزنند. احتمالا آنها از

سیاست ما سوء استفاده میکنند ، آنرا تحریف مینمایند و مغرضانه خواستهای بی اساس مطرح میسازند تا بدینوسیله توده ها را برانگیزند ؛ یا اینکه عمداً به بخش شایعه میپردازند و تخم آشوب و بلوا در میان مردم میافکنند تا نظم عمومی جامعه را برهم زنند . ما بهیچوجه موافق اغماض و چشم پوشی نسبت باینگونه افراد نیستیم ، بلکه بعکس باید تدابیر قانونی لازم در مورد این اشخاص اتخاذ شود . مجازات این قبیل اشخاص خواست توده های وسیع جامعه است ، در حالیکه به کیفر نرساندن آنها با خواست توده ها مغایرت دارد .

۱. — آیا ممکن است امر بد به امر نیک مبدل گردد ؟

همانطوریکه من در بالا اشاره کردم ، اغتشاش میان توده های مردم در جامعه ما امر بدی است و ما نمیتوانیم با آن توافقی داشته باشیم . ولی چنین رخدادها پس از آنکه بوقوع پیوست ، ما را وادار میسازد که از آنها درس بگیریم ، بوروکراتیسم را از میان برداریم و کادرها و توده ها را تربیت کنیم . در این مفهوم ، امر بد میتواند بامر نیک بدل گردد . اغتشاشات دارای خصلتی دوگانه اند و همه آنها را میتوان از این دیدگاه مورد ملاحظه قرار داد .

وقایع مجارستان امر خوبی نبود ، این بر همه کس روشن است . ولی این وقایع نیز خصلتی دوگانه داشت . از آنجا که رفقای مجاری در جریان این وقایع تدابیر صحیحی اتخاذ نمودند ، لذا این وقایع سرانجام از امر بد بامر نیک بدل گردید . اکنون دولت مجارستان از هر موقع دیگر مستحکمتر گردیده است و سایر کشورهای اردوگاه سوسیالیستی نیز از این وقایع درس گرفته اند .

بدیهی است که جنبش جهانی ضد کمونیستی و ضد خلقی نیمه دوم سال ۱۹۵۶ نیز امر بدی بود. ولی این جنبش به احزاب کمونیست و طبقه کارگر کشورهای مختلف درس داد، آنها را آبدیده ساخت و از اینرو به امر نیک بدل گردید. در جریان این جنبش، در بسیاری از کشورها، عده‌ای از احزاب کمونیستی خارج شدند. خروج بعضی از اعضای حزب و تقلیل عده اعضای این احزاب مسلماً امر بدی است، ولی این امر دارای جنبه خوب نیز میباشد. عناصر متزلزل که نمیخواستند در حزب بمانند از حزب بیرون رفتند، اما اکثریت عظیم اعضای ثابت قدم حزب بخاطر مبارزه وحدتی فشرده‌تر برقرار ساختند. آیا این امر نیکی نیست؟

بطور خلاصه، ما باید بیاموزیم که مسایل را همه جانبه بررسی کنیم و نه فقط به جنبه‌های مثبت اشیاء و پدیده‌ها چشم بیندازیم، بلکه جنبه‌های منفی آنها را هم ببینیم. تحت شرایط معینی امکان دارد امر بد به نتایج خوب و امر خوب به نتایج بد منتهی شود. دو هزار سال پیش "لائوزی" گفت: "در بدبختی خوشبختی و در خوشبختی بدبختی نهان است." (۸) ژاپن‌ها تجاوز ژاپن را به چین بمشابه یک پیروزی فرض میکردند و چین‌ها اشغال مناطق وسیع خاک چین را یک شکست میدانستند. ولی در شکست چین پیروزی نهفته بود و در پیروزی ژاپن شکست. آیا تاریخ این حقیقت را تأیید نکرده است؟

اکنون بر سر احتمال وقوع جنگ جهانی سوم در میان مردم سراسر جهان بحثی درگیر است. در این مسئله ما نیز باید از لحاظ روحی آماده باشیم و در عین حال به این مسئله بطور تحلیلی برخورد کنیم. ما طرفدار صلح و مخالف جنگیم. ولی هرگاه امپریالیستها در برافروختن آتش جنگ اصرار ورزند، ما نباید از آن ترس داشته باشیم. موضع‌گیری ما نسبت باین

مسئله نیز مانند موضع گیری ما نسبت بکلیه " اغتشاشات " است : اولاً ، ما مخالف آنیم ؛ ثانیاً ، از آن ترسی نداریم . پس از اولین جنگ جهانی اتحاد شوروی با جمعیتی برابر ۲۰۰ میلیون نفر بوجود آمد . و پس از دومین جنگ جهانی اردوگاه سوسیالیستی با جمعیتی برابر ۹۰۰ میلیون نفر پا بعرصه وجود نهاد . چنانچه امپریالیستها لجاج کنند و سومین جنگ جهانی را برافروزند ، به یقین صدها میلیون انسان دیگر به سوسیالیسم خواهند پیوست ، و سرزمینی که تحت تسلط امپریالیسم باقی می ماند ، وسیع نخواهد بود ؛ و حتی محتمل است که مجموعه سیستم امپریالیستی بکلی مضمحل گردد .

تحت شرایط معین دو جهت يك تضاد در نتیجه مبارزه علیه یکدیگر ناگزیر بعکس خود بدل میگردند . در اینجا شرایط حایز اهمیت میباشند . بدون شرایط معین دو جهت تضاد که با یکدیگر در مبارزه اند ، نمیتوانند بعکس هم بدل شوند . در جهان ، پرولتاریا از کلیه طبقات دیگر بیشتر مایل به تغییر موضع خود میباشد ، بعد از آن نیمه پرولتاریاست که چنین خواستی دارد ، زیرا اولی صاحب هیچ چیز نیست و دومی نیز وضعی چندان بهتر ندارد . وضع کنونی که در آن آمریکا اکثریت آراء سازمان ملل متحد را در دست دارد و بسیاری از نقاط جهان را کنترل میکند ، گذراست و بدون شك روزی خواهد رسید که این وضع تغییر یابد . وضع چین نیز که کشوری فقیر و محروم از حقوق حقه خود در صحنه بین المللی است ، تغییر خواهد کرد — کشور فقیر ثروتمند خواهد شد و کشوری که حقش پایمال شده است ، حق خود را بدست خواهد آورد — این تبدیل اضداد یکدیگر است . در اینجا سیستم سوسیالیستی و مساعی مشترك خلق متحد شده شرط تعیین کننده میباشد .

۱۱ - درباره صرفه‌جوئی

اینك مايلم مختصرى درباره مسئله صرفه‌جوئی صحبت كنم . ما در صدديم به ساختمانهای پردامنه و وسیعی دست بزنیم ، ولی کشور ما هنوز بسیار فقیر است - در اینجا تضادی نهفته است . یکی از راههای حل این تضاد اجرای همه جانبه و پیگیر سیستم صرفه‌جوئی دقیق میباشد .

طی " جنبش سه علیه " در ۱۹۵۲ ، ما علیه اختلاس ، اسراف و بوروکراتیسم برخاستیم و ضمناً تکیه را بر مبارزه علیه اختلاس نهادیم . در ۱۹۵۵ به تبلیغ درباره صرفه‌جوئی پرداختیم : در آنزمان تکیه را بر مبارزه علیه موازین بیش از اندازه ساختمانهای اساسی غیر تولیدی و همچنین بر صرفه جوئی در مواد خام در تولیدات صنعتی گذاشته بودیم . در این مورد موفقیت‌های بزرگی هم بدست آوردیم . ولی در آنزمان رهنمود صرفه‌جوئی هنوز در تمام شاخه‌های اقتصاد ملی و همچنین در ادارات ، واحدهای نظامی ، مدارس و سازمانهای توده‌ای بطور جدی اجرا نمیگردید . امسال ما باید در کلیه زمینه‌ها در مراسم کشور سیستم صرفه جوئی را بسط و توسعه دهیم و با اسراف مبارزه کنیم . ما هنوز در امر ساختمانی تجربه کافی نداریم ؛ در سالهای اخیر بموازات موفقیت‌های عظیمی که کسب کردیم ، اسراف نیز در کار ما وجود داشت . ما باید بتدریج تعدادی مؤسسات مدرن بزرگ بمشابه استخوان بندی صنایع خود بوجود آوریم ، زیرا بدون این استخوان بندی قادر نخواهیم بود کشور خود را در عرض چند ده سال بیک قدرت صنعتی مدرن تبدیل کنیم . ولی قسمت اعظم مؤسسات ما نمیتوانند از این نوع باشند . ما باید بیشتر به ساختمان مؤسسات كوچك و متوسط پردازیم و در عین حال از پایه‌های صنعتی جامعه كهن بحد اكمل استفاده کنیم

و با تمام قوا صرفه‌جوئی نمائیم تا بتوانیم با صرف هزینه کمتر کار بیشتری انجام دهیم . پس از آنکه دومین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در نوامبر سال گذشته رهنمود اجرای يك سیستم صرفه‌جوئی دقیق و مبارزه با اسراف را تأکید کرد ، در عرض چند ماه نتایج خوبی بدست آمد . جنبش صرفه‌جوئی کنونی باید بطور جدی و پیگیر اجرا شود . درست همانطور که در مورد انتقاد از نواقص و اشتباهات صحبت شد ، مبارزه با اسراف را نیز میتوان به شست و شوی دست و صورت تشبیه کرد . آیا مردم هر روز دست و روی خود را نمیشویند ؟ حزب کمونیست چین و احزاب دموکراتیک و افراد غیرحزبی دموکرات ، روشنفکران ، صاحبان صنایع و بازرگانان ، کارگران ، دهقانان ، پیشه‌وران و بطور خلاصه ما همه ... میلیون نفر خلق چین باید در راه افزایش تولید و اجرای سیستم صرفه‌جوئی و علیه افراط و اسراف مبارزه کنیم . این امر نه فقط دارای ارزش مهم اقتصادی است ، بلکه دارای اهمیت سیاسی بزرگی نیز میباشد . در حال حاضر در میان بسیاری از کارمندان ما گرایش خطرناکی — عدم تمایل به شرکت درغم و شادی توده‌ها و فقط بدنبال کسب نام و نشان و نفع شخصی رفتن در حال رشد است . این گرایش بسیار ناسالمی است . ما در جریان جنبش برای افزایش تولید و اجرای سیستم صرفه‌جوئی خواستار ساده کردن دستگاه اداری ، اعزام کادرها به درجات پائینتر هستیم تا عده زیادی از کادرها مجدداً به کار تولیدی بازگردند . این یکی از شیوه‌هایی است که میتوان برای برطرف ساختن اینگونه گرایشهای خطرناك بکار برد . کلیه کادرها و تمام خلق باید دائماً در خاطر داشته باشند که چین يك کشور سوسیالیستی بزرگ و در ضمن از نظر اقتصادی کشوری عقب مانده و فقیر است . این تضاد بسیار بزرگی است . برای اینکه بتوان از چین کشوری ثروتمند و

نیرومند ساخت ، بده‌ها سال کار و زحمت احتیاج است که کوشش برای اجرای رهنمود صرفه‌جوئی و مبارزه با اسراف یعنی رهنمود ساختمان کشور از طریق پشتکار و صرفه‌جوئی از آن جمله است .

۱۲ - راه صنعتی کردن چین

مقصود من از بحث درباره راه صنعتی کردن چین بطور عمده رابطه رشد صنایع سنگین و صنایع سبك و کشاورزی است . صنایع سنگین در مرکز ساختمان اقتصادی کشور ما قرار دارد ، این موضوع را باید حتماً تصدیق نمود . اما در عین حال باید به رشد و تکامل کشاورزی و صنایع سبك نیز توجه کافی مبذول داشت .

از آنجا که چین کشور فلاحی بزرگی میباشد ، اهالی روستاها بیش از ۸۰ درصد جمعیت کل کشور را تشکیل میدهند ، لذا باید صنایع و کشاورزی هم زمان با یکدیگر رشد و تکامل یابند . فقط در اینصورت است که صنایع قادر به دریافت مواد خام و پیدا کردن بازار فروش میگرددند و فقط در اینصورت است که میتوان سرمایه بیشتری برای ساختمان صنایع سنگین نیرومند جمع آوری نمود . همه میدانند که صنایع سبك با کشاورزی پیوندی نزدیک دارد . بدون کشاورزی صنایع سبك نمیتواند وجود داشته باشد . ولی هنوز مردم بروشنی درك نمیکنند که کشاورزی برای صنایع سنگین بازار فروش مهمی میسازد . اما درك این موضوع آسانتر خواهد شد وقتیكه دیده شود كه با رفورم تکنیکی و مدرنیزه کردن تدریجی کشاورزی همواره ماشین آلات ، كود ، وسایل آبیاری ، ماشینهای تولید برق و وسایل حمل و نقل و همچنین مواد سوختی و مصالح ساختمانی برای مصرف کنندگان روستاها روز بروز

بیشتر لازم میشود. اگر در دوره نقشه‌های پنج ساله دوم و سوم کشاورزی ما رشد بیشتری بیابد و در نتیجه صنایع سبك هم بتواند بموازات آن رشد وسیعتری پیدا کند، این رشد برای مجموعه اقتصاد ملی مفید خواهد بود. صنایع سنگین در اثر رشد و تكامل كشاورزی و صنایع سبك میتواند بازارهای فروش پیدا کرده و پول جمع نماید و از اینطریق سریعتر رشد یابد. در وهله اول چنین بنظر میرسد که از سرعت صنعتی کردن قدری كاسته شده است، ولی در واقع از این سرعت چیزی كاسته نشده، بلکه شاید سریعتر نیز گردیده است. در جریان سه نقشه پنج ساله و یا شاید کمی بیشتر ممكن است تولید سالیانه فولاد چین که قبل از آزادی یعنی در سال ۱۹۴۳ حد اکثر قدری بیش از نهصد هزار تن بود، به بیست میلیون تن و یا بیشتر افزایش یابد. در اینصورت مردم ده و شهر هر دو راضی خواهند شد.

من امروز قصد ندارم درباره مسایل اقتصادی زیاد صحبت کنم. ما فقط ۷ سال است که به ساختمان اقتصادی پرداخته‌ایم، لذا هنوز تجربه کافی نداریم و باید تجربه بیاندوزیم. ما در کار انقلابی نیز در بدو امر تجربه‌ای نداشتیم. ولی پس از يك سلسله شکستها و ناکامی‌ها تجربه آموختیم و فقط پس از آن بود که به پیروزی سراسری کشور دست یافتیم. ما باید اکنون سعی کنیم تا دوره تجربه اندوزی در ساختمان اقتصادی قدری کوتاه‌تر از دوره تجربه اندوزی در انقلاب گردد و ضمناً بان گرانی هم تمام نشود. البته در ازاء این تجربه باید چیزی پرداخت، ولی غایت آرزو خواهد بود اگر بهای آن بان گرانی مرحله انقلاب نباشد. باید قبول کرد که در اینجا تضادی وجود دارد — تضاد میان قوانین عینی تكامل اقتصادی جامعه سوسیالیستی و شناخت سوبژکتیو ما. این تضاد باید در پراتیک حل شود. این تضاد بصورت تضاد میان افراد نیز تظاهر میکند، یعنی تضاد بین کسانی که

قوانین عینی را نسبتاً صحیح بازتاب میکنند و کسانی که آنرا نسبتاً غلط منعکس میسازند ، از اینرو این نیز از جمله تضادهای درون خلق است . هر تضاد يك واقعیت عینی است و این وظیفه ماست که آنرا حتی الامکان بطور دقیق منعکس و حل نمائیم .

برای اینکه چین را يك قدرت صنعتی بدل کنیم ، باید از تجربه پیشرو اتحاد شوروی بطور جدی بیاموزیم . اکنون چهل سال است که اتحاد شوروی در کار ساختمان سوسیالیستی است و تجربه وی برای ما بسیار گرانبها میباشد . ببینیم چه کسی اینهمه کارخانه های مهم را برای ما طرح کرده و ساخته است ؟ آیا آمریکا بوده است ؟ یا اینکه بریتانیا ؟ خیر ، اینها هیچکدام نبودند . این فقط اتحاد شوروی بود که آمادگی خود را اعلام داشت ، زیرا اتحاد شوروی کشوری سوسیالیستی و متحد ماست . علاوه بر اتحاد شوروی برخی از کشورهای برادر اروپای شرقی نیز بما کمکهای نمودند . مسلماً ما باید از تجارب خوب کلیه کشورها اعم از سوسیالیستی و یا کاپیتالیستی بیاموزیم ، در این مورد هیچ شك و تردیدی نیست . ولی مهمتر از همه اینست که از اتحاد شوروی بیاموزیم . درباره آموزش دو روش مختلف موجود است . اولی روش دگماتیستی است که میگوید باید از همه چیز صرفنظر از اینکه برای شرایط کشور ما مناسب باشد یا نه ، اقتباس کنیم . این روش درستی نیست . روش دیگر اینست که ما باید هنگام آموزش فکر خود را بکار اندازیم و آن چیزی را بیاموزیم که با شرایط کشور ما تطبیق میکند ، یعنی کلیه تجاربی را بپذیریم که برای ما مفید هستند . ما درست نیازمند چنین روشی هستیم .

تحکیم همبستگی با اتحاد شوروی و تحکیم همبستگی با کلیه کشورهای سوسیالیستی میاست اساسی ماست ، در این امر منافع اساسی ما نهفته است .

علاوه بر این ما باید همبستگی خود مانرا با کشورهای آسیا ، آفریقا و کلیه کشورها و خلقهای صلحدوست مستحکم کرده و رشد و تکامل دهیم . در صورت وحدت با این دو نیرو ما دیگر هیچگاه منفرد نخواهیم بود . اما در مورد کشورهای امپریالیستی ، ما باید با خلقهای این کشورها متحد شویم ، برای همزیستی مسالمت‌آمیز با این کشورها کوشش کنیم ، با آنها معامله کنیم و از وقوع يك جنگ احتمالی پیشگیری نمائیم . ولی درباره این کشورها بهیچوجه نباید بخود تصورات واهی راه دهیم .

یادداشتها

۱ - منظور شورش ضد انقلابی مجارستان است که در اکتبر ۱۹۵۶ رخ داد . در دهه آخر اکتبر ۱۹۵۶ امپریالیستها در مجارستان - یکی از کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی شورش ضد انقلابی برپا ساختند که در جریان آن بسیاری از مردم انقلابی و کمونیستها به خاک و خون کشیده شدند . شورشیان مدتی شهر بوداپست ، پایتخت مجارستان را در اشغال خود داشتند . امپریالیستها تلاش نمودند تا از طریق مجارستان شکافی در اردوگاه سوسیالیستی باز کنند و بدین ترتیب کشورهای سوسیالیستی را یکایک درهم شکنند . ۴ نوامبر همانسال خلق مجارستان دولت انقلابی کارگری - دهقانی را تشکیل داد و با کمک ارتش سرخ اتحاد شوروی و با همدردی و پشتیبانی کشورهای اردوگاه سوسیالیستی و نیروهای مترقی جهان این توطئه ضد انقلابی را که هدفش احیای سرمایه‌داری بود ، خنثی کرد .

۲ - ربح ثابت شکلی است از سیاست پرداخت غرامت که دولت ما در جریان تحول سوسیالیستی در مورد وسایل تولید بورژوازی ملی تعقیب میکند . پس از آنکه در ۱۹۵۶ کلیه مؤسسات صنعتی و بازرگانی سرمایه‌داری به مؤسسات مختلط دولتی - خصوصی بدل گشتند ، دولت طی زمان معینی به سرمایه‌داران برای سرمایه‌ایکه بکار انداخته‌اند ، سالیانه ربح ثابت میپردازد . این ربح کماکان خصصتی استثماری دارد .

۳ - در ۱۹۵۷ دولت مرکزی و حکومتهای محلی طبق پیشنهاد رفیق مائو سه‌دو،

بازرسی همه جانبه‌ای در مورد کار سرکوب ضد انقلابیون انجام دادند . نتایج این بازرسی نشان داد که در امر پاک کردن کشور ما از وجود ضد انقلابیون موفقیت‌های عظیمی بدست آمده‌است و در این مورد اکثر پرونده‌های قضائی بدرستی مورد رسیدگی قرار گرفته‌اند ، فقط در چند مورد جزئی اشتباهاتی رخ داده‌است که بمجرد اینکه اشتباهات معلوم گشتند ، اصلاح شدند . تابستان ۱۹۵۷ عناصر راست بورژوازی با سواستفاده از بازرسی در کار سرکوب ضد انقلابیون دست به فعالیت‌های تحریک آمیز زدند و سیاست حزب را در سرکوب ضد انقلابیون مورد حمله گرفتند ، موفقیت‌های بدست آمده در این امر را انکار نمودند . ولی این توطئه‌ها همگی در اثر مبارزه توده‌های مردم خنثی گشتند .

۴ - کتوپراتیو "وان گوه فن" - یعنی کتوپراتیو تولیدی کشاورزی و جنگلبانی و دامپروری "جیان مین" واقع در دهکده سیشلیپو از شهرستان زون هوا استان خه به ، این کتوپراتیو تحت رهبری وان گوه فن بعلت پشتکار و صرفه‌جویی در اداره کتوپراتیو در سراسر کشور معروفیت پیدا کرده‌است . در سپتامبر ۱۹۵۸ این کتوپراتیو بکمون توده‌ای "جیان مین" بدل گشت و وان گوه فن بسمت ریاست این کمون توده‌ای انتخاب شد .

۵ - در تبت اصلاحات دموکراتیک قبل از موعد پیش‌بینی شده اجرا گردیدند . حکومت محلی تبت و مرتجعین قشر فوقانی تبت بهمدستی امپریالیستها و مداخله‌گران خارجی با نقشه قبلی و تدارک کامل در ۱۹ مارس ۱۹۵۹ شورش مسلحانه پردامنه‌ای برپا ساختند . ارتش آزادیبخش توده‌ای با پشتیبانی فعالانه مردم و روحانیون میهن‌پرست تبت بسرعت این شورش را درهم شکست . بدنبال آن ، اصلاحات دموکراتیک در کلیه نقاط تبت اجرا گردیدند و مردم تبت از قید زنجیر سیاه‌ترین و وحشتناکترین رژیم‌های بردگی رهائی یافتند .

۶ - کوپرنیک (۱۴۷۳ - ۱۵۴۳) منجم لهستان بود . کوپرنیک در کتاب « حرکت اجسام آسمانی » ثابت کرد که کره زمین به محور خود و باتفاق ستاره‌های سیار دیگر بدور خورشید می‌گردد و بدینسان تئوری ثابت بودن کره زمین را که برای چند هزار سال موجود بوده ، از اعتبار ساقط ساخت .

۷ - داروین (۱۸۰۹ - ۱۸۸۲) زیست شناس شهیر انگلستان بود . داروین طی آثار خود مانند « منشاء انواع از راه انتخاب طبیعی » تئوری اولوسیون را تدوین کرده و قانونمندیهای پیدایش ، تغییر و رشد موجودات زنده را آشکار ساخت .

۸ - مراجعه شود به « لائوزی » فصل ۵۸ .

ایده‌های صحیح انسان از کجا سرچشمه میگیرند؟

(۱۹۶۳ م)

ایده‌های صحیح انسان از کجا سرچشمه میگیرند؟ آیا از آسمان نازل میشوند؟ نه. آیا آنها خصیصه ذاتی مغز انسان هستند؟ باز هم نه. ایده‌های صحیح انسان فقط از پراتیک اجتماعی سرچشمه میگیرند، یعنی از این سه نوع پراتیک اجتماعی: مبارزه تولیدی، مبارزه طبقاتی و آزمونهای علمی. موجودیت اجتماعی انسان تعیین کننده فکر اوست. ایده‌های صحیحی که مختص طبقه پیشرواند، بمحض اینکه توده‌ها آنها را فرا گیرند، به نیروی مادی جهت تغییر دادن جامعه و جهان بدل خواهند گشت. انسانها طی پراتیک اجتماعی خود در مبارزات گوناگون شرکت میکنند و تجربیات فراوانی — از کاسیاییها و شکستها — بدست میآورند. پدیده‌های بیشمار دنیای خارجی عینی بوسیله اعضای حواس پنجگانه — چشم، گوش، بینی، زبان و بدن — در مغز انسان انعکاس مییابند که در آغاز فقط شناخت حسی بدست

اثر حاضر بخشی از «قرار کمیته مرکزی حزب کمونیست چین درباره بعضی از مسایل کار روستائی در حال حاضر» (لایحه) میباشد. این لایحه تحت نظارت رفیق مائوتسه دون تدوین شده و این قسمت توسط شخص رفیق مائوتسه دون نگاشته شده است.

میدهند . با تجمع داده‌های کافی ادراك حسی ، جهشی پدید می‌گردد و شناخت حسی به شناخت تعقلی یعنی به ایده بدل میشود . این يك پروسه شناخت است . این نخستین مرحله مجموعه پروسه شناخت ، یعنی مرحله گذار از ماده عینی به شعور ذهنی ، از هستی به ایده است . در این مرحله اینکه آیا شعور یا ایده (منجمله تئوری‌ها ، سیاست‌ها ، نقشه‌ها و تدابیر) قوانین جهان خارجی عینی را بدرستی بازتاب می‌کند یا نه ، هنوز ثابت نمیشود و صحت شعور یا ایده نیز هنوز نمیتواند معین شود ؛ سپس دومین مرحله پروسه شناخت می‌آید ، یعنی مرحله بازگشت از شعور به ماده ، از ایده به هستی — در اینجا انسانها شناخت بدست آمده از مرحله اول را در پراتیک اجتماعی بکار می‌بندند تا ببینند که آیا این تئوری‌ها ، سیاست‌ها ، نقشه‌ها و تدابیر به کامیابیهای پیش‌بینی شده میانجامند یا نه . بطور کلی ، هر آنچه که به کامیابی منجر شود ، درست است و هر آنچه که به شکست پیانجامد ، اشتباه است ؛ این امر بخصوص در مورد مبارزه بشر با طبیعت صادق است . در مبارزه اجتماعی ، گاهی اتفاق می‌افتد که نیروهائی که نماینده طبقه پیشروانند ، با شکست روبرو میشوند ، ولی این بعلت آن نیست که گویا ایده‌های آنان نادرست بوده‌است ، بلکه باین جهت‌است که در تناسب قوائی که با یکدیگر سرگرم مبارزه‌اند ، نیروهای پیشرو هنوز بقدرت نیروهای ارتجاعی نرسیده‌اند و از اینروست که موقتاً با شکست مواجه میشوند ؛ ولی سرانجام روزی فرا میرسد که نیروهای پیشرو پیروز می‌گردند . شناخت انسان در اثر آزمایش در پراتیک ، جهش دیگری می‌یابد . این جهش بمراتب از جهش اول پراهمیت‌تر است . زیرا تنها این جهش دوم‌است که میتواند درستی یا نادرستی جهش اول شناخت را ثابت نماید ، یعنی ثابت کند که آیا ایده‌ها ، تئوری‌ها ، سیاست‌ها ، نقشه‌ها و تدابیری که در پروسه انعکاس

جهان خارجی عینی بدست آمده‌اند ، صحیح اند یا نه ؛ راه دیگری برای آزمودن حقیقت موجود نیست . و در مورد شناخت پرولتاریا از جهان ، وی هدف دیگری بجز تغییر دادن آن ندارد . يك شناخت صحیح اغلب با طی کردن يك پروسه تکرار مکرر حرکت از ماده به شعور و سپس از شعور به ماده ، یعنی حرکت از پراتیک به شناخت و سپس از شناخت به پراتیک میتواند بدست آید . اینست تئوری شناخت مارکسیستی ، اینست تئوری شناخت ماتریالیسم دیالکتیکی . در میان رفقای ما بسیاری هستند که هنوز این اصل تئوری شناخت را درك نمیکنند . اگر از آنان سؤال شود که ایده‌ها ، نظرات ، سیاست‌ها و متدها ، نقشه‌ها و استنتاجات و نطقهای بی‌پایان و مقالات عریض و طویل آنها از کجا سرچشمه میگیرند ، آنها در شگفت شده و پاسخی بدان نمی‌یابند . برای آنها امکان تبدیل ماده به شعور و شعور به ماده نیز غیرقابل درك است ، هر چند چنین جهشی در زندگی روزمره کثراً بچشم میخورد . از اینرو ما باید رفقایمانرا با تئوری شناخت ماتریالیسم دیالکتیکی آشنا سازیم تا بتوانند درست فکر بکنند ، قادر به تحقیق و مطالعه گردند ، تجربیات خود را جمع‌بندی نمایند ، بردشواریه‌ها فایق آیند ، کمتر مرتکب اشتباه شوند و کار خود را بنحو احسن انجام دهند ، همه نیروی خود را در مبارزه بکار برند ، کشور سوسیالیستی بزرگ و نیرومندی بناکنند و برای انجام وظیفه بزرگ و حتمی انترناسیونالیستی ما به توده‌های وسیع مردم مستعبدیده و استثمارزده سراسر جهان کمک نمایند .



مائو تسه دون

درباره دولت ائتلافی